

استاد سعید فلسفی

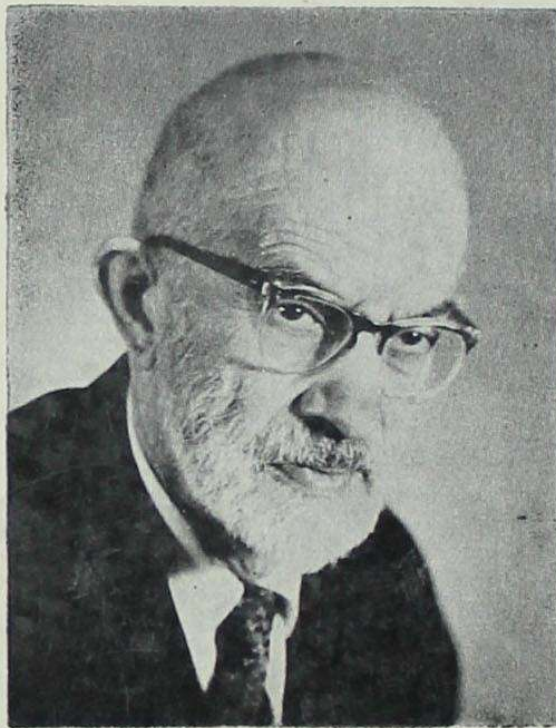
چاپ دوم

در مکتب استاد

بحثی پیرامون درست گفتن

درست نوشتن درست خواندن

شامل :



استاد سعید نفیسی

در مکتب استاد

از برنامه های رادیو ایران

شامل مباحثی درباره‌ی

درست گفتن، درست نوشتن و درست خواندن

ناشر:



تهران - ناصر خسرو و تلفن ۵۰۴۰۶

چاپ دوم

چاپ اول :

در اسفند ماه ۱۳۴۳
در یکهزار و پانصد نسخه

چاپ دوم :

در شهریور ماه ۱۳۴۴

در یکهزار نسخه

در چاپ زهره بچاپ رسید

پیشگفتار

کوشش براه درست گفتن و درست نوشتن و نیز درست خواندن و آگاهی بپاره‌ای از پیچیدگی‌های اشعار و مصطلحات زبان فارسی برای ما که پارسی زبان هستیم و میراث گرانقدر ادبیات غنی و شکوهمند در اختیار داریم امری است در حد یک نیاز کامل و فوری. باین نظر رادیو ایران در شماره یکی از رساله‌های بزرگ و پرارج خود همواره در بی آن بوده است که در این زمینه نیز گام‌هایی بردارد. گام‌هایی که مثمر و مؤثر باشد و نخستین قدم آن بود که گفتارها و نوشته‌های رادیویی تا حد مقدور و ممکن درجهتی عرضه شود که بخودی خود مصون از خطاها و لغزشهای ادبی باشد و آنگاه ضرورت ایجاد کرد که برنامه‌های ویژه بمنظور حل بسیاری از مشکلات و معضلات ادبی برای آگاهی به اشتقاق کلمات گوناگون و چگونگی بیان صحیح آنها و برخی قواعد دستوری و شرح معانی ظاهراً پیچیده‌ی اشعار و پاسخ بسئولاتیکه احیاناً در این زمینه‌ها برای دانشجویان و دانش آموزان و سرانجام دوستداران ادب مطرح میگردد در فهرست برنامه‌های رادیو ایران قرار گیرد و این همان برنامه‌ی در مکتب استاد است که نخستین بار استاد سعید نفیسی اداره و تنظیم آنرا بعهده گرفتند.

مدتی که از بخش این برنامه گذشت جمعی از شنوندگان علاقمندی
نامه‌های متعدد تقاضا کردند که سلسله برنامه‌های مورد بحث بصورت
جنگ و مجموعه‌ی مستقل طبع و نشر یابد. پیشنهاد جالب و سودمندی
بود و بهمین دلیل مورد استقبال قرار گرفت و روشن است مجموعه‌ای که
هم اکنون در دست شماست جز ثمره‌ی آن پیشنهاد و این استقبال نمیتواند
باشد منتهی در این مجموعه رؤوس مطالب بترتیب حروف تہجی نحوی
تنظیم شده است که خواننده برای یافتن موضوع مورد نظر خود نیازی به
جستجو و زحمت فراوان نداشته باشد. بہر تقدیر امید است که مورد توجه
خوانندگان عزیز قرار گیرد و رضای خاطر شنوندگان ارجمندیکہ بنحو
مداوم خواستار نشر چنین مجموعه‌ی بوده‌اند فراہم شود.

وزارت اطلاعات

سپاسگزار بارگاہ الہی است کہ
توفیق خدمت عنایت فرمود کتاب
« در مکتب استاد » را بصورتی کہ
مورد استفادہی عامہی مردم باشد بزیور
چاپ رساند و همگان را بہ خوشہ چینی از
مکتب درس استاد بزرگواری کہ یک عمر
بتعلیم و تربیت ابناء وطن پرداختہ است
بہرہ مند سازد .

فکر انتشار کتاب « در مکتب استاد »
ہنگامی بہ مؤسسہی عطائی دست داد کہ
متوجہ گردید جمعی از ہم میہنان ،
بر نامہی رادیویی جناب استاد سعید نفیسی
را از جان و دل گوش میدہند و نکات ادبی
دقیقی را کہ در کہتر کتابی با آنها اشارہ
شدہ است از طریق رادیو ایران با معظم لہ
در میان میکذارند . باین لحاظ فرصت
را منتہم شمرد و با ادارہی توسعہ و
ترویج رادیو ایران تماس حاصل کرد
و موافقت مقامات محترم وزارت اطلاعات

را گسب کرد که تا حد استطاعت به انتشار مجموعه‌ی با ارزش بیانات استاد سعید نفیسی همت گمارد و اینک که بر نامه‌ی رادیویی «در مکتب استاد» بصورت مدون و کامل به خوانندگان ارجمند - یا در حقیقت شنوندگان محترم رادیو ایران - عرضه میشود سرافراز است که این نیت خیر را جامه‌ی عمل پوشانید و وظیفه‌ای را که برای انجام آن گردن برافراشته بود بنحو مطلوب پایان رسانید .

همچنانکه در پیشگفتار وزارت محترم اطلاعات بااستحضار خوانندگان این کتاب رسیده است منظوری که رادیو ایران برای تفهیم پاره‌ای مسائل مبهم ادبی به دانش‌جویان ایرانی دنبال کرده بود رفته رفته گسترش و دامنه یافت تا جاییکه معلمان ایرانی نیز اشکالهای ادبی خود را باجناب استاد سعید نفیسی در میان نهادند و از این رهگذر برای تعلیم صحیح نوباوگان طلب فیض کردند. يك نظر به نحوه‌ی سئوالهای مطرح شده در این کتاب بخوبی میرساند که بر نامه‌ی «در مکتب استاد» رادیو ایران تاچه حد مورد توجه عام و خاص بوده و تاچه اندازه با موفقیت قرین شده است .

بطوریکه خوانندگان عزیز متوجه خواهند بود براسنی موارد ابهام و اشکال که برای پرسش کنندگان پیش آمده است نکاتی است اغلب بسیار دقیق و قابل عنایت که برای حل آنها باید به کتب لغات و فرهنگها حتی گاهی به تفاسیر مراجعه شود و چه بسا الفاظ و عبارات و اشعار که

متأسفانه باین وسیله نیز برای يك فرد
علاقه‌مند به ادبیات و زبان فارسی روشن
نمیشود و در اینجا است که مقام علمی و
ادبی استاد سعید نفیسی بر جوینده‌ی
علاقه‌مند هویدا میگردد .

مؤسسه‌ی مطلوب‌عائنی عطائی که سالیان
متمادی ناشر بهترین آثار ادبی از
نویسندگان ممتاز بوده است اکنون بخود
میبالد که با انتشار کتاب « در مکتب
استاد » قدمی بس مؤثر در راه بیان
درست و املاء درست و توجیه درست
کلمات فارسی - یا کلمات بیگانه‌ی معمول
در فارسی - بر میدارد و بحق جای آن
دارد که بهمین وسیله از توجه و عنایت
وزارت محترم اطلاعات تشکر نماید .

ناشر

چنانکه یا چنانچه ؟

سبختی چند در باره‌ی بیتی از حافظ و بیتی از رودکی

بایست ، بایستی ، عدم و فقدان و نکات دیگر . . .

پرسش : در باره‌ی دو ترکیب فارسی «چنانکه و چنانچه» اختلاف هست آیا

هر دو بیک معنی است و اگر بیک معنی نیست تفاوت آنها چیست ؟

پاسخ : چنانکه و چنانچه دو ترکیب مختلف است و دو معنی مختلف دارند چنانکه

بمعنی «آنطوریکه» آمده است و بهترین دلیل آن، آنچنانکه و هم چنانکه است که درین

جاهم آنطوریکه معنی میدهد. چنانچه بمعنی اگرست، مثلاً «چنانکه بشما گفتم» یعنی

آن طور که بشما گفتم، و چنانچه آمدید من نبودم، یعنی اگر آمدید و من نبودم .

این دو ترکیب را اغلب با هم اشتباه می کنند و حتی در کتابهای قدیم هم گاهی

این اشتباه دیده می شود و در هر صورت هر جا چنانچه را بجای چنانکه آورده باشند

غلط است .

پرسش : عقیده‌ی خودتان را در باره‌ی این شعر حافظ بفرمایید :

فکر بلبل همه آنست که گل شد یارش گل در اندیشه که چون عشوہ کنند در کارش ؟

پاسخ : بله ، من هم شنیده ام که این شیرین کاری را در شعر حافظ کرده اند

می گویند مصرع اول را طوری باید خواند که « شد » مخفف « شود » باشد و

« گل شد یارش » یعنی گل یارش بشود. او لا شد بجای شود یعنی مخفف آن مطابق

هیچ قاعده‌ای درست نیست همانطور که « رود » را نمی توان « رد » گفت و دود

را نمی توان داد گفت ، شود هم هر گز آمدن نمی شود و هیچ جا دیده نشده است ، اگر عوام بشود را بشه تلفظ می کنند این دلیل نیست که حافظ شود را «شد» بگوید زیرا که لفظ عوام سند برای ادبیات نیست . ثانیاً تمام لطف «شد» در این بیت حافظ درین است که میگوید : « فکر بلبل همه آنست که گل شد یارش » یعنی بلبل همیشه در فکر این هست که گل یار او شده است اما گل در این اندیشه است که در کار او چگونه عشوه بکند ؟ پیدا است که اول باید گل یار بلبل بشود تا آنکه گل در اندیشه آن باشد که در کار بلبل چگونه عشوه بکند و درین شعر حافظ کاملاً رعایت ترتیب منطقی شده است و اگر حافظ میگفت فکر بلبل همه این است که گل یار او میشود درست نیست .

پرسش : لطفاً درباره‌ی این شعر رود کی توضیح فرماید :

مستی مکن که ننگرد او مستی زاری مکن که نشنود او زاری

بنده مکرر فکر کرده‌ام که ننگرد او مستی یعنی چه ؟ نگاه کردن بمستی درین جا توجیه غریبی است .

پاسخ : این شعر از آن قطعه معروف رود کیست که در آغاز آن میگوید :

ای آنکه غمگنی و سزاواری و نذر نهان سرشک همی باری

پیدا است که این شعر را برای دلداری کسی که مصیبتی برایش پیش آمده گفته است درین قطعه میگوید :

هموار کرد خواهی گیتی را ؟ گیتی است کی پذیردهواری !

یعنی میخواهی جهان را رام و مطیع خود بکنی ، جهان کی همواری می پذیرد و رام و مطیع می شود ؟ .

این کلمه را «مستی» (بضم میم) باید خواند که بمعنی نیازمندی ، حاجت و گله و شکایت است و کلمه‌ی مستمند که بمعنی نیازمند و حاجت مند و در ضمن بمعنی گله مند و شکایت کننده است از همین ریشه «مستی» بمعنی گله و شکایت ساخته شده است و رود کی میگوید :

مستی ممکن که ننگر ناو مبستی **زاری ممکن که نشنود اوزاری**

یعنی شکایت و گند ممکن که روزگار بشکایت و گله نو اهمیت و ترتیب اثری نمیدهد و اگر زاری بکنی زاری ترا نمی شنود .

پرسش : پس بچه مناسبت این کلمه‌ی مستی را باین دو معنی که فرمودید در کتابهای لغت نوشته‌اند ؟

پاسخ : ما خیلی از این کلمات داریم که فرهنگ نویسان از آنها غفلت کرده‌اند. و تنها از نظم و نثر بزرگان ادبیات فارسی بوجود آنها و معنی آنها پی می‌بریم ولی اتفاقاً در کتابهای درسی ، اخیراً این کلمه را معنی کرده‌اند .

پرسش : در باب کلمات « باید » ، و « بایست » و « بایستی » که گویا اغلب درست نمی‌گویند و درست نمی‌نویسند لطفاً توضیح بفرمایید . محض مثال :

همین اواخر یکی دو جا خواندم نوشته بودند **بایستی** این کار را بکنید، یک جای دیگری نوشته شده بود **بایست** رفته باشد و یک جای دیگر خواندم **باید** آمده باشند آیا همه اینها درستست ؟

پاسخ : هیچکدام از اینها درست نیست **باید** فعل مضارع از بایستن یعنی زمان حال است . **بایست** و می **بایست** فعل ماضی و **بایستی** صیغه‌ی شرطیست . در مضارع و زمان حال ، حتماً « باید » درستست و « بایستی » درست نیست . پس « بایستی » این کار را بکند غلط فاحش است باید گفت : « باید این کار را بکند » و « باید شما ساکت باشید » **بایست** ساکت باشید و **بایستی** ساکت باشید غلط است . و **بایست** رفته باشد نیز درست نیست زیرا که اینجا فعل شرط می‌آید و باید گفت « بایستی رفته باشد » یا **بآنجا** رسیده باشد و همین طور « **باید** آمده باشد » درست نیست زیرا اینجا فعل ماضی باید نمی‌توان آورد و باید گفت : می **بایست** آمده باشد .

پرسش : بعضی ترکیبات عربیست که این روزها خیلی رایج شده ولی نمیدانم چرا بنظر من زشت می‌آید . یکی از آنها **ترکیباتیست** که با کلمه‌ی **عدم** میکنند مثل **عدم حضور عدم قدرت** ، عقیده‌ی جناب عالی چیست ؟

پاسخ : راستش را بخواهید من هم مثل شما از این ترکیبات رم می‌کنم و

باید صریحاً بگوییم مشمئز میشوم. «قدرت» فارسی خیلی خوبی دارد و آن «توانا بیست» و عدم قدرت «ناتوانی». چه ضرری دارد بجای **عدم قدرت بگوئیم ناتوانی** و برای عدم حضور یعنی حاضر نبودن در همان زبان عربی دو کلمه هست یکی غیبت و یکی غیاب و چه ضرر دارد بجای ترکیب زشت عدم حضور در اداره بگوییم «غیبت از اداره» یا عدم حضور فلان بگوییم «در غیاب فلان».

این ترکیب **عدم سوء سابقه** که آنهم خیلی رواج پیدا کرده ترکیب زنده و گوش آزار است و باید بگوییم مرده شوی ترکیبش را ببرد! بجای این عدم اگر **نداشتن** یا **نبودن** فارسی خودمان را بگوییم ببینید چگونه رفع اشکال میکند، مثلاً بگوییم بواسطه **نداشتن سابقه بد** یا **نبودن سابقه بد** یا با اصطلاح فرهنگستان که خوب پیشنهاد کرده است بگوییم **نداشتن پیشینه بد** یا **نبودن پیشینه بد**.

پرسش: ترکیبات زشت دیگری نظیر این هست، **فقدان وسیله** یا **فقدان امنیت** آیا اینگونه ترکیبات را پسندیده میدانید؟

پاسخ: خیلی ممنون شدم این سؤال را کردید. این ترکیبات هم بهمان اندازه با زبان فارسی ناسازگار است **اولاً** این کلمه را بعضی **فقدان** و بعضی **فقدان** تلفظ میکنند در عربی بهر دو شکل آمده است و چون ایرانیان عادت کرده اند **فقدان** بگویند من **فقدان** را در فارسی **بفقدان** ترجیح میدهم و اصراری را که بعضی ها دارند که حتماً **فقدان** گفته بشود ناروا میدانم **ثانیاً** **فقدان** اصلاً بمعنی **گم کردن** یا **گم شدن** است و بمعنی نیستی و نبودن نیست در صورتیکه مقصودشان از «**فقدان وسیله**» نبودن وسیله است و نه **گم شدن** و **گم کردن**، دیگر **گم کردن** یا **گم شدن** آن چه معنی دارد؟

ثالثاً در فارسی در کمال خوبی بجای **فقدان** در این موارد میتوانیم **نداشتن** و **نبودن** بکار ببریم و برای **فقدان وسیله** بگوییم «**نداشتن وسیله**» «**نبودن وسیله**» یا بجای **فقدان امنیت** بگوییم «**نبودن امنیت** و **نداشتن امنیت**»

پرسش: پس آنکه در مورد مرگ فلان کس می گویند **فقدان**، این هم

درست نیست.

پاسخ : البته که درست نیست مثلاً **فقدان عالم روحانی** یعنی کم شدن او در صورتیست که کم شده باشد و نتوانند او را پیدا کنند و چون کسیکه می‌میرد کم نمیشود بلکه از میان می‌رود و نابود میشود باید گفت از میان رفتن او یا نابود شدن او و اتفاقاً در فارسی درین موارد ما اغلب بسیار زیبایی داریم مثل **درگذشتن** و **ناپدید شدن** و از میان رفتن و رخت بر بستن و نابود شدن و نظایر آنها.

پرسش : در فارسی بعضی کلمات داریم که آخر آنها واوست مثل :

نو، کشو، جلو، پلو، چلو و غیره. گاهی در موقع اضافه دنبال آنها «یا» می‌آورند مثلاً می‌گویند کلاه نوی شما و کشوی میز و جاوی من و گاهی نمی‌آورند و می‌گویند کلاه نو شما و کشو میز و جلو من . . درین زمینه چه می‌فرمائید ؟

پاسخ : این کلمات دو دسته است بعضی از آنها فارسیست مثل نو کشو و پادو

و بعضی دیگر از زبان مغولی وارد فارسی شده مثل همین جلو و پلو و چلو. این که بعضی دنبال آنها یا می‌آورند برای اینست که در موقع اضافه بعد از کلماتی مثل بو، رو، خو و غیره «یا» اضافه می‌کنند و می‌گویند **بوی گل**، **روی شما**، **خوی بد** کسانی که درست وارد نیستند تصور می‌کنند که این یا را بعد از کلماتی مثل نو، کشو، پادو، جلو، پلو و چلو هم باید آورد مثل کلاه نوی شما کشوی میز و پلوی چرب یا چلوی شب مانده و همه اینها غلط است و در هر مورد باید گفت : **کلاه نو شما**، **کشو میز**، **جلو من** و **چلو شب مانده**.

پرسش : چند کلمه هم هست که از زبان فرانسه مثل «تابلو، رادیو، استودیو»

وارد زبان فارسی شده در باره‌ی آنها چه می‌فرمائید ؟

پاسخ : با این کلمات هم همان معامله را باید کرد مثلاً **تابلوی مغازه غلط است**

باید گفت **تابلو مغازه**، همچنین **رادیوی سیستم جدید**، **سناریوی فیلم غلط است** باید گفت **رادیو سیستم جدید** و **سناریو فیلم** همین طور بجای **استودیوی شماره‌ی هشت** باید گفت **استودیو شماره هشت**.

پرسش : بعضی کلمات از عربی وارد فارسی شده که آخر آنها الف ممدود دارد

مثل دنیا و صحرا ، در موقع اضافه بعضی‌ها همزه‌ای دنبال آن می‌آورند و می‌نویسند
 دنیا جدید و صحراء بی‌آب و علف و بعضی‌ها «یا» می‌نویسند یعنی « دنیا جدید »
 و « صحرای بی‌آب و علف » کدام درستست؟

پاسخ : حتماً آنهایی که همزه می‌گذارند اشتباه میکنند، چون هر کلمه‌ی فارسی
 که آخر آن الف ممدود هست در اصل الف و یا بوده ، مثل جای و پای و رهنمای و
 ناپیدای ، بهمین جهت آن یا را که برای اختصار انداخته‌اند دو باره در موقع اضافه
 می‌آورند و می‌گویند «جای خواب» و « پای شما» و « رهنمای بد » و امثال آن. با
 کلمات عربی هم همیشه همین معامله را کرده‌اند و بهمین جهت « دنیا جدید » درست
 است نه دنیا جدید و « صحرای بی‌آب و علف » نه صحراء بی‌آب و علف .

پرسش : پس این که در بعضی کتابهای خطی قدیم « دنیا جدید » و « صحراء
 بایر » نوشته‌اند آیا این همزه درست نیست ؟

پاسخ : این اشتباه ازین جاست که آنچه در کتابهای خطی قدیم نوشته شده
 همزه نیست و در حقیقت « یا » و یای نیم تمام است که خواسته‌اند در میان آن و یای تمام
 تفاوتی بگذارند، و اگر چنین بنظر می‌رسد که دنیا بایر تلفظ می‌کردند درست نیست
 و حتماً همه دنیا جدید و صحرای بایر می‌خواندند، حتی در اسامی اشخاصی که بخط
 عربی آنها را بایامی نویسند مثل موسی یا عیسی و غیره در موقع اضافه آن یا را بدل بالف
 می‌کردند و یای اضافه را دنبال آن می‌آوردند مثل موسای کلیم الله و عیسی پیغمبر
 و غیره .

پرسش : درباره‌ی این شعر حافظ :

« کشتی نشکستگانیم ای باد شرطه برخیز »
 « باشد که باز بینیم دیدار آشنا را »

که بعضی اینطور می‌خوانند :

« کشتی شکستگانیم ای باد شرطه برخیز »
 « باشد که باز بینیم دیدار آشنا را »

چه می فرمایید ؟

پاسخ : حتماً کشتی شکسته درستست و کشتی نشسته درست نیست زیرا که کلمه‌ی 'شرطه' در زبان عرب معانی مخالف دارد و یکی از معانی آن پاسبان و حافظ است و باد شرطه اصطلاح مخصوص زبان فارسیست و به معنی باد موافقت بهترین دلیل اینست که کسی که کشتی او شکسته باشد احتیاج به باد موافق ندارد و کشتی او بساحل میرسد . کشتی که شکست جز باد موافق امید دیگری برای رساندن آن بساحل نیست پس حتماً این شعر را اینطور باید خواند :

کشتی شکستگانیم ای باد شرطه برخیز باشد که باز بینیم دیدار آشنا را
پرویش : وسیله تقلیدای را که چرخ دارد برخی **اراده** می نویسند و برخی **عرابه** کدام يك درستست ؟

پاسخ : اینها دو کلمه‌ی جدا از هم است یکی "اراده" با الف و دال کلمه‌ی فارسیست که فرهنگ نویسان از ضبط آن غفلت کردند و از همان ریشه کلمه‌ی آرتش امروز است که تاي آن بدال بدل شده . دیگر کلمه عربیست که اصل آن «عربانه» است با عین و با و اصلاً به معنی نوعی از **چلپاسه** یعنی سوسمار کوچکست ولی به همین معنی اراده‌ی فارسی هم امروز در برخی از کشورهای عربی بکار میبرند و بعد از کلمه عربانه گویا تنها در این اواخر عرابه با عین و دال را به همین معنی اراده فارسی ساختند و اگر هم عرابه با عین درست باشد در فارسی حتماً ترجیح دارد که ما همان اراده را که فارسی اصیل است ترجیح بدهیم .

پرویش : چون صحبت از يك شعر حافظ بمیان آمد اجازه بدهید معنی يك شعر را که هیچ روشن نیست و گویا همه در معنی آن وامانده‌اند بپرسم .

شعر اینست :

ماجرى کم کن و باز آ که مرا مردم چشم خرقة از سر بدر آورد و بشکرانه بسوخت

پاسخ : این شعر معنی خیلی دقیقی دارد که توضیح آن قدری مفصل است . اجازه بدهید مقدمه ای برای شما بچینم . می‌دانید که در فرق مختلف تصوف در ایران شیخ یا مرشد که مقام راهنمایی و ارشاد مریدان خود را داشت علامت امتیاز او خرّقه‌ی مخصوصی بود ، یعنی لباده‌ای که جلو آن باز بود و برنگهای مختلف می‌دوختند هر شیخ و مرشدی جانشینی برای خود انتخاب میکرد که پس از مرگ او جای او را میگرفت و راهنمای مریدان میشد ، برای اینکه این امتیاز باو هم تعلق بگیرد وصیت میکرد که خرّقه‌ی او را پس از مرگ بجانشین او بدهند و او هم تا زنده بود همیشه آنرا می پوشید ، حتی اگر کهنه و فرسوده هم میشد باز هم آنرا از میان نمی بردند و هر جایی که خراب میشد وصلدای یا باصطلاح خودشان رقعہ بآن می زدند و بهمین جهت بآن «مرقع» میگفتند یعنی وصله دار و رقعہ دار .

پس ملاحظه می فرمایید این خرّقه خیلی احترام داشت و دست بدست و پشت بیشت میگشت و هرگز از میان نمی رفت و کسانی که این خرّقه بایشان میرسید از داشتن آن مغرور و مفتخر بودند .

پرسش : چرا درین شعر اشاره بسوختن آن رفته است ؟

پاسخ : جان مطلب همین جاست، گاهی میشد که شیخ یا مرشدی با شیخ و مرشد بزرگ ترو مهم ترو محترم تر از خود روبرو میشد . برای اینکه کاملاً فروتنی بکند و خود را در مقابل بزرگ تر از خود کوچک نشان بدهد ، آن خرّقه را در حضور او در آتش می انداخت و می سوخت یعنی از مقام ارشاد و راهنمایی خود در مقابل او صرف نظر میکرد .

این مطلب قدری ساده تر و روشن تر درین شعر فخرالدین عراقی هم هست که میفرماید :

«بیا که بالب تو، ماجری نکرده هنوز بجای خرّقه دل و دیده در میان آمد»

این شعر خطاب به معشوق است و شاعر میگوید : بیا که هر چند با لب تو هنوز ماجری، یعنی گفتگو نکرده‌ام یا بالب تو آشنا نشده‌ام بجای آنکه خرّقه را بسوزانم

یعنی در مقابل تو که بزرگ تر از منی از همدی شئون و احترامات خود صرف نظر بکنم، دل و دیده در میان آمده است یعنی بجای خرقه دل را میسوزانم و دیده را میسوزانم سوختن دیده اشاره به اشک ریختن است .

پرسش : اما هنوز شعر حافظ بنظر پیچیده تر می آید .

پاسخ : حافظ این مطلب را خیلی دقیق تر و لطیف تر بیان کرده است . او هم،

خطاب بمعشوق خود میگوید :

ماجرى كم كن و باز آ كه مرا مردم چشم خرقه از سر بدر آورد و بشكراند بسوخت

یعنی ماجری را کنار بگذار و ناز کمتر کن زیرا که مردمك چشم من خرقه

را (که علامت امتیاز و برتری بوده است) از سر بدر آورده یعنی از خود

بیرون کشیده و بشکرانهای آشنایی با تو و رسیدن بوصول تو آنرا سوخته است .

اینکه حافظ فرموده است مردم چشم خرقه را از سر بدر آورده و بشکراند سوخته است

همان مطلبی است که عراقی هم در شعر خود آورده و خرقه از سر بدر آوردن و بشکراند

سوختن مردم چشم ، اشاره باشك ریختن چشم است ، زیرا اشك سوزانی که از چشم

بیرون می ریزد ، مانند خرقه ایست که از خود جدا کرده باشند .

نهار صحیح است یا ناهار؟

آیا کلمات فارسی را میتوان بعربی جمع بست!

پرسش: ^۱ اینکده غذای ظهر را در مقابل شام، بعضی‌ها نهار می‌گویند و می‌نویسند گویا درست نباشد و صحیح آن **ناهار** است در این زمینه چه می‌فرمائید؟

پاسخ: همانطور که خودتان فرمودید درین مورد **نهار** با نون و ها و الف و را درست نیست زیرا که **نهار** کلمه‌ی عربیست و بمعنی روز است و نه غذای روز و آنچه در وسط روز می‌خورند، اصل کلمه **نهار** با الف و نون و الف و ها و راست کد کلمه‌ی فارسی است که **ناآهار** بوده «**آهار**» اصلاً بمعنی خوراک و خوراکیست و **ناهار** در اصل ضد **آهار** بوده بمعنی چیز نخورده و در ضمن بمعنی خوراکی آمده است که پس از مدتی چیز نخوردن بخورند و «**ناهار**» هم بهمین معنی آمده و فرهنگ نویسان بمعنی ناشتایی و چاشت ضبط کرده‌اند پس درین مورد «**نهار**» عربی که بمعنی روز است هیچ درست نیست و **نهار** خوردن یعنی روز خوردن! و همه میدانند که «روز و شب» خوراکی نیست و روز خوردن مثل هفته خوردن و ماه خوردن و سال خوردن در حقیقت هذیان است

پرسش: این که بعضی کلمات فارسی را جمع عربی می‌بندند آیا پسندیده است؟

پاسخ: خوب شد این سؤال پیش آمد و این جمعهای عربی برای کلمات فارسی خیلی زنده‌تر از آنست که مردم تصور میکنند. **سفارش**، **نگارش** و **گزارش** کلمات فارسی است و الف و تالی علامت جمع عربی را دنبال اینها آوردن و **فرمایشات** گفتن و نوشتن هیچ جای عذری ندارد، همین طور مثلاً ده را که کلمه فارسیست جمع عربی بستن و «**دهات**» گفتن درست نیست و باید «**دهرها**» گفت همینطور است اسم آبادی‌ها

(۱) سؤوالهای این بخش از طرف گویندگان رادیو ایران طرح شده است.

شمیرانات و لواسانات و کلمات مغولی معمول در زبان فارسی، مثل بیلاقات و قشلاقات و نیز باغات که کلاً نادر است.

پرسش : در باره کلمات دیگری که از همین قبیل است مثل **نوشتجات و خالصجات** چه می فرمایید ؟

پاسخ : درین مورد اشتباه دو برابر می شود. نوشته‌ی فارسی را که در آخر آن های غیر ملفوظ هست عربی تصور می کنند و های آخر آن را بجیم بدل می کنند و «نوشتج» از آن درمی آورند و بعد الف و تالی جمع عربی را دنبال آن می آورند و نوشتجات می سازند. کلمه‌ی **خالصه** بمعنی مالکی که متعلق بدولت باشد درستست که از خالص عربی ساخته شده، اما در زبان عربی «خالصه» هیچ این معنی را ندارد و این از کلماتیست که ایرانی‌ها ساخته‌اند و حکم همان کلمه‌ی نوشته را دارد.

پرسش : پس این جیم را از کجا آورده‌اند ؟

پاسخ : بله این داستان عجیبی دارد. چون در جمع بستن کلمات فارسی که آخر آنها های غیر ملفوظ هست های آنها را بدل بگاف می کنند و جمع زنده را، زنده گان و جمع بیننده را بینندگان می گویند و دیده‌اند که در زبان عرب گاف نیست و هر کلمه‌ای را که گاف داشته در عربی گاف آن را بجیم بدل می کنند، مانند «نرگس» که در عربی از فارسی گرفتند، و از آن «نرجس» ساخته‌اند و پیش خودشان تصور کرده‌اند که اگر بخواهند نوشته را با الف و تا جمع ببندند اول باید های آخر آن را بجیم بدل بکنند و «نوشتجات» جمع ببندند زیرا که در عربی دیگر «نوشتگات» نمی توان گفت و باید «نوشتجات» گفت.

پرسش : پس این ترکیب شیرینی جات هم از همین جا پیدا شده است ؟

پاسخ : بله بسیار خوب پیدا کردید چون دیده‌اند نمی توان «شیرینی آت» گفت بهمین قیاس شیرینی جات گفتند و **سبزیجات** و **میوجات** را هم از همین جا آورده‌اند و حتی شنیده‌ام بعضی‌ها **ترشی جات** هم می گویند ازین‌ها مضحك تر هم هست که فراموش نکنید و آن **ترشی آلات** و **شیرینی آلات** است و فکر نکرده‌اند که ترشی

آلات یعنی آلت‌های ترشی سازی ، مثل کوزه و شیشه ، و شیرینی‌آلات یعنی آلت‌های شیرینی پختن مثل دیگ و کماجدان و روغن داغ کن و قالب شیرینی و تخته و نوردی که روی آن خمیر شیرینی را پهن و نازک می‌کنند !

پرسش : پس **مرباجات** هم از همین غلط‌هاست ؟

پاسخ : البته من گاهی **شکلادجات** و **بستنی‌جات** هم شنیده‌ام ، مخصوصاً **شکلادجات** که در بعضی زبانهای اروپایی در آخر آن دال نیست و تاست . در فرانسه این تا را نمی‌خوانند و **شکلا** می‌گویند و در زبانهای دیگر می‌خوانند اما در آلمانی و روسی شکلاد تلفظ می‌کنند و در زبان عوام ایران هم **شکلاد** گفته‌اند .

پرسش : این که فرمودید شمیرانات و لواسانات و گیلان‌ات معمول شده از چه زمان است ؟

پاسخ : تاریخ این بدعت‌ها درست معلوم نیست گویا تنها در این صد و پنجاه سال اخیر این کلمات را جعل کرده‌اند . این جا لطیفه‌ای یادم آمد و آن اینست که شاعر معروف هندی «**رایبندرانانات گور**» چنانکه میدانید در سی سال پیش بدعت دولت ایران بکشور ما آمد . در آن موقع کسی در تهران بود که ادعای همه چیز داشت ولی بیچاره دستش خالی بود از جمله ادعای شاعری داشت و اشعار خیلی سست و مضحك می‌گفت و سرودست کلمات را در شعر می‌شکست و کلماتی از خود می‌ساخت چون اسم کوچک تا گور «رایبندرانانات» بود رندان از قول او شعری در مدح تا گور ساخته بودند که خیلی گرفت درین شعر خواسته بود قافیه برای رایبندرانانات پیدا بکند و نظیر شمیرانات و لواسانات و گیلان‌ات **مازندران‌ات** ساخته بود و آن رند از قول او گفته بود .

خوش و خوب آمدی رایبندرانانات که مثلت نیست در مازندران‌ات!

پرسش : اجازه بفرمایید درین زمینه سؤال دیگری نیز بکنم : گویا جمعهای عربی که در فارسی ، خیلی معمول شده منحصر بهمین کلمات نیست و دامنه‌ی آنها وسیع تر از آنست که مردم تصور می‌کنند .

پاسخ : بلی متأسفانه همین طور است عجیب تر از همه جمع بستن کلمات دیگر است که در فارسی بودن آنها تردیدی نیست و دلیل ندارد مطابق معمول زبان عربی آنها را جمع ببندیم ، یکی از آنها کلمه **بنادر** است . بندر کلمه‌ی فارسیست و معنی آن هم خیابانی معلومست این کلمه بزبان عربی رفته و آنرا **بنادر** جمع بستند و حالا این که ما خودمان را مقید کرده‌ایم حتما در فارسی **بنادر** بگوییم و بندرها بگوییم بنظر من بی‌مبالاتیست . همین طور کلمه‌ی **دهقان** اصل فارسی آن **دهگان** بوده یعنی صاحب ده و مباح شده ، عربی که رفته **دهقان** شده و آنرا **دهاقین** جمع بستند و نمی‌دانم چه قیدیست که اولاً خودمان **دهگان** بگوییم و **دهقان** بگوییم و ثانیاً چرا جمع آنرا **دهگانان** بگوییم و اگر می‌خواهیم حتما رعایت زبان عرب را بکنیم چرا **دهقانان** یا **دهقانها** جمع ننندیم؟ همچنین چیز مضحک دیگری که در باره‌ی کلمه‌ی «**بنادر**» یادم افتادمیخواهم بگویم و آن اینست که سابقاً در تهران مردی بود اتریشی که باغبان خیلی خود بود و یکی از شاهزاده‌های قاجار او را برای باغبانی باغهای خود بایران آورده بود و وقتی که بیکار شد خودش گل خانهای درست کرد و اول کسی بود که در تهران گل فروشی کرد اسمش «**پروتیوا**» بود و بعد از مردنش پسرش هم تا چند سالی همان کار را می‌کرد و گل خاندها و گلپای **پروتیوا** معروف بود چون گل کار بود ، وقتی در صدر برآمد شراب بیندازد و بفروشد . معمول شراب سازهای اروپا اینست که روی برچسب بطریهای شراب تاریخ تأسیس کارخانه‌ی شراب سازی خود را چاپ می‌کنند و می‌نویسند : تأسیس در فلان سال . روی برچسب های بطریهای شراب او بجای اینکه نوشته باشند تأسیس در فلان سال ، لابد مترجمی که درست فارسی نمی‌دانسته ، باو گفته بود بنویسد **بنا** در فلان سال بجای **تأسیس** در فلان سال . یکی از شراب خورهای کم سواد که حق داشت **بنادر** را عوضی بخواند این کلمه را (**بنادر**) خوانده بود و من خودم از او شنیدم می‌خواست تعریف از شراب بکند - چون شنیده بود شراب قزوین و شراب همدان میگویند - می‌گفت

بهترین شرابهای ایران شراب بنادر است !

«نخست» بضم یا بفتح نون؟ «آوردن» بضم یا بفتح واو؟

آیا: پیشنهادهای واصله، نامه‌های وارده، کلمات مشتقه و نظایر آنها صحیح است؟

دستور صحیح املاء کلمات مختوم بالف و چند بحث مهم ادبی دیگر...

پرسش: با اینکه نود درصد ادبا، نویسندگان و سخن‌رانان کلمه‌ی نخست و زیر را با «فتح نون» تلفظ میکنند چه باعث شده که از مدتی پیش گویندگان رادیو این کلمه را به «ضم نون» تلفظ مینمایند؟ لابد عقیده دارند که کلمه نخست از دو کلمه «نو و خاست» مرکب شده درین صورت چرا کلمات «چنین و چنان» را با ضم چ و کلمه «تهی» را با فتح ت تلفظ نمی‌کنند؟

پاسخ: اولاً کلمه نخست و نخستین رادر کتابهای لغت زبان‌داری «بضم نون» ضبط کرده‌اند. در زبان «اوستا» زبان پهلوی و زبان «پازند» این کلمه «بفتح نون» خوانده میشود درین صورت در زبان امروز بهر دو وجه صحیح است.

اساساً يك نکته هست و آن اینکه بسیاری از کلمات فارسی را بدو وجه و گاهی هم سه وجه تلفظ کرده‌اند، مثلاً کلمه «چادر». امروز بعضی از فارسی‌زبانان چادر را بضم دال تلفظ میکنند و بعضی به کسر دال و در شعر همه جا چادر بفتح دال خوانده میشود زیرا که با «سر» و «در» و «بر» قافیه کرده‌اند همین طور کلمه «دراز» را بعضی دراز بکسر اول و بعضی بفتح اول میگویند و نظایر این کلمات فراوانست

مثل «گواه و گواه» و فرهنگها هم باهم اختلاف دارند یا قاعده عمومی برای همه زبانها هست و چون اینگونه اشکالات در زبانهای دیگر هم پیش آمده است ناچار شده‌اند اصولی را بپذیرند و آن اینست که **سرمشق تلفظ و دستور آن**، **تلفظ مردم پایتخت هر کشور است** و ما هم چاره جز این نداریم که برای زبان فارسی تلفظ مردم تهران را سند دانیم و چون عامدهی مردم تهران «**نخست**» را بفتح نون تلفظ میکنند و از طرفی در فرهنگها بضم ضبط کرده‌اند میتوان هر دو را پذیرفت اما کلمه‌ی چنان و چنین همان‌طور که ضمن نامدای نوشته‌اند مخفف «**چون آن**» و «**چون این**» است و درست تر آن بضم ج میباشد. کلمه‌ی «**تهی**» یعنی «**به ته رسیده**» و باصطلاح امروز «**ته کشیده**» ولی فرهنگ نویسان باز در مورد این کلمه تردید دارند و **تهی** را هم بفتح ضبط کرده‌اند و هم بضم آن.

ملاحظه میکنید که صحبت در این زمینه بسیار وسیع است و هیچ رأی قطعی نمیتوان داد و چاره جز این نیست که همین تلفظ عامه مردم تهران که امروز پایتخت کشور ماست و زبان آن ناچار سند و مدرک شده است میزان و ملاک قرار داده شود.

پرسش: باین که کلمه «**آوردن**» را در بعضی موارد باید با «**فتح واو**» تلفظ کرد و ای دلیلی در دست نیست که تلفظ صحیح آن هم با فتح واو باشد زیرا تلفظ روزانه «**باضم واو**» است و گذشته از آن اگر توجه کنیم که ریشه زبان فارسی بازبانهای اروپایی یکی بوده همچنین کلمات فرانسه بعلت نوشته شدن حروف مصوب اصالت تلفظ خود را بهتر از فارسی که بکار بردن اعراب در آن، از مدتها منسوخ شده است، حفظ کرده است. و چون در زبان فرانسه بردن را **porter** و آوردن را **Apporter** میگویند صرف نظر از علامت مصدری و توجه باین که «**پ. ب. ، واو**» گاهی از زبانی بزبان دیگر و از نقطه دیگر بهم تبدیل میشود بنظر میرسد که تلفظ «**آوردن**» به «**ضم واو**» غلط نیست.

پاسخ: کاملاً صحیح است و آن مثلی که از زبان فرانسه زده‌اند در مورد این دو کلمه زبان فارسی هم وارد است. یکی از قواعد اشتقاق در فارسی اینست که در

اول برخی از کلمات «آ» میاورند برای اینکه معنی مخالف آنرا رسانند مثل «کنند» که چون در اول آن «آ» بیاید «آکنند» میشود، ضد کنند یعنی پر کردن فعل آوردن هم همین طور ساخته شده است. «بردن» بوده و «آ» در اول اضافه شده است که معنی مخالفت بدهد و «آوردن» ضد بردن معنی میدهد و حتماً کلمه در اصل «آوردن» بضم واو بوده است اما از اشتقاقهای فعل آوردن پیدا است که آنرا از قدیم «آوردن» بفتح واو تلفظ میکرده اند مثلاً «نامآور» میگفتند و نه نامآور چنانکه همه جا نامآور را با «درو بر» قافیه کرده اند و مخفف آن «نامور» شده است نه نامور همین طور اسم گیاه معروف را باد آورد بفتح واو تلفظ میکنند نه باد آورد بضم واو و هر جا اشتقاقی از فعل آوردن کرده اند همه جا فتح واوست کلمات «آورد» و «آوردگاه» و «هماورد» هم از همین ریشه آوردن آمده و در آنها هم باید «واو» را «مفتوح» خوانند.

اما در خود فعل بهمین دلایلی که گفتم هم «آوردن» بافتح واو درست است و هم «آوردن» بضم واو.

پرسش: با توجه با استعمال قابل ملاحظه عباراتی مانند «پیشنهادهای واصله» امور مربوطه، نامه های وارده، کلمات مشتقه، ممکن است از «های» آخر صرف نظر کرد و گفت پیشنهادهای واصل، امور مربوط، نامه های وارد و کلمات مشق «نظر استاد چیست؟

پاسخ: این مطلب صحیح است و هیچ دلیل ندارد در کلمات فارسی که مذکر و مؤنث نیست، بتقلید از زبان عربی برای اسم جمع، صفت مؤنث بیاوریم اگر در مورد امور مربوطه و کلمات مشتقه تا اندازه ای عذر کسانی که این طور مینویسند پذیرفته باشد (زیرا که در زبان عربی همین کار را میکنند) اما در مورد ترکیباتی مثل پیشنهادهای واصله و نامه های وارده این عذر هم پذیرفته نیست زیرا پیشنهاد کلمه فارسیست و پیشنهادات جمع بستن غلط محض است چه برسد باینکه برای آن صفت مؤنث واصله

بیاوریم و برای نامدها کد جمع فارسی است صفت مؤنث واصله آوردن خیلی بی ذوقی میخواهد .

پرسش : آیا کلمات «شورا» «اكتفا» و کلمات عربی دیگری ازین قبیل حتماً باید در آخر همزه داشته باشند ؟

پاسخ : در باره این کلمات کد آخر آنها نیز دارد و در فارسی الف ممدود تلفظ میکنند ، قاعده‌ی عمومی ما در فارسی نداریم برخی آنها را عین همانطور که در خط عربی هست با یا مینویسند ، همین کلمه‌ی شوری یا کلمه‌ی اجری ، برخی ، منجمله قدام این کلمات را با الف نوشتند و ما هم باید رعایت بکنیم مثل همین کلمه‌ی «اكتفا» یا کلمه‌ی «ابتلا» و «مبتلا» و «تماشا» و «مدارا» .

پرسش : کلمه‌ی «بستر» با «فتح ب» درست است یا با کسر آن ؟

پاسخ : در فرهنگها بستر را بکسر با ضبط کرده‌اند اما در تلفظ بیشتر مردم بستر بفتح میگویند و آن هم باین علت است که معمولاً حرکت اول کلمه را تابع اولین حرکت بعد از آن قرار میدادند و چون درین کلمه «ت» فتحه دارد و برای رعایت حرکت آن «بای» اول کلمه را هم فتحه داده‌اند این کلمه هم مانند همان کلمات چادر و دراز است که پیش از این گفتم و میتوان هر دو وجد را مجاز دانست .

پرسش : این که در نامدها معمولاً بجای ضمیر اول شخص ضمیر سوم شخص استعمال میکنند صحیح است ، مثلاً در جواب نامده «اشعار میدارد» یا ، نگارنده عقیده دارد ، بجای اشعار میدارم و نگارنده عقیده دارم ؟

پاسخ : در برخی از زبانها معمولست که بیشتر برای «رعایت ادب» ضمیر اول شخص یا متکلم را ترك میکنند و سوم شخص یا مغایب بجای آن میاورند مثل اینکه «من» گفتن را بی ادبی میدانند و حتی برخی از مردم بجای من ما میگویند این بیشتر بسته بذوق و سلیقه است اما من فعل و ضمیر متکلم را ترجیح میدهم چون صریح تر است و مسئولیت را بهتر نشان میدهد اگر بنویسیم اشعار میدارد یا نگارنده عقیده دارد مثل اینست که دیگری اشعار داشته یا عقیده دارد و این جاد بگر شکسته نفسی مجاز نیست

و بهترین است که هر کس مسئول گفته و نوشته‌ی خود باشد .

پرسش : مسافرین « ایرانی » که بخارج میروند صحیح است یا مسافرین « ایرانی ای » که بخارج میروند و یا مثال دیگر « اختلافات محلی » که باعث زد و خورد شده است صحیح است و یا « اختلافات محلی ای » که باعث زد و خورد شده ؟

پاسخ : یا ای که در آخر کلمه اضافه میکنند بیشتر حالت « اشاره » و تعیین دارد مثل « سیبی » که شما خوردید « آن سیب معین » و مسافرین ایرانی ای یعنی مسافرین ایرانی معین و اختلافات محلی ای یعنی اختلافات محلی معین ولی نباید فراموش کرد که ایرانی ای سنگین است و چون در موارد تعیین و اشاره لزومی ندارد و تغییر معنی نمیدهد بهتر است که آن را ترك بکنند .

پرسش : لطفاً بفرمایید (بودجه کل که در سه هفته پیش تصویب شد) بگوییم بهتر است و یا (بودجه‌ی کل تصویب شده در سه هفته پیش) ؟

پاسخ : اگر بگوییم که « در سه هفته پیش تصویب شد » عمل را نشان میدهیم و اگر بگوییم « تصویب شده در سه هفته پیش » حالت بودجه را میرساند و فرق نمیکند اما « در هفته‌ی پیش تصویب شد » فصیح تر است و بیشتر صراحت دارد .

پرسش : مردم میگفتند که « امسال آبهای چشمه‌ها کم شده » بگوییم بهتر است و یا میگفتند « آبهای چشمه‌ها امسال کم شده » ؟

پاسخ : « آبهای چشمه‌ها امسال کم شده » بهتر است تا آنکه بگوییم امسال آبهای چشمه‌ها کم شده زیرا ظرف زمان و مکان مثل امسال و دیروز و این جا و آن جا هر چه بفعل نزدیک تر باشد بهتر است و اگر بلافاصله پیش از فعل بیاید معنی فعل صریح تر میشود و جمله فصیح تر است .

مرداد یا امرداد؟

مترودن، مشتایش، توفان، طوفان، گداز صحیح است

پرسش: « امرداد » نام روز هفتم هر ماه باستانی از واژه‌ی اوستایی امرتات است که بمعنی بی‌مرگی و جاودانی بودن است و برعکس آن معنی مُرداد (مرات) مرگ و نیستی و تباهی است، ولی متأسفانه امروز بغلط کلمدی مرداد مورد استعمال اکثر مردم می‌باشد. بدیهی است این موضوع را خود حضرت تعالی و دانشمندان دیگر که زبان باستانی می‌دانند تصدیق و تأیید خواهند فرمود پس بایسته است کلمدی نارسای مرداد متروک و بجای آن واژه‌ی خجسته‌ی امرداد معمول و متداول گردد.

پاسخ: بله این مطلب کاملاً درستست. تقویم امروز ما همان تقویم اوستایی است که در قدیم معمول بوده، درین تقویم سی اسم برای سی روز وجود داشته و دوازده اسم از آن سی اسم را برای دوازده ماه سال نیز بکار می‌بردند از آن جمله همین کلمه‌ی امردادست که هم نام روز هفتم هر ماه و هم ماه پنجم سالست و «مرداد» درست معنی ضد را می‌دهد «امرداد» بمعنی ماهیست که مرگ در آن نباشد و «مرداد» برعکس معنی ماه مرگ را می‌دهد. من خودم همیشه در نوشتن و گفتن از استعمال کلمدی مرداد احتراز می‌کنم.

پرسش: همچنان کلمدی اُردی بهشت واژه‌ی اوستایی آن «اشدی وهشته» که به فتح الف می‌باشد، اشتباهاً اُردی بهشت بضم الف، استعمال میشود در این باره چه می‌فرمایید؟

پاسخ: این مطلب هم کاملاً درست است و تلفظ صحیح این کلمه که هم نام روز سوم هر ماه و هم ماه سالست «اُردی بهشت» میباشد و نه «اُردی بهشت»

پرسش : گویا کلمه‌ی **آرد** که جزء اول این کلمه است همانست که در اسم **آرد شیر** هم آمده است ؟

پاسخ : خیلی خوب پیدا کردید و برای تایید این گفته باید گفت هر کس که اسمش **آرد شیر** است اگر اسم او را **آرد شیر** (بضم الف) بگویید خودش از اسم خود رم می‌کند !

پرسش : **نیاگان** با **گاف** فارسی که جمع **نیا** بمعنی جد می‌باشد ، مانند **ناوگان** یا **بچگان** اشتباهاً **نیاگان** با **کاف تازی** می‌گویند نظر استاد چیست ؟

پاسخ : این هم کاملاً درست است اصل کلمه « **نیاگ** » بوده نه « **نیاک** » و قطعاً در جمع **نیاگان** می‌شود و **نیاگان** درست نیست و این کلمه مانند **شایگان** و **رایگان** و غیره است که نمی‌توان **شایگان** و **رایگان** گفت .

پرسش : لطفاً توضیح بفرمایید کلمه‌ی **ستوده** که بضم سین گفته میشود اگر بهمین صورت درست باشد پس **ستایش** را باید **ستایش** گفت در حالیکه این کلمه را **بکسر سین** تلفظ میکنند .

پاسخ : درین هم تردیدی نیست زیرا این قبیل مصدرها که اول آنها **سین** است در اصل اول آنها **الف** و **سین** بوده در موقعی که برای اختصار الف را از اول فعل می‌اندازند حرکت الف را بحرف ما بعد ، یعنی **سین** انتقال می‌دهند، مثل ایستادن که وقتی الف اول آن افتاد **ستادن** میشود و نه **ستادن** چنانکه نوشته‌اند . همان‌طور که اسم مصدر این فعل را **ستایش** می‌گوییم اسم مفعول آنرا هم باید **ستوده** **بکسر سین** بگوییم مثل فعل نمودن که اسم مصدر آن **نمایش** است و اسم مفعول آن باید **نموده** **نون** باشد نه **نموده** **بضم** یا **بکسر نون** .

پرسش : پس نمونه هم درست نیست و باید نمونه باشد .

پاسخ : البته .

پرسش : **راهنما** و **رهنما** هم درست نیست و باید **راهنما** و **رهنما** باشد ؟

پاسخ : البته بهترین دلیل اینست که **نمای خانه** می‌گویند و نه **نمای خانه** .

پرسش : در یکی از مباحث گذشته ضمن صحبت درباره‌ی املائی بعضی کلمات

متذکر شدید که در فارسی **تای دو نقطه** (تای منقوطة) را نباید طای مالف نوشت درین صورت «**طپیدن**» را با طای مالف نوشتن درست نیست .

پاسخ : البته مخصوصاً که «پ» فارسی هم باشد دیگر «**طای**» مالف عربی نوشتن تصرف خیلی بی جایست . همین طورست مشتقات این کلمه، مثل **تپش** و چیزی که بنظر نمی آید اینست که کلمه‌ی «**تپانچه**» هم از همین فعل ساخته شده است . اصل این کلمه **تپانچه** بمعنی سیلی است که بصورت کسی بزنند و بعدها در باره تفنگ کوچک هم استعمال کرده‌اند و آن را هم باید با **تای دو نقطه** نوشت .

پرسش : گویا کلمه‌ی «**غلتیدن**» هم همین حال را دارد .

پاسخ : بلد عیناً همین طورست و آنرا هم باید با **تای دو نقطه** نوشت و همین طور مشتقات آنرا مثل «**غلت خوردن**» و «**غلت زدن**» و «**غلتک**» و «**غلتان**» .

پرسش : در باب کلمه‌ی «**غوطه**» چه میفرمایید ؟

پاسخ : این هم کلمه فارسیست سابقاً فعل «**غوتیدن**» بمعنی در آب فرو رفتن معمول بوده چنانکه امروز در زبان تاجیک بهمین شکل و بهمین معنی بکار میرود و امروز در زبان ما دیگر مصدر آن استعمال نمیشود و تنها کلمه **غوطه** و **رغوطه** خوردن و **غوطه زدن** معمولست که از همان ریشه است و آن را هم باید با **تای دو نقطه** نوشت **پرسش :** استاد محترم ! بنده مکرر دیده‌ام که شما خودتان **طوفان** را هم با **تای دو نقطه** می نویسد .

پاسخ : بله من در این کار تعمد دارم . اینها دو کلمه است یکی «**توفان فارسی**» با **تای دو نقطه** و یکی «**طوفان عربی**» با **طای مالف** . اتفاقاً درین مورد بخصوص یعنی انقلاب شدید در هوا که باد و باران تند با هم باشد ، هم کلمه‌ی عربی را با **طای مالف** میتوان استعمال کرد و هم کلمه‌ی فارسی را با **تای دو نقطه** . **طوفان عربی** با **طای مالف** چند معنی دارد از آن جمله بمعنی «**باران سخت**» و «**آب**» «**فراوان**» و «**سیل**» است . اما کلمه **توفان فارسی** با **تای دو نقطه** از فعل «**توفیدن**» است بمعنی «**فریاد کردن**» بصدای بلند و «**غریدن و غرش کردن**» . پیداست که در زبان فارسی این حالت و

انقلاب هوا را که غرش دارد از فعل غریدن و بانگ بلند کردن گرفته‌اند و برای ما ایرانیان بهترست که توفان را باتای دو نقطه بنویسیم و آنرا فارسی بدانیم و دیگر بطوفان عربی با طای مألّف احتیاجی نداریم .

پرسش : راستی استاد محترم اخیراً چاپ تازه‌ای از گلستان سعدی منتشر کرده‌اید در آنجا دیدم يك شعر معروف سعدی را که همه جور دیگر می خوانند و تعبیر می کنند ، درین چاپ بشکل دیگری انتشار داده‌اید منظورم این يك بیت خیلی مشهور است که به بسیاری از زبانها هم ترجمه کرده‌اند :

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند

پاسخ : اما متأسفانه همه غلط می خوانند این شعر دراصل این طور بوده است .

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند

حالا دلیلش را عرض بکنم : در زمان سعدی يك نوع خطی رواج داشته که «خط عمومی» بوده و همه با این خط چیز می نوشتند و بان خط تعلیق می گفتند در خط تعلیق معمول بوده است که برای تند نوشتن گاهی بعضی حروف را که باید جدا بنویسند بهم می چسبانده‌اند، مثل خط شکسته امروز. از آن جمله در کلمه‌ی «یک دیگر» «دال» را به «یا» می چسبانده‌اند و «پیکر» و «دیگر» را مثل هم می نوشتند تنها در «دیگر» دال را بزرگ تر از «پ» پیکر می نوشتند و ممکن بود اگر دقت نکند پیکر را دیگر بخوانند ، همین بلا بر سر شعر سعدی در آمده است . تصور این را بفرمایید که شاعر بزرگی نمی گوید بنی آدم اعضای یک دیگر هستند مخصوصاً جایی که پس از آن می گوید :

چو عضوی ببرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

ملاحظه می کنید شکی نیست که عضو، یعنی اجزای يك پیکر و يك بدن وانگهی تصور بفرمایید که اگر اعضای يك دیگر بخوانیم چه قدر مضحک میشود ، نتیجه این میشود که من سر شما هستم و شما مثلاً دست من هستید . مرد بزرگی مثل سعدی هرگز این طور حرف نمی زند .

منحوس و انحواس ؟

مَوْحِشٌ یا مَوْحِشٌ؟ فَرْحٌ یا فَرِهٌ؟ تَلَاكِرٌ اَفْهَاءٌ یا تَلَاكِرٌ اَفَاتٌ

کدام صحیح است ؟

پرسش : چنانکه می دانیم یکی از لغات عربی لغت « منحوس » است. بنظر میرسد اسم مفعول از باب « انفعال » (انحواس) باشد. در زبان عربی اسم مفعول ابوب ثلاثی مزیدفید بوزن مضارع مجهول آن باب است. بنابراین منحوس را باید **مُنْحَوَسٌ** تلفظ نمود، در اینباره چه میفرمایید ؟

پاسخ : متأسفانه سئوالی که طرح شد درست نیست، زیرا اولاً ماده **نحس** را در زبان عربی بیاب انفعال نبرده اند و اگر ببرند باید **انحاس** (بتشدید سین) بشود زیرا نون در ماده ی نحس فاء الفعل است و اساساً کلمدی « **انحواس** » در زبان عربی نیست و اگر باشد مصدر باب انفعال از ماده ی **حوس** خواهد بود. ثانیاً کلمدی « **منحوس** » بهمین شکل عیناً در زبان عربی هست و از این ماده هم **نَحَسٌ** آمده است و هم « **نَحَسٌ** » و هم « **منحوس** ». در کتاب معروف المنجد در صفحه ۸۶۱ هر سه کلمه را ضبط کرده اند بنا بر این منحوس بصیغهی اسم مفرد مجرد کاملاً درستست.

پرسش : علت اینکه **مَوْحِشٌ** را **مَوْحِشٌ** ادا می کنند چیست ؟

پاسخ : در زبان عربی هر دو کلمه هست هم **مَوْحِشٌ** هست و هم **مَوْحِشٌ**، **مَوْحِشٌ** بمعنی ویران کننده است و در فارسی هم آمده منتهی بمعنی **رهازنده** اما **مَوْحِشٌ** نیز عیناً در عربی بهمین معنی **وحشت آور** و **وحشت انگیز** و **ترسناک** و **هولناک** آمده است و استعمال آن در فارسی کاملاً درست است.

پرسش : اخیراً در یکی از مجلات مقالدهای خواندم که نقشه‌ای هم مربوط بهمان مقاله در آن مجله چاپ شده بود . جزو آبادیهایی که در آن نقشه معین کرده - بودند يك کلمه بود که نظرم را جلب کرد و آن شهری بود با اسم **فرح** آیا این کلمه در فارسی وجود دارد ؟

پاسخ : اتفاقاً این شهر از شهرهای خیلی باستانیست که اسم آن در کتابهای ما بسیار آمده و آنرا باید **فراه** نوشت . سابقاً که ما درس می خواندیم کتابی بود با اسم **نصاب الصبیان** که معانی کلمات عربی را در آن بشعر آورده اند و آن کتاب را ما حفظ می کردیم که هر وقت معنی يك لغت عربی را بخواهیم از آن پیدا کنیم این کتاب را **ابونصر فراهی** که از مردم همین شهر «**فراه**» در قرن ششم هجری بوده بنظم آورده و شعر اول آن اینست :

چنین گوید ابونصر فراهی **کتاب من بخوان گر علم خواهی**

فراه از شهرهای شمال سیستان و در جنوب افغانستان امروز و در جنوب شهر هرات است اگر کسی که این نقشه را کشیده این شعر را شنیده بود یا حفظ کرده بود این اشتباه را نمی کرد . متأسفانه این روزها بعضی از جوانان ما دیگر باین چیزها توجه نمیکنند و قتیکه می خواهند مثلاً از پاکستان یا افغانستان نقشه‌ای بکشند يك نقشه اروپایی را کپی میکنند ، حتماً کسی که این نقشه را کشیده دیده است که بخط لاتین اسم این شهر را طوری نوشته اند که او بعوض اینکه «**فراه**» بخواند «**فرح**» خوانده است و همین طور چاپ کرده اند .

متأسفانه در کشور خودمان هم پیش می آید ، مثلاً یادم هست که در نقشه‌ی ایران که در سابق بمقیاس بزرگ چاپ کرده اند که تقریباً همه جا هست ، مخصوصاً در خیلی ادارات دولتی و وزارت خانها و حتی در مدارس دیده ام ، در شکم خلیج فارس پیش آمدگی بزرگی هست که شبه جزیره‌ی معروفیست و بزرگترین شبه جزیره‌ی خلیج فارس است روی آن با خط درشت نوشته اند **شبه جزیره‌ی قاطر!**

پیدا است که درین جا هم از روی خط لاتین بجای آنکه **قَطَر** بخوانند قاطر

خوانده‌اند و این همان شبهه جزیره ایست که این روزها اسمش بر سر زبانهاست .
پرسش : در روزنامه‌ها اغلب یکمدهی **تلگرافات جمع تلگراف** برمی‌خوریم، درین زمینه چه می‌فرمایید ؟

پاسخ : این از آن ترکیبات خینی غلط گوش خراش است . **تلگراف** کلمدهی فرانسه است که بزبانهای اروپایی دیگر هم رفته و معنی تحت‌اللفظ آن «از دور نوشته» است . در فارسی معمولاً بجای **تلگراف** (بکسر لام) **تلگراف** (بسکون لام) می‌گویند من درین مورد حرفی ندارم، زیرا در همدی زبانها معمولست که کلمات خارجی را بتلفظ زبان خودشان درمی‌آورند و برای ایرانیان و فارسی زبانان **تلگراف** گفتن آسان‌تر از **تلگراف** گفتن است ، اما جمع عربی بستن آن دیگر خیلی مضحک است مخصوصاً با وجود حرف «گاف» که در وسط آن هست .

پرسش : گویا نظایر این را هم میتوان پیدا کرد .

پاسخ : البته ، یکی از آنها کلمدهی **پاکات** جمع **پاکت** است که آنهم پ غلیظی دارد و بعربی نمی‌خورد . این را ما از **پکت** انگلیسی گرفتدایم و **پاکت** جمع بستن آن خیلی بی سلیقه‌گی می‌خواهد . همین طورست کلمدهی **نمرات** . نمره را گویا ما از کلمدهی **Numero** فرانسه یا «نمر» انگلیسی گرفتدایم و این گونه تصرفات در همدی زبانها مجازست اما دیگر چرا نمره را **نمرات** جمع بیندیم ؟ من یقین دارم وقتی عربی از ما بشنود **تلگرافات** یا **پاکت** و یا **نمرات** درمی‌ماند که این چه کلماتیست و از کجا پیدا شده است ؟ !

در باره‌ی «اسپریس» چه میدانیم؟

آیا میتوان از میدان و استاد و دهقان جمع مگسر ساخت؟
نام‌ها، نامه‌ها؟ مترهم، بکسر‌ها و یا فتح‌آن؟ آبدیده و ارزشمند
کدام صحیح است؟

پرسش: واژه‌ای در زبان پارسی هست بشکل «اسپریس» که گروهی آنرا
انگلیسی میدانند اما من آنرا در شاهنامه‌ی فردوسی دیده‌ام. فردوسی در باره‌ی هنر نمایی
سیاوش می‌فرماید:

نشانه نهادند بر اسپریس سیاوش نکرد ایچ باکس مکیس

با «اسپ» که جزء نخست میباشد، کاری ندارم دشواری من بر سر پساوند
«ریس» است که هم در «اسپریس» و هم در «تیگریس» هست و من آنرا در دیباچدی
مجلد نخست فرهنگ‌نامه‌ی پارسی، نگارش جناب عالی با توضیحات دیده‌ام. اکنون میخواهم
بدانم که آیا «ریس» ویژه‌ی زبان فارسیست؟ یا اینکه این پساوند در زبانهای بیگانه
هم یافت میشود و از آن زبانها وارد پارسی شده است و معنی آن چیست؟

پاسخ: «اسپریس» يك کلمه‌ی فارسی اصیل است بمعنی «میدان اسب‌دوانی»

این که فردوسی میگوید:

نشاند نهادند بر اسپریس سیاوش نکرد ایچ باکس مکیس

مقصود از نشانه نهادن، گذاشتن نشانه در میدان اسب‌دوانیست که هر سواری
زودتر بآن برسد جایزه را ببرد.

«مکیس» درین جا بمعنی همان جایزه و پاداشیست که در اسب دوانی‌ها می‌دهند و ایچ همان کلمه‌ی هیچ است و «سیاوش نکرد ایچ با کس مکیس» یعنی سیاوش بدیگران که در مسابقه شرکت میکردند مجال نداد که جایزه و پاداش را بگیرند. حالا موضوع سراینست که این کلمه‌ی اسپریس از کجا آمده و پساوند ریس در آخر آن چه معنی میدهد؟ متأسفانه برخی از فرهنگ‌نویسان کلمه‌ی اسپریس را «اسپ رس» هم خوانده‌اند و آنرا مرکب از «اسپ» و فعل «رسیدن» تصور کرده‌اند و چون این کلمه بشکل «اسپریز» هم آمده پیداست که ریس این جا شکل دیگری از کلمه ریز از فعل ریختن است، زیرا که در فارسی گاهی ز بد سین بدل میشود. یکی از معانی فعل ریختن فراوان بودن است چنانکه در کلمه‌ی «سیند ریز» که هنوز در زبان زنها هست بد معنی گردن بند و سینه بندیست که دانه‌های فراوان داشته باشد. پس ریختن معنی فراوانی دارد و سینه ریز یعنی دارای دانه‌ها و مهره‌های فراوان در روی سینه. در فرهنگها کلمه‌ی «اسپریز» را هم باز بهمین معنی ضبط کرده‌اند و حتی گاهی سین را شین خوانده‌اند و اسپریش را در لغت ضبط کرده‌اند. اما پیداست که این درست نیست زیرا که ز بد ش بدل نمی‌شود. این پساوند ریس که همان ریز باشد چون از فعل ریختن گرفته شده تاچار در زبانهای دیگر نیست اما کلمه‌ی تیگریس که من در مقدمه‌ی فرهنگامدی پارسی آورده‌ام کلمه‌ی یونانیست که یونانیان اسم رود جلّه را چنین نوشته‌اند و «ایس» که در آخر آن هست ربطی به «ریس» که در پایان کلمه‌ی اسپریس است ندارد. در یونان قدیم معمول بوده است که در آخر اسامی خاص *is* می‌آوردند و من حدس زده‌ام که کلمه‌ی تیگریس در زبان مادها «تیگر» بوده بمعنی تیری که می‌اندازند و کلمه‌ی تیر امروز هم گویا از آن بیرون آمده است. چون جریان آبهای رود جلّه بسیار تندست شاید ایرانیان قدیم بآن تیگر یعنی تیر میگفته‌اند پرسش: بسیاری از واژه‌های فارسی چون میدان و وزیر و استاد هست که در بیشتر روزنامه‌ها و حتی بعضی کتابها، جمع عربی آن یعنی میادین وزراء و اساتید را، بجای میدانها، وزیران و استادان، بکار میبرند در صورتیکه باید از بکار

بردن جمع معرب آن بکلی چشم پپوشند، نظر استاد در این مورد چیست؟

پاسخ: کلمه‌ی میدان حتماً فارسیست که بزبان عربی هم‌رفته و میادین جمع بستداند، دلیل این که اصل آن فارسیست اینست که اگر عربی باشد می‌بایست از ماده‌ی «مدن» ساخته باشند که در عربی بمعنی ایستادنست و درین کلمه معنی ایستادن نیست و بهترین دلیل اینست که در کتابهای لغت رایج عربی مثل «المنجد» این کلمه نیست بعلاوه از شکل کلمه‌ی میدان پیدااست که فارسیست زیرا که «دان» در آخر آن مثل دان در خاکدان و آبدانست. درین صورت قطعاً ترجیح دارد در فارسی این کلمه را «میدانها» جمع بیندیم تا اینکه میادین جمع جعلی عربی را بکار ببریم.

پرسش: کلمه‌ی وزیر هم همین حال را دارد؟

پاسخ: البته شکی نیست که این کلمه در اصل فارسی بوده و عربها از ما گرفته‌اند اصل این کلمه در فارسی «وچیر» بوده و حتی بصورت «وچر» هم استعمال شده‌است.

اگر عربی بوده باشد می‌بایست از ماده‌ی «وزر» گرفته باشند که بمعنی گناه و سنگینی و بار سنگین و قسمت پشت جامه است و اینها هیچ تناسبی با این کلمه ندارد و این که در زبان عرب از آن مصدر وزارت ساختداند دلیل نیست که عربی باشد زیرا که در زبان تازی معمولست هر کلمه‌ای را که از زبان بیگانه می‌گیرند از آن اشتقاق میکنند و مصدر جعلی میسازند چنانکه «جمع وزیر» را هم «اوزار» آورده‌اند و هم «وزرا» و حتماً در فارسی باید «وزیران» گفت و دلیل ندارد وزرا بگوییم.

پرسش: در باره‌ی کلمه‌ی استاد چه می‌فرمایید؟

پاسخ: استاد هم کلمه‌ی فارسیست که اصل آن اوستاد بوده است. این دالها که بعد از الف و حتی بعد از «واو» و بعد از «یا» در فارسی هست در اصل ذال بوده‌اند. استاد استاد بوده، و خشنود، خشنود و خورشید، خورشید بوده است. بهمین جهت عربها که کلمه‌ی استاد را از فارسی قدیم گرفته‌اند آنرا با ذال یعنی

استاز تلفظ میکنند و جمع آنرا **اساتید و اساتذة** می آورند بهترین دلیل اینکه آنرا از فارسی گرفته اند اینست که امروز عربها این کلمه را بجای **آقا** در مقام تعارف استعمال میکنند و نه بمعنی کسی که در کاری ورزیده و کارگشته باشد که معنی حقیقی این کلمه است، و درین صورت در فارسی ما باید **استادان** جمع ببندیم و اساتید و اساتذة را ترک کنیم .

پرسش : برخی واژهها هست که حتی در دستور زبان فارسی و پژوهی کلاسهای دبستانی نیز قواعد آن آمده مانند **نامه ، جامه ، خانه** که نبایستی « ه » در کلمه انداخته شود و باید **نامهها یا خانهها** نوشته و گفته شود .

پاسخ : دلیل آنست که اگر در موقع جمع بستن **نامه و جامه و خانه** یا **کها** بیشتر ننویسند **نامهها** یا **کها** با جمع **نام** و **جامدها** یا **کها** با جمع **جام** اشتباه میشود و خانها هم در قدیم به همین معنی خانه بوده است که امروز در کلمات مرکب مثل پیش خان و جلو خان و خاندان و غیره باقی مانده است .

پرسش : سؤال دیگر ، دربارهی کلمدی **متهم** است که گویا برخی **متهم** (به ضم میم و کسره) تلفظ میکنند صحیح آن کدامست ؟

پاسخ : **متهم** در لغت عرب نیست **متهم** هست بمعنی کسی که بگرمسیر میرود و در ضمن بمعنی **گمان کننده و شک کننده** است. در صورتیکه **تهمت** زنده مصدر آن اتهام است و اسم فاعل آن « **متهم** » (بکسرها) بمعنی **تهمت زننده** و اسم مفعول آن **متهم** (بفتحها) بمعنی **تهمت زده** است .

پرسش : پاره‌ای واژهها که اصلاً عرب آنها را بکار نمی برد مانند **فوق الذکر** و **فوق الاشارة** هست که ساخته و پرداخته‌ی ماست و بسیار نیکوتر است اگر بجای آنها واژه‌ی **نام برده در بالا** بکار برده شود که هم فارسیست و هم روان تر میباشد ، نظر استاد چیست ؟

پاسخ : کلماتی مانند **فوق الذکر** و **فوق الاشارة** گذشته ازین که زشت و سنگین است درین مورد اصلاً معنی نمیدهد **فوق الذکر** یعنی آنچه بالاتر و برتر از ذکر است

و نه آنچه بالاتر از آن ذکر کرده اند و فوق‌الاشاره یعنی بالاتر از اشاره و برتر از اشاره و بمعنی آن نیست که پیش ازین اشاره کرده‌اند. قدمای ما سابقاً درین مورد می‌نوشتند سابق الذکر و سابق‌الاشاره و فوق‌الذکر و فوق‌الاشاره از بدعت‌های متأخرانست. اما ترکیب نام برده در بالا نیز خالی از اشکال نیست اولاً اگر در مورد کسی باشد که اسم او را در بالا برده باشند میتوان گفت فلان کس، نامبرده، اما در مورد چیزهایی که اسم خاصی ندارند بهتر اینست که از ترکیب نام برده خودداری کنیم و مثلاً ذکر یا یاد کرده شده بنویسیم و بگوییم. ثانیاً ترکیب « نامبرده در بالا » اینست که اگر در بالای همان صفحه این نام برده شده باشد میتوان گفت نام برده در بالا اما اگر در صفحی پیش یا چند صفحی پیش نام او برده شده باشد دیگر بالا نمیتوان گفت و باید گفت نام برده در پیش یا نام برده‌ی سابق یا نام برده پیش ازین.

پرسش: در ترجمه‌ی کتابی مترجم از اصطلاح « فولاد آب دیده » بعنوان اشاره و برای نشان دادن « تجربه اندوخته و مزدگرفته » استفاده کرده است در حالیکه در فارسی هر چه را « آب دیده » یا « آب افتاده » باشد فاسد و خراب میدانند. چنانکه میگویند آهک آبدیده اما همیشه گفته‌اند فولاد آبدار، فولاد آبدار و فولاد آبداده کدام صحیحتر است؟

پاسخ: این نکتده کاملاً درستست که آبدیده یعنی در آب مانده و تباه شده از آب است. فولاد را آب دادن یعنی هنگامی که هنوز سرد نشده است در آب مخصوص داخل کردن تا مقاومت و جالی آن بیشتر بشود همین طور که نوشته‌اند همیشه این نوع از فولاد یا پولاد را فولاد آبدار و آبداده گفته‌اند و کتابهای ما از نظم و نثر پر ازین ترکیب است.

پرسش: پرسش دیگر اینست که گاهی در مقالات کلمه‌ی « ارزشمند » را دیده‌اند و می‌پرسند آیا این کلمه درست است یا درست نیست؟

پاسخ: حتماً کلمه‌ی ارزشمند درست نیست بجای آن باید کلمه‌ی ارجمند

را بکار برد ، ارجمند مرکب از دو جزء است یعنی **ارج** که همان ارز و ارزش از فعل «زیدن» باشد و بهمین جهت کلمدی **ارزمنند** هم در زبان فارسی هست . ارجمند را حالا بیشتر در باره‌ی اشخاص در مقام تعریف و احترام بکار می‌برند ولی معنی اصلی آن **دارای ارزش** یعنی **ارزیدنی** و ارزنده است و اگر کسی بخواهد از کلمدی ارجمند برای اینکه حالا معنی خاص پیدا کرده است پرهیز کند و در باره‌ی کالایی یا چیزی گران بها که ارزش بسیار دارد صفتی بکار ببرد همان کلمدی ارزمنند یا ارزنده درستست ، نه ارزشمند که تا کنون بزرگان زبان فارسی استعمال نکرده‌اند .

تهران یا طهران ؟

ناظرین - مستمعین - حاضرین - داوطلبین

کلمه‌ی دهقان را چگونه بنویسیم ؟

آیا «اکران» صحیح است ؟

پرسش : نامدای رسیده که سؤال اول آن در باره‌ی اسم پایتخت کشور ماست که بعضی با «ت» دو نقطه و بعضی با «ط» می‌نویسند بعقیده‌ی سرکار کدام درست ترست ؟

پاسخ : اتفاقاً در این زمینه تا اندازه‌ای مفصل بحث کرده‌ام . مرحوم قزوینی درین باب مقاله‌ای در مجله‌ی کاوه که در برلن چاپ می‌شد نوشته است و من خودم يك سلسله مقاله در مجله‌ی آینده چاپ کرده‌ام ، تفصیل اینست که در زبانهای قدیم ایران هم يك طای غلیظ بوده است مثل طای مألّف عربی و تنها در اسامی اشخاص و اماکن مانده است . در اسامی اشخاصی مثل طهمورث و طهماسب و اسامی اماکن مثل همین طهران و طوس و طالقان و طارم . بنابراین هر دو املا صحیح است و اینکه کیومرث و طهمورث را با تائی سه نقطه می‌نویسند دلیلش هم این است زیرا در زبانهای قدیم ایران تائی سه نقطه مثلث هم بوده مثل همین دو کلمه که گفتم، مثلاً کلمه‌ی مهر ، امروز بمعنی خورشید و آفتاب ، اصلش در زبانهای قدیم میثره با تائی سه نقطه بوده است . باری کلمه‌ی طهران را که در ضمن نام يك آبادی کوچک در اطراف اصفهان هم هست در بعضی از کتابهای قدیم هم با تائی دو نقطه نوشته‌اند . مثل دیگر که می‌توانم بزنم اینست که کلمه‌ی تهرّم را که بمعنی درشت و پر جثه است در نامهایی مثل طهماسب و طهمورث

باطای مآلف نوشته‌اند و همین کلمه را در جاهای دیگر مثل تهمینه و تهمتن با تای دو نقطه نوشتند .

اما این جا يك نکته دیگر بیادم آمد و آن اینست که نمی دانم چه شده در اسامی و کلمات اروپایی هم این طای مآلف را داخل کرده‌اند چنانکه سابقاً نام کشور ایتالیا را گاهی با طای مآلف نوشتند و هنوز نام کشور اتریش را همین طور می نویسند ، مضحك تر از همه کلماتیست که پ هم دارند و پ که از حروف فارسی است با طای مآلف عربی هیچ سازش ندارد ، مثل کلمه **امپراطور** که از لفظ *imperator* لاتین گرفته شده یا نام **پطر کبیر** و یا نام سابق شهر لنین گراد امروز که اول **پترز بورگ** می گفتند و بعد **پترو گراد** گفتند ، یادم هست بعضی از اطبای سابق که نسخه می نوشتند کلمه‌ی *teinture* فرانسه را بادوتای مآلف می نوشتند همین طور کلمه‌ی **پتاس** را و بعضی جاها دیده‌ام **سانتیمتر** را هم با دوتای مآلف ، اینگونه نوشته‌اند : **سانطی مطر**

پرسش : استاد محترم چندی پیش این گفتگو پیش آمد که آیا در زبان فارسی گفتن و نوشتن جمعهای عربی مثل ناظرین و مستعین و حاضرین درست است یا نه ؟ در این زمینه چه می فرماید ؟

پاسخ : راستش را بخواهید از این کار نارواتر و بیهوده‌تر چیزی نیست ، زبان فارسی خودش دو علامت جمع دارد یکی «ها» و یکی «آن» هر کلمه‌ای را که از هر زبانی می گیریم باید بهمین ترتیب جمع ببندیم ، مثلاً کلمه‌ی اتومبیل یا تلفن را از فرانسه گرفته‌ایم در زبان فرانسه علامت جمع ، *يك S* هست که در آخر کلمه می آورند آیا عاقلانه است که در موقع جمع بستن دنبال اتومبیل *يك سين* بیاوریم و جمع اتومبیل را بجای آنکه اتومبیلها بگوییم اتومبیلس بگوییم یا جمع تلفن را بجای تلفنها تلفنس بگوییم ؟ بهمین جهت کلمه‌ی ناظر و مستمع و حاضر را در فارسی باید ناظران و مستمعان و حاضران گفت . برخی تر کیبات مضحك در میان ما رایج شده که ما متوجه نادرست بودن آن نیستیم مثلاً کلمه‌ی داوطلب اصلاً لفظ فارسیست «**دِاو**» که فارسیست و همانست که عوام **دو** تلفظ می کنند و «طلب» از عربی گرفته شده اما از آن مصدر

طلبیدن ساختداند و طلب درین جا اسم فاعل بمعنی طلب کننده است و داوطلب یعنی طلب کننده داو درین صورت داوطلبین جمع بستن بسیار جاهلانه است چرا داوطلبان نگوییم؟

پرسش : استاد محترم لطفاً بفرمایید کلمه دهقان را بچه نحوی باید جمع بست ؟

پاسخ : گویا یادتان باشد در جلسه‌ی قبل صحبت این بود که چرا بجای دهقان که عربها از دهگان فارسی گرفتداند همان کلمه فارسی اصیل آنرا بکار نبریم و چرا بجای دهگانها دهاقین بگوییم کلمه‌ی دیگری نظیر آن یادم آمد و آن کلمه‌ی دکان است که فارسیست و دکان کوچک را دکانچه و دکه می گویند و عربها دکان با تشدید تلفظ می کنند و جمع آنرا دکا کین می گویند حالا در میان ما معمول شده که ما هم دکا کین می گوئیم و می نویسیم، آیا بهتر نیست دکانها بگوییم؟ یادم هست روزی که با کسی درین زمینه گفتگو کردم ازو پرسیدم که آیا غلیان را هم غلایین و جهان را جهانین باید جمع بست؟! .

خوب شد این کلمه‌ی جهان یادم آمد این روزهای بینم همه جا کیهان را با کاف عربی می نویسند و اصل آن کیهان با گاف فارسیست و این کلمه‌ی جهان هم همانست زیرا که در فارسی گاف بجیم بدل می شود و این که جهان هم هست دلیل است که اصل آن کیهان بوده است ند کیهان ، و اگر کیهان بود به قهان بدل می شد و نه بجهان زیرا که قاعده‌ی تبدیل در فارسی اینست که کاف را بقاف و گاف را بجیم بدل می کنند بهر صورت باید متوجه باشیم که کلمات فارسی مطلقاً با علامت جمع عربی ، جمع بسته نشود .

پرسش : استاد محترم لطفاً در باره‌ی اکراد هم که ظاهراً جمع کرد، والوار که جمع لر است مطالبی ایراد فرمایید .

پاسخ : نکته‌ی بسیار خوبی راطرح کردید «کرد» و «لر» اسم دو طایفه بزرگ ایرانیست و حتماً در زبان فارسی جمع آنها را باید کردها ولرها گفت، هم چنین ترك

را که عربها انراک جمع می‌بندند . مضحک‌تر از هند اینست که ارمنی را هم آرامنه جمع می‌بندند و جالبتر اینست که بعضی باصطلاح برای ادای احترام بجای لفظ ارمنی آرامنه می‌گویند و حتی وقتی سؤال میشود کجایی هستید می‌گویند آرامنه هستم ! تصور می‌کنند که اگر بگویند آرامنه هستم لفظ قلم گفته‌اند و احترامشان بیشتر می‌شود . در زمان شاه‌عباس یک عده از مردم تبریز باصفهان رفتند و در آنجا محله‌های مخصوص را بخود اختصاص داده‌اند و همدشان در آنجا ساکن شدند . در دوره‌های صفویه جمع مضحکی برای این تبریزیهای اصفهان درست کرده بودند و آن تبارزه بود یعنی تبریزیها ! و وقتی می‌گفتند تبارزه‌ی اصفهان منظورشان تبریزیهای اصفهان بود و در کتابهای آن زمان همیشه همین طور نوشته‌اند حتی در باره‌ی صائب تبریزی شاعر بزرگ آن دوره نوشته‌اند از تبارزه‌ی اصفهان بود .

پرسش : آیا این کلمه‌ی فروهر با تلفظ معمولی درستست ؟

پاسخ : نه خیر ، بهیچ وجه درست نیست . اصل کلمه مرکب از دو جزء است «فَر» و «وَهْر» وقتی که باهم ترکیب شده باید فرَوهر خواند و نه فرُوهر . یک ترکیب دیگر مانند آن هست و آن فروشی است که نمی‌توان فروشی خواند فر همان کلمه‌ایست که در فارسی امروز فرّه و فره شده و فرّه ایزدی باید گفت و در کلمات دیگری مثل فرمند و فرهمندهم آمده و فرخنده و فرخجسته و فرپور نیز از آن ساخته شده است . در اسامی اشخاص هم آمده است مثل فرامرز و فریبرز .

حسب ، بفتح سین صحیح است یا بسکون آن ؟

گزاردن یا گذاردن ؟

آیا ترجمان ، معرب تر زبان است

املائی اطاق ، كَمْك ، شصت و مشابه آنها چگونه است ؟

پرسش : استاد محترم خواهشمندم توضیح فرمایید این کلمه‌ی عربی را که با حای حطی و سین و ب می‌نویسند حسب (بسکون سین) باید تلفظ کرد یا حسب (بفتح سین) ؟

پاسخ : اینها دو کلمه است با دو معنی وقتی که بمعنی « بزرگی » و خوبیت در مقابل نسب آنرا باید « حسب » (بفتح سین) تلفظ کرد اما این کلمه در ضمن بمعنی « شماره و اندازه » هم هست و باین معنی آنرا هم « حَسَب » تلفظ می‌کنند و هم « حَسْب » مثلاً هم می‌توان گفت حَسَبَ الامر و هم میتوان گفت حَسَبَ الامر یا حسب- المعمول و هم حسب المعمول. این جایادم افتاد که دو ترکیب غلط با این کلمه ساخته‌اند و از آن غلط‌هاییست که باید ترك کرد ، یکی « حسب الفرمایش » است و یکی ترکیب « حسب الفرموده » که الف و لام عربی را بر سر فرمایش و فرموده‌ی فارسی آوردن راستی کار عجیبی است .

پرسش : لطفاً بفرمایید این قیده‌های زبان عربی را مثل « غفلتن » و « دفعتن »

چطور باید نوشت ، باید در آخر آنها بعد از « ت » الف گذاشت یا نه ؟

پاسخ : در زبان عربی درین مورد قاعده‌ای هست و آن اینست که اگر «ت» آخر کلمه تالی مصدری وزائد باشد بهمان «ت» ختم می‌کنند و دیگر الف نمی‌گذارند منتها آن ت را کشیده نمی‌نویسند و باصطلاح ت‌گرد می‌نویسند مثل همین «غفلتن» و «دفعتن» که ت آخر آنها ت مصدری و زائد است یا مثل **بغمتن** اما اگر ت جزو کلمه باشد و زائد نباشد باید پس از آن الف گذاشت مثل **موقتا** که تالی آن جزو کلمه هست و زائد نیست .

پرسش : استاد محترم با وجود اینکه در املائی کلمدی «گذاردن» با زال و «گزاردن» با «ز» گاهی بحث کرده‌اند هنوز عده‌ای درست نمی‌نویسند می‌خواستم سرکار در این مورد دستور قطعی بفرمایید .

پاسخ : اینها دو کلمه است از دو ریشه و با دو معنی مختلف «گذاشتن» با زال بمعنی «نهادن و قراردادن» است و «گزاردن» با «ز» بمعنی «ادا کردن» و «انجام دادن» . بعقیده‌ی من گزاردن با زال بمعنی گذاشتن غلط است و این اشتباه از آنجا پیدا شده که فعل امر هر دو بگذار ست بگذار با زال یعنی بنه و قرار بده و بگزار با «ز» یعنی ادا کن و انجام بده. قاعده‌ی ساختن مصدر در زبان فارسی اینست که به آخر سوم شخص مفرد از فعل ماضی نون علاوه می‌کنند . مثلاً از کشت، کشتن می‌سازند، از دید، دیدن از خورد، خوردن و چون هیچ سوم شخص مفرد از فعل ماضی در زبان ما نیست که آخر آن ت یا دال نباشد علامت مصدر نون تنهاست نه ت و نون و دال و نون . درین دو فعل هم قاعده همینست ، سوم شخص مفرد ماضی فعلش گذاشتن با زال گذاشت است و مصدر آن هم گذاشتن می‌شود و سوم شخص مفرد ماضی فعل گزاردن با «ز» گزارد و مصدر آن گزاردن می‌شود .

این فعل گزاردن با ز سابقاً **دو معنی** مخصوص هم داشته که برای آن در فارسی لغت دیگر نداریم یکی بمعنی **تعبیر کردن** خواب بوده است و معبر را بفارسی **خواب‌گزار** با «ز» می‌گفتند و یکی بمعنی **ترجمه کردن** بوده است و یکی از معانی گزارش با «ز» ترجمه از زبانی بزبان دیگرست ، چنانکه گزارش با «ز» تعبیر

خواب هم معنی می‌دهد و من عقیده دارم باید کم کم این کلمه‌ی گزارش با «ز» را بجای کلمه‌ی ترجمه‌ی عربی معمول بکنیم .

پرسش : لطفاً بفرمایید آیا ترجمان معرب ترزبان فارسیست ؟

پاسخ : من هم این را شنیده‌ام و حتی در بعضی کتابهای لغت بهمین تفصیل نوشته‌اند اما متأسفانه درست نیست . «ترجمه» کلمه‌ی عربی اصیل است که عربها هم ترجمه بفتح جیم تلفظ می‌کنند و هم ترجمه بضم جیم و بمعنی نقل از زبان دیگرست و ترجمات با ترجمان و یا ترجمان هر سه شکل اسم فاعل ازین مصدرست و هیچ دخلی به ترزبان فارسی ندارد و اگر از ترزبان فارسی گرفته بودند دلیل ندارد که «ز» را بجیم و «ب» را به میم بدل بکنند چرا ترزبان نگفتند که مخرج «ز» و «ب» هر دو در عربی هست و انگهی ترزبان در زبان فارسی بمعنی چابک زبان و چرب زبان است ، یعنی کسی که باسانی حرف می‌زند ، و معنی نقل از زبانی بزبان و دیگر ندارد . چنانکه گفتم فارسی ترجمه ، گزارش است و مترجم را گزارنده باید گفت چنانکه معبر خواب و کسی را که خواب را تعبیر می‌کند خواب گزار یا گزارنده گفته‌اند .

پرسش : ظاهراً این کلمه‌ی ترجمان از زبان عربی بزبانهای اروپایی هم‌رفته

است در اینمورد چه می‌فرمایید ؟

پاسخ : بله درستست . این کلمه بزبان فرانسه هم رفته و بدو صورت استعمال می‌شود یکی بشکل درگمان که تنها برای ترجمان سفارت‌خانها استعمال می‌کنند و یکی هم بشکل «تروشمان» بمعنی کسی که از زبانی بزبان دیگری شفاهاً ترجمه می‌کند و اصل این‌ها همان کلمه ترجمان عربیست که از راه زبان ترکی بااروپایی رفته است .

پرسش : لطفاً بفرمایید کلمه‌ی اطاق را چطور باید نوشت با ت دو نقطه

و باصطلاح منقوط یا با طای دسته دار باصطلاح مآلف ؟

پاسخ : این کلمه اصلاً ترکیست و در زبان ترکی مخرجی که بطای مالف

بخورد نیست یعنی تاي غلیظ مثل عربي ندارد و دليل ندارد که ما در فارسي بطای مألوف و طای دسته دار بنویسیم و در زبان ترکی بمعنی «خانه» و «خرگاه» و «خیمه گاه» است، کلمه ای شبیه باین در زبان عربي هست که سابقاً در فارسي بسیار معمول بوده و آن کلمه ی وثاق است بمعنی لشکرگاه و بعضی ها این دو کلمه ی وثاق عربي و اطاق ترکی را با هم اشتباه کرده اند و تصور کرده اند که هر دو یکیست در ترکی کلمه ی دیگری هم هست که در فارسي استعمال می شود و آن کلمه ی باطلاق است که آنرا هم معمولاً با «ط» مینویسم و بهمان دلیلی که برای اطاق گفتم دليل ندارد که با تاي دو نقطه و تاي منقوط ننویسیم و باید متوجه بود که فارسي باطلاق مردابست از ماده مردن، یعنی جایی که آب در آن مرده است و حرکت نمیکند و چرا ما در فارسي بجای باطلاق مرداب نگوییم، چنانکه هنوز هم در گیلان آن قسمت از خلیج را که آب در آنجا حرکت نمیکند مرداب میگویند و مرداب انزلی یا بندر پهلوی امروز معروفست.

پرسش : گویا کلمه ی کمک هم ترکی باشد و این کلمه را بدوشکل مینویسند بعضی کمک و بعضی «کومک» کدام يك از اینها درست تر است ؟

پاسخ : چنانکه گفتید این کلمه هم ترکیست و در مغولی هم هست چون در خط فارسي ما علامتی برای ضمه نداریم و گاهی جایی که ضمه باشد و او می نویسیم کمک را هم بعضی بی واو نوشته اند چون کلمه ی کمک ترکیست و آنرا بی واو مینویسیم و کمک و کتک هر دو يك حکم را دارد دليل ندارد که یکی را با واو یکی را بی واو بنویسیم، یا باید کمک و کتک هر دو را با واو بنویسیم و یا هر دو را بی واو و در میان دو کلمه که هر دو از يك زبان آمده و عیناً مانند یکدیگر هستند تفاوتی بکار نبریم و کار را مشکل نکنیم، من عقیده دارم که هر دو را باید بی واو نوشت.

پرسش : یکی هم کلمه ی شصت در عدد است که بیشتر با صاد مینویسند و بعضی با سین کدام يك ترجیح دارد ؟

پاسخ : قطعاً با سین ترجیح دارد زیرا در کتابهای قدیم همه جا با سین نوشته اند و با صاد نوشتن بدعتی است که در این اواخر گذاشته اند، گویا خواسته اند

باشت با سین که بمعنی قلاب ماهی‌گیری و انگشت بزرگ دست و پا و نوعی از نیشتر برای رنگ زدن و زهی که در انگشت می‌کرده‌اند و مضرب سازهاست و معانی دیگر هم دارد مانند زنار و غیره اشتباه نشود، در عدد آنرا با صاد نوشته‌اند و این درست نیست زیرا که در همه‌ی زبانها کلمات بسیاری هست که املاي آنها یک‌یست اما چند معنی دارند و اگر بخواهیم این اصل را بپذیریم اسباب زحمت میشود. مثلاً در فارسی «روی» هست بمعنی صورت و چهره و «روی» هست بمعنی نوعی از فلز، این‌جا چه باید بکنیم؟

مثلاً «گر» هست مخفف «اگر». «گر» هست بمعنی مرض که موی را میریزد و «گر» هست بمعنی ریخته‌مو. گمرد هست از فعل گردیدن و گمرد هست بمعنی غبار. با این‌ها چه باید کرد؟

گویا صد عدد را هم با صاد نوشته‌اند برای اینکه با سد عربی بمعنی مانع شدن و جلوگیری کردن و بندی که در مقابل آب می‌بندند اشتباه نشود. اما درین جا میتوان تا اندازه‌ای انغماض کرد زیرا که در کتابهای قدیم هم صد عدد را با صاد نوشته‌اند و هم چنین در ترکیبات آن مثل سیصد و چهارصد و غیره. اما باین نکته باید توجه کرد که در اشتقاق از صد عدد آنرا با سین نوشته‌اند مثل سده بمعنی صد سال و يك قرن و جشن سده که صدروز پیش از نوروز بوده است.

مناسبت، «آفرین» و «نفرین»

آیا دو کلمه‌ی «شروطه و ناموس فارسی است یا عربی؟»
مفهومی از «آن» حافظ و بحث درباره‌ی چند

نکته‌ی مهم دیگر . . .

پرسش : آیا میان دو کلمه‌ی آفرین و نفرین مناسبتی هست ؟

پاسخ : معنی حقیقی و اصلی نفرین درست ضد آفرین است همان طوریکه آفرین اصلاً در لغت بمعنی آرزوی خوبی برای کسیست ، نفرین بمعنی آرزو کردن بدی و دعای بد کردنست . در ضمن آفرین بمعنی تحسین و تمجید یعنی بخوبی یاد کردن از کسی آمده است، و نفرین هم چون ضد آنست بدی یاد کردن معنی میدهد . ظاهر کلمه حکم میکند گفته شود که نفرین از آفرین ساخته شده و در اصل ناآفرین بوده است چنانکه گاهی در موقع نفی ، حرف نفی که «نا» باشد بنون تنها بدل میشود مثل نابه‌ره و ناسپاس که در اصل نابه‌ره و ناسپاس بوده است . درین کلمه هم وقتی که «نا» بنون بدل شده الف مدّ دار در میان سنگین بوده کم کم بخودی خود حذف شده و بجای آنکه ناآفرین بگویند نفرین گفته‌اند .

پرسش : تا آنجا که جستجو شده است کلمات مشروطه و ناموس نه فارسی -
است و نه عربی پس ریشه‌ی آنها از چه زبان و از چه کلمه و معنای فارسی آنها
چیست ؟

پاسخ : کلمه‌ی مشروطه اصلاً عربی و صیغه‌ی مؤنث اسم مفعول مشروطی

زبان عربیست اما باین معنی که حالا در فارسی بکار میبرند در زبان عربی وجود ندارد، یعنی بمعنی حکومتی که با مشورت نمایندگان ملت کار بکند. این کلمه‌ی مشروطه را باین معنی در آغاز انقلاب ایران وضع کرده‌اند و آنهم تقلید از ترکان عثمانی بوده است. در زبانهای اروپایی لغتی هست در باره‌ی آنچه ما امروز **قانون اساسی** می‌گوییم در فرانسه آن را **Constitution** می‌گویند و معنی لغوی آن **تشکیل** است زیرا که این قانون تشکیل دولت را میدهد. چون قانون اساسی ایران تقلید از قانون اساسی بلژیک و گاهی ترجمه‌ی کلمه بکلمه‌ی آنست باین کلمه که رسیده‌اند گویا در مانده‌اند و مخصوصاً نتوانسته‌اند از آن صفت بسازند زیرا که در فرانسه دولتی را که مطابق این قانون تشکیل میشود **Constitutionnel** یعنی **تشکیلی** می‌گویند برای کلمه‌ی **Constitution** **قانون اساسی** را وضع کرده‌اند و چندان بد نیست اما چون نتوانسته‌اند از آن صفت بسازند، تقلید از ترکیبها کرده‌اند و حکومت کونستیتوسیون را **حکومت مشروطه** اصطلاح کرده‌اند و آنها هم که **Constitution**، **Constitoinnel** را بجای **Conditionnel** بمعنی شرط و **Condition** بمعنی **مشروط** بکار برده‌اند. اشتباه کرده‌اند این کلمه‌ی مشروطه تا آنجایی که من حدس زده‌ام و گویا حدس من هم کاملاً درست باشد از این جا پیدا شده است. اما ناموس دو کلمه است یکی **فارسی** و یکی **عربی**. ناموس عربی بمعنی **راز دار و آگاه** از باطن کار و در ضمن **مرد ماهر در کار و سخن چین و مکر نهان** و در ضمن بمعنی **کمین گاه شکارچی و خوابگاه شیرست در باره‌ی جبرئیل** هم گفته‌اند زیرا که از اندیشه‌های نهانی آگاهست. اما ناموس فارسی که اصلاً بمعنی **نیک نامی** و **سرافرازی** استعمال شده و حالا بیشتر بمعنی **نیک نامی در زناشویی** و آنچه **بشرف و آبروی کسی** بسته است استعمال میشود در اصل کلمه‌ی **یونانیست** که از قدیم وارد زبان فارسی شده است و البته کلمات یونانی که پیش از اسلام وارد زبان فارسی شده و همین یکی نیست چون ناموس عربی را بهمان معانی که **گفتم نوامیس جمع** می‌بندند بعضی تصور کرده‌اند که ناموس اصلاً عربیست و این مورد خاص و معنی

مخصوص که در زبان فارسی دارد آنهم از عربی گرفته شده است بهمین جهت آنرا هم نوامیس جمع می‌بندند و این درست نیست زیرا که ناموس عربی از ریشدی نمس ساخته شده که بمعنی پنهان کردن رازست و این ریشه ربطی بناموس که در فارسی از زبان یونانی گرفته‌اند ندارد .

پرسش : در این شعر حافظ «بندهی طلعت آن باش که آنی دارد» «آن» دوم چه معنی دارد ؟

پاسخ : این مصرع از مطلع یکی از معروف ترین غزلهای حافظ هست که میگوید :

شاهد آن نیست که مویی و میانی دارد

بندهی طلعت آن باش که آنی دارد

آن دوم اسم اشاره نیست بلکه اسم معنی است اتفاقاً در برخی از فرهنگها هم ضبط کرده‌اند و بمعنی چاشنی و عقل و شراب و تشخیص و تعیین و شخصیت و کیفیت معنوی در حسن خوبان که بتقریر در نیاید و جمال و حسن گرفته‌اند . درین شعر حافظ پیدا است که بمعنی دلربایی خاصی که در کسی باشد و در دیگران نباشد آمده است .

پرسش : لطفاً توضیح فرمایید فارسی کلمدی شعر چیست ؟

پاسخ : در فرهنگها هم جزو معانی کلمدی سرود و هم معانی کلمدی سرود شعر را آورده‌اند .

این هم کاملاً درستست زیرا که سرود و سرود هر دو از فعل سرودن ساخته شده که یکی از معانی آن شعر گفتن است و اینکه حالا سرود را تنها در مورد اشعاری که توأم با موسیقی باشد و در مقام عبادت یا برای تحریک احساسات مثل سرودهای ملی میخوانند بکار می‌برند ، و هر نوع شعر را سرود نمی‌گویند، ضرری باین نمیزند که ما بجای شعر عربی سرود یا کلمهی کهنه‌تر ، سرود را استعمال بکنیم . بسیاری از شعرای ما هم کلمهی سرود را بمعنی هر نوع شعر آورده‌اند .

پرسش : چندی پیش فرمودید بجای جمع **ی و نون** که علامت جمع عربیست بهتر است که **الف و نون** استعمال شود مانند **حاضرین** که فرمودید صحیح آن **حاضران** است و هم چنین **فارغ التحصیلان** ، اما جمع بستن بعضی از کلمات مانند **مدعوین** بمعنی دعوت شدگان خالی از اشکال نیست ، میتوان آنرا **مدعوآن** گفت یا نه و در ثانی فعل آن که «**دعوت**» است اسم فاعل آن چه میشود ؟

پاسخ : بنظر می آید **اولا** بواسطه اینست که از بس نگفتند گوشه‌های ما عادت ندارد **ثانیا** چون واو آخر کلمه‌ی مدعو تشدید دارد مدعوآن گفتن قدری سنگین میشود . در اینگونه موارد چاره اینست بجای آنکه با الف و نون جمع ببندیم با ها جمع می بندیم و اگر مدعوآن بنظر وحشی می آید **مدعوها** که بگوییم رفع این اشکال جزئی میشود . از همه مهمتر اینست که اگر بجای مدعو که اساساً کلمه‌ی سنگینی است و بسیاری از مردم معنی آنرا نمیدانند **دعوت شده** بگوییم و **دعوت شدگان** جمع ببندیم رفع همه‌ی این مشکلات میشود . اسم فاعل از دعوت هم **داعی** بعین است که دعوت کننده معنی میدهد چنانکه بکسانی که مردم را به دین یا عقیده‌ای دعوت بکنند داعی میگویند .

پرسش : خواهشمندست معنا و اختلاف لغات زیر را بیان فرمایید :

پیرایه ، پیرایش ، آراستن و پیراستن نیز کلمه‌ی **آرمین** که نام خانوادگی است از چه کلمه و معنی آن چیست آیا این کلمه **فارسی** است یا **خارجی** ؟

پاسخ : **پیرایه و پیرایش** هر دو از مصدر **پیراستن** آمده است . اصل معنی این فعل از میان بردن چیزهای زیادی و **آراستن و زیبا کردن** است مثل زدن شاخ و برگ زیادی درخت و یا موی سر و غیره و درضمن بمعنی **کاستن و کوتاه کردن** و دباغی کردن و این گونه کارها هم آمده است و گاهی به معنی **بریدن** آورده‌اند و چون بریدن چیزهای زاید باعث زیبایی میشود بمعنی زینت دادن و **آراستن** هم هست **پیرایش** عمل همین فعلست و همه‌ی این معانی را دارد . اما **پیرایه** که از همین فعل ساخته شده در حقیقت بمعنی **حاصل فعل** و نتیجه فعلست . یعنی آنچه‌ی بعد از **پیراستن**

باقی می ماند و زیبا شده است و بهمین جهت بمعنی زیور آمده و در ضمن بمعنی زیبایی و گهواره‌ی کودک و طبق وظرف هم آورده اند . اما امروز بیشتر بمعنی چیزیست که ضرورت نداشته باشد و برای آرایش بکار ببرند چنانکه هر کس بر سخن دیگری چیزی اضافه بکند که ضرورت نداشته باشد می گوید بآن پیرایه می بندد . اما آراستن یا آرایش کردن بمعنی زینت دادن و زیبا کردنست و در ضمن معنی نظم و ترتیب را هم میدهد زیرا نظم و ترتیب هر چیزی را زیباتر میکند . حالا که این موضوع پیش آمد و این سؤال را کردید خوب شد این مورد پیش آمد که این نکته را بگویم که سلمانیها این روزها اصرار دارند اسم دکان و مغازه‌ی خود را آرایشگاه بگذارند در صورتی که اگر راستش را بخواهید آرایشگاه یعنی آنجایی که خانمها را برك میکنند و باصطلاح متجددین توالت میکنند آرایش باصطلاح امروز یعنی برك و توالت . کوتاه کردن موی سر و تراشیدن ریش و این گونه کارها را پیرایش باید گفت و مورد استعمال این لغت درست در همین جاست ، باین ترتیب اگر من بکروزی مغازه‌ی سلمانی چه برای خانمها و چه برای آقایان باز بکنم اسم آنرا میگذارم پیرایشگاه ، کلمه‌ی آرایشگاه بدرد آن جایی میخورد که در تئاترها هنرپیشگان را گریم میکنند یعنی بصورتی در می آورند که روی صحنه‌ی تئاتر بهتر جلوه بکنند : مثلاً کلمه‌ی آرایش را میتوان درعکاسی بجای رتوش استعمال کرد . ولی کلمه‌ی آرمین در فرهنگها نیست و بنظر من باین شکل هم درست نیست یعنی اول آن آ نباید باشد بلکه الف مفتوح باید باشد یعنی آرمین . آرمین در اسامی خاص در داستانهای ایرانی تنها در يك جا دیده شده است و آن هم بصورت کی آرمین پسر کیقباد . کی را که از اول آن برداریم آرمین می ماند و نه آرمین ، اساساً يك نکته‌ی بسیار مهم هست که باید در نظر گرفت و آن اینست که چون در خط لاتین و زبانهای اروپایی برای آ و آ یعنی فتحه يك علامت بیشتر نیست کلمات زبانهای قدیم ایران یعنی زبان اوستا و پارسی باستان را که خاورشناسان بخط لاتین نقل کرده اند در هر دو جا چه برای آ و چه برای آ و فتحه (a) (آی خط لاتین) را گذاشته اند و

در بسیاری از موارد کسانی که از اصل کلمه و ریشه‌ی آن بی‌خبر بوده‌اند بجای آنکه آ بخوانند آ خوانده‌اند از جمله همین کلمه‌ی ارمین است که گویا ارمین خوانده‌اند و نام گذاشته‌اند . از همد رایج‌ترین کلمه‌ایست که **آپادانا** می‌نویسند و می‌خوانند با سه الف ممدود در صورتی که باید **آپه‌دانه** خواند و این کلمه ریشه‌ی همین لفظ **آبدان** فارسی امروزست «آپه» یعنی آب و دانه همان کلمه‌ی **دان** امروزست و در الفاظی مانند **خاکدان** و **زغال‌دان** و **قلم‌دان** و **نم‌کدان** و **قنددان** و غیره که سابقاً در آخر آن فتحه بوده است و نه آی ممدود ، اما کلمه‌ی ارمین بفتح الف پیدا است که از ریشه **آرم** و **آرامش** و **آرمیدن** آمده‌است ، منتهی آی اول آن در همان زمانهای قدیم بالف مفتوح یعنی **آ** تبدیل شده است .

بحث در باره‌ی :

بشما فکر میکنم ، او را نمی فهمم ، روی شما حساب میکنم ، نقطه‌ی نظر ، حمام کردن ، فرش دست بافت ، خرد یا خورد ، عطف بشماره‌ی فلان و طبق ماده فلان ..

پرسش و پاسخ : یکی از دوستان قدیم چند روز پیش با تلفن مفصل با من صحبت کرد و چندین مورد را یادآوری کرد . ایرادات او همه متوجه این نکته‌ی بخصوص بود که اینروزها بسیاری از استعاره‌ها و ترکیبهای اروپایی وارد زبان فارسی شده است و من کاملاً باو حق میدهم . سابقاً ایرانیان مقید بودند در همه جا ناموس زبان فارسی را رعایت بکنند و زبانهای خارجی را در زبان فارسی مؤثر ندانند متأسفانه این روزها دامنه‌ی این تصرفها دارد بجایی میکشد که میترسم فارسی درست بی‌عیب راهمه فراموش بکنند . این ترکیبات و جمله‌ها مثل اینست که روز بروز زیادتر میشود. آنچه من تا بحال دقت کرده‌ام اتفاقاً این شیرین کاریها را کسانی میکنند که چندان تسلطی هم در زبانهای اروپایی ندارند و این کار را یکنوع خود نمایی میدانند عجالهً چند مورد را من بیاد دارم ، يك مورد که اغلب میشنوم اینست که معمول شده است در موسیقی میگویند فلان آهنگ را اجری میکنیم و این ترجمه از زبان فرانسه است . کسی که فارسی درست حرف میزند باید بگوید فلان آهنگ را می‌زنیم در نمايشنامه‌ها میگویند اجری میکنیم و فارسی درست آن اینست که بگوییم فلان نمايش را میدهیم همینطور وقتیکه بشما فکر میکنم یا روی شما فکر میکنم همان حال را دارد فارسی

درست آنست که بگوییم من بفکر شما هستم و یا در فکر شما هستم و همین طور اگر بگویند بفلان مطلب فکر میکنم درست نیست باید گفت در فکر فلان مطلب هستم حتی درین مورد من کلمه‌ی اندیشه را از کلمه‌ی فکر مناسب‌تر میدانم و چه ضرر دارد بگویند در اندیشه‌ی شما هستم و یا در اندیشه‌ی فلان مطلب هستم . بعضی مردم میگویند هر چه کله‌ی خود را حفر میکنیم فلان مطلب را نمیفهمیم .

این هم ترجمه‌ی تحت اللفظ از زبان فرانسه است . حفر کردن در زبان ما بمعنی کندن و گود کردن است آیا راستی این آقایی که میگوید کله‌ی خودم را حفر میکنم مته برمیدارد و روی کله‌ی خود میگذرد و آنرا سوراخ میکند و چیزی از مغز خود بیرون میکشد ؟ شاید در زبان فارسی باید گفت هر چه بخود فشار میدهم نمی توانم این مطلب را کشف بکنم . کسانی که زبان ساده را بکار میبرند میگویند هر چه زور میزنم نمیتوانم بفهمم .

پرسش : بعضی‌ها میگویند ما همدیگر را نمی‌فهمیم . نظر استاد چیست ؟

پاسخ : فهمیدن یعنی معنی چیزی را درك کردن و بدست آوردن در مورد اشخاص نمیتوان گفت من او را نمی‌فهمم زیرا باصطلاح صرف و نحو فهم اسم معنی - است و نه اسم ذات . اگر کسی چیزی میگوید و طرف مقصود او را درك نمی‌کند و یا دو نفر که بایکدیگر حرف میزنند باهم موافق نیستند در فارسی باید گفت ما مقصود يك ديگر را نمی‌فهمیم یا درك نمی‌کنیم یا حرف يك ديگر را نمی‌فهمیم ساده‌ترین اصطلاح فارسی اینست که بگوییم من ازین مطلب یا ازین موضوع سر در نهی آورم . در فارسی فعل در یافتن عیناً همان معنی فهمیدن را میدهد و چه ضرر دارد بگوییم این مطلب را در نمی‌یابم . شنیدم بعضی‌ها هم میگویند هر چه کله‌ی خود را می‌شکافم نمی‌فهمم . تصور این کار را بکنید که کسی کله‌ی خود را بشکافد یعنی چاقو بردارد و سر خود را شکاف بدهد یا با اره این کار را بکند .

پرسش : گویا این که بعضی بگویند روی شما حساب میکنم همین حال

را دارد .

پاسخ : البته روی کسی حساب کردن یعنی کسی را **خواستار** و روی بدن او جمع و تفریق و ضرب و تقسیم کردن ! و بعوض اینکه کاغذ بردارند و روی کاغذ این کار را بکنند روی تن کسی این کار میکنند . چه مانع دارد درین مورد بگویند انتظار این کار را از شما دارم یا بشما اطمینان میکنم یا اطمینان دارم و یا اعتماد دارم .

پرسش : آیا این ترکیب **نقطه‌ی نظر** که این همه رایج شده درستست ؟

پاسخ : بهیچ وجه درست نیست و این هم باز ترجمه‌ی تحت اللفظ از زبان فرانسه است سابقاً بجای این که بگویند از نقطه‌ی نظر اخلاقی یا سیاسی می‌گفتند از نظر اخلاقی و سیاسی و دیگر احتیاجی بکلمه‌ی **نقطه** نیست . بجای اینکه بگویند **نقطه‌ی نظر من اینست** می‌گفتند **نظر من اینست** .

پرسش : لطفاً توضیح بفرمایید آیا **حمام کردن** درست است ؟

پاسخ : این که دیگر از همه بدترست زیرا خود فرانسویها هم نمی‌گویند **حمام کردن** می‌گویند **حمام گرفتن** و باز این هم فارسی نیست . در فارسی همیشه گفته‌اند **حمام بردن** یا **حمام گرفتن** اگر مراد کس دیگری باشد باید گفت را بحمام می‌برم و اگر مقصود خود گوینده است باید بگوید بحمام می‌روم . چه فرق میکند که حمام عمومی باشد و یا خصوصی در خانه . مثلاً بچه را که میخواهند شست و شو بدهند چه مانع دارد بگویند بچه را بحمام می‌برم و یا بحمام بروم . از همه ساده تر اینست که بگویند بچه را می‌شویم یا شست و شو می‌دهم . بنده گاهی می‌بینم که حتی کلمه‌ی فارسی را هم غلط بکار می‌برند مثلاً چند روز پیش قالی فروشی از بازار بمن تلفن کرد و پرسید آیا باید گفت **فرش دست بافی** یا **فرش دست بافت**؟ گفتم اگر مقصودتان فرشست که با دست بافته اند باید بگویید **فرش دست بافت** یعنی با دست بافته شده و دست باف که بگویید مراد آن کسیست که فرش را با دست می‌بافت زیرا که **با ف** اسم فاعل و **مخفف بافنده** است یعنی کسی که می‌بافتد و **بافت اسم** مفعول و بمعنی **بافته شده** است و **مخفف بافته** است . گوشی تلفن را که بزمن

امروز گذشته از کتابهای علمی، ما زبان فارسی را برای روزنامه، مجله، اعلان، قوانین و آیین نامه‌ها، مکاتبات دولتی، رمان، داستان، تئاتر، رادیو و تلویزیون درهمه جا لازم داریم و هیچ کدام از موارد استعمالی که گفتم جای فضل فروشی و خودنمایی نیست، زبانی که درین موارد بکار می‌بریم باید زبانی باشد که خواننده‌ی متوسط برای فهم آن مجبور نشود بکتاب لغت رجوع بکند، باید در منتهای سادگی و روانی و بقول بچه‌ها مثل آب باشد. درین صورت کتابهایی را که عمداً برای خودنمایی مشکل نوشته‌اند و حتی کلماتی از زبان عربی در آنها آورده‌اند که عربها خودشان هم بزبان نمی‌آورند باید بکنار بگذاریم.

از جمله تاریخ و صاف، تاریخ معجم، مرزبان نامه، دره‌ی نادره، در ردیف دشوارترین و پیچیده‌ترین آثار گذشته قرار دارند.

پرسش: پس این که قدما این کتابهایی را که اسم بردید ترجیح میدادند برای چه بود؟

پاسخ: اولاً قدمای ما این احتیاجاتی را که ما امروز داریم نداشتند ثانیاً عقیده‌ی بسیار نادرستی داشتند و آن این بود که هر چیزی هر چه مشکل تر باشد و دیرتر مردم آنرا درک بکنند بیشتر اهمیت دارد و عالمانه ترست!

پرسش: استاد محترم لطفاً کتابهایی در صنایع شعری، دستور زبان فارسی و تاریخ ادبیات فارسی از ابتدا تا معاصر را معرفی فرمایید.

پاسخ: بهترین کتاب در صنایع شعری کتاب **حدائق السحر فی دقایق الشعر** تألیف رشید الدین وطواط شاعر معروف قرن ششم است که تاکنون چندبار چاپ شده است دیگر کتاب «دستورنامه» تألیف آقای دکتر مشکور است.

اما تاریخ ادبیات فارسی بهترین کتاب **تاریخ ادبیات فارسی** تألیف آقای دکتر ذبیح الله صفا استاد دانشکده‌ی ادبیات است و بدورده‌ی معاصر نرسیده است.

دیگر ترجمه دو جلد سوم و چهارم تاریخ ادبیات ایران از ادوارد براون خاورشناس انگلیسی است که جلد سوم را آقای علی اصغر حکمت بنام از سعدی

تا جامی ترجمه و چاپ کرده است و جلد چهارم را با ذیلی درباره‌ی ادبیات معاصر مرحوم رشید یاسمی چاپ کرده است .

پرسش : بنظر می‌رسد که در تلفظ کلمات از یازده الی نوزده فقط کلمه‌ی چهارده صحیح گفته میشود و بقیه‌ی کلمات که بترتیب می‌بایست يك ده و دوده و سه ده و پنج ده الی آخر گفته شود بطوری که استحضار دارند بصورت معمول ادا می‌گردد . در صورتی که تلفظ کلمه‌ی چهارده صحیح باشد علت ادای بقیه‌ی کلمات بصورت معمول چیست و آیا تغییر تلفظ آنها در اثر تحولی پیش‌آمده است یا خیر؟ لطفاً در اینمورد توضیح فرمایید .

پاسخ : علت اینکه یازده را يك ده و دوازده را دو ده و سیزده را سه ده و پانزده را پنج ده و شانزده را شش ده و هفده را هفت ده و هجده را هشت ده و نوزده را نه ده نگفتند اینست که اولاً اگر دوازده را دو ده میگفتند معنی بیست میداد یعنی دو بار ده و دو ده تا و سه ده سی معنی میداد و نه سیزده و پنج ده پنجاه معنی میداد و شش ده شست و هفت ده هفتاد و هشت ده هشتاد و نه ده نود میشد برای این که این اشتباهات پیش نیاید یازده و دوازده و سیزده و پانزده و شانزده و هفده و هجده و نوزده گفته‌اند . اصل کلمه‌ی یازده هم یانزده بوده است چنانکه در کتابهای قدیم همین طور نوشته‌اند و دوازده را دو انزده نوشته‌اند یعنی یانزده و دوازدهم مانند پانزده و شانزده بوده است اما هفده را در کتابهای قدیم هفت ده و هجده را هیجده و هژده یا هیژده هم نوشته‌اند در هفده اگر هفت ده می‌گفتند ، (ت) و (دال) پشت سرهم سنگین می‌شد و همین طور اگر هجده را هشت ده میگفتند باز (ت) و (دال) که دنبال هم باشند کلمه را سنگین میکند و این کار را در زبان دری یعنی این زبانی که امروز ما حرف می‌زنیم از خیلی قدیم کرده‌اند .

پرسش : می‌خواستم بپرسم این که خانمها در موقعی که چیزی می‌نویسند و بخودشان این جانه می‌گویند درستست؟

پاسخ : ازین نادرست‌تر چیزی نیست . چون در زبان عربی مذکر و مؤنث هست

و یکی از محسنات زبان فارسی اینست که این اشکال را ندارد تصور کرده‌اند که برعایت زبان‌هایی که مذکر و مؤنث دارند برای زنان حتماً باید صفت مؤنث بیاورند و حتی اسامی مذکر را مؤنث بکنند مثلاً برای خانمی که دبستان یا دبیرستانی را اداره می‌کند **مدیره** بگویند در صورتی که در زبان عربی هم برای این مقصود چنین کلمه‌ای نیست و همین طور کلمه‌ی **رئیس** یعنی زنی که ریاست بکند در عربی نیامده - است مدیره تنها مؤنث صفت مدیر و رئیس مؤنث صفت رئیس است. در عربی گاهی برای صفت مذکری که بجای اسم استعمال میشود کلمه‌ی مؤنث معمولست مثل شاعر که مؤنث آن **شاعره** آمده است و حتی **رقاصه** هم درست نیست مگر این که صفت باشد. در نتیجی همین اشتباهات کلمه‌ی **جانبه** را هم جعل کرده‌اند. مردان برای اینکه من نگویند و نویسند و من گفتن را بی جهت بی ادبی فرض کرده‌اند در حق خودشان گفتند این جانب در صورتی که جانب در اصل زبان تازی بمعنی پهلوست و در فارسی بمعنی سو و جهت و طرف هم استعمال شده است. با همبندی اینها دلیل نیست که زنان خودشان را **جانبه** بگویند زیرا که نه تنها برخلاف قاعده است بلکه جنبه تحقیر و توهین هم دارد زیرا که **جانبه** در لغت عرب بمعنی **زن کوتاه قد و خوار و ذلیل** است و دلیل ندارد که زنی خود را پست بکند و این لغت را در باره‌ی خود بکار ببرد. درین جا نکته‌ی دیگری هم هست و آن اینست که برخی و مخصوصاً خانمها تصور کرده‌اند که **کمینه** مؤنث کمین است و زنی که می‌خواهد شکسته نفسی بکند باید بخود **کمینه** بگوید. چون در فارسی مذکر و مؤنث نیست **کمینه** مؤنث کمین نیست و **کمین** مثل **مهین** و **مهینه** هر دو یک معنی دارد چنانکه **دیرینه** همان معنی دیر را دارد و من چنانکه سابقاً هم گفتم هیچ دلیلی نمی‌بینم که کسی که از خود حرف بزند ضمیر من را نیاورد و اگر مرد است این جانب بگوید یعنی این طرف و این سمت و اگر زنست این جانب یا این کمینه بگوید. در هیچ زبانی من سراغ ندارم که کسی از من گفتن احتراز بکند و همین طور کسی که برای خودش ما می‌نویسد و می‌گوید باید این عادت را ترک بکند زیرا که ما ضمیر جمع است برای چند نفر و نه برای یک نفر.

تلفظ صحیح «مفاصا» چیست؟

معانی واپسین، آخر، کافر و املائی درست زرع

پرسش : لطفاً توضیح فرمایید نتیجه‌ای را که از حساب بدست می‌آید مفاصا (بضم میم) باید گفت یا **مصافا** بفتح آن زیرا که درین مورد اختلافیست .

پاسخ : **فصی** (به کسرفاء) یا فصی بفتح فاء در زبان عربی بمعنی **جدا کردن چیزی از چیزی** و رها کردنست و مفاصا از این ریشه آمده است، یعنی عمل جدا کردن . **صفا** بمعنی **صاف شدن و روشن شدنست** . از ماده فصی مفاصات بمعنی جدا کردن آمده است اما از ماده صفا مفاصات یا مصافا نیامده است دربارهی حساب چون غرض جدا کردنست و نه صاف شدن، پیداست که مفاصا باید گفت . در همین زمینه اشکال دیگریست و آن اینست که **پاک** کردن حساب را **تسویه** باید گفت یا **تصفیه** «تسویه» اصلاً بمعنی **راست و برابر کردنست** و در مور حساب بهمین صورت آمده است .

اما چون روشن کردن حساب و بیایان رساندن آنرا در فارسی **پاک** کردن میگویند، و میگویند فلان حساب **پاک** شد برخی تصور کرده‌اند که درین مورد باید تصفیه گفت که بمعنی **صاف کردن و پاک کردنست** اما در عربی درین مورد تنها کلمه‌ی تسویه بکار رفته است و نه تصفیه .

پرسش : می‌خواستم بپرسم این کلمه‌ی عربی (آخر) که بمعنی **واپسین** است و در مقابل اول بکار میبرند، آخر درستست یا آخر (یعنی بفتح یا بکسر خاء؟)

پاسخ : این هردو کلمه در عربی هست، آخر بفتح بمعنی **دیگرو دیگری** و آخر بکسر بمعنی **پسین و ضد نخستین** است .

پرسش : گویا کلمه‌ی **کافر** هم همین حال را دارد .

پاسخ : بله اصل آن در عربی کافر **Kafer** است اما در فارسی معمول شده است کافر بگویند .

پرسش : استاد محترم حالا که گفتگو از آخر و آخر پیش آمد بفرمایید آیا این ترکیب **بالاخره** درستست یا نه ؟

پاسخ : این از بدعت‌های مترجمان دوردی اخیرست که این ترکیب غلط را ساختند و بیشتر زیر سر کسانی است که از فرانسو ترجمه کرده‌اند ، در فرانسه کلمه‌ی **Enfin** هست که اصلاً بمعنی **خلاصه و مختصر** است چنانکه در فارسی هم می‌گوییم **خلاصه‌ی کلام** و «مختصر کلام» برای نتیجه گرفتن از مطلب ، در ضمن این کلمه عیناً همان معنی **سرانجام** و عاقبت در فارسی را می‌دهد ، مثل این که می‌گوییم **سرانجام** این کار بآخر رسید و عاقبت این کار تمام شد ، درین صورت این ترکیب **بالاخره** نه تنها غلط است ، بلکه لزومی هم ندارد . بجای اینکه بگوییم «بالاخره فلانی وارد شد» آیا بهتر نیست بگوییم **سرانجام** وارد شد ؟

پرسش : لطفاً توضیح فرمایید این کلمه که در مقیاس طول بکار می‌برند **زرع** با (ز) است یا **ذرع** با (ذال) ؟

پاسخ : **زرع** با (ز) بمعنی **کشت و کاشتن** است و در این جا مورد ندارد ، **ذرع** با (ذال) بمعنی **اندازه گرفتن** جامه و باصطلاح خودمان **گزر کردنست** و اصل آن در عربی **ذراع** است ، بمعنی **پهنای یک دست** یا باصطلاح خودمان **یک و جب** و در ضمن بمعنی **آرنج و بازو** هم هست و بهمین جهت یا **ذرع** یعنی با اندازه‌ی بلندی از سرانگشت تا آرنج که در قدیم مقیاس طول بوده است در فارسی هم **ذراع** را باین معنی آورده‌اند و هم **ذرع** را پس مقیاس طول **ذرع** ، با (ذال) است نه **زرع** با (ز)

بحث درباره‌ی پساوند ها . .

ده ، بادید ، همایون یا همیون ، رحمن یار رحمان و مشابه آنها کدام درست است ؟
طرز بنای صفت از افعال امر در فارسی و چند نکته‌ی ادبی دیگر

پرسش : لطفاً توضیح فرمایید پساوند «چی» که در کلمات شکارچی و تماشاچی
و غیره آمده چیست و آیا درست است یا نه ؟

پاسخ : این پساوند را از زبان ترکی گرفته‌اند و در ترکی درباره کسانی که
متصدی و یا دارنده‌ی چیزی باشند استعمال میشود . متأسفانه در فارسی درباره‌ی این
پساوند خیلی زیاده روی کرده‌اند و انواع و اقسام کلمات مرکب با «چی» درین
زمانهای اخیر معمول شده است . اگر هر دو جزء کلمه ترکی باشد میتوان پذیرفت
مثل چورکچی یعنی متصدی نان که از چرک بمعنی نان ساخته شده یا باشماقچی
بمعنی کفش دار که از باشماق بمعنی کفش ساخته‌اند یا قورچی بمعنی اسلحه دار که
از قور بمعنی اسلحه ساخته‌اند، اما چی در دنبال کلمات فارسی بنظر من زشت است
و باید ترك کرد مثلاً قاطرچی را در فارسی درست استر بان باید گفت یا خرکچی
را از قدیم خر بنده میگفتند برای همین دو کلمه‌ی شکارچی و تماشاچی الفاظ فارسی
داریم شکارچی را شکار افکن و حتی گاهی شکاری گفته‌اند و تماشاچی را میتوان
با کمال سهولت تماشاگر یا تماشایی گفت همچنین چه ضرر دارد بجای شیپورچی
بگوییم شیپوردار و بجای تفنگچی بگوییم تفنگ دار یا بجای توپچی بگوییم
توپ بان یا توپ بریا توپ انداز، بسته باینکه توپچی مستحفظ باشد یا راننده‌ی آن

و یا کسی که توپ را در میکند .

پرسش : استاد محترم ! جمع قاضی قضاات درستست یا قضاات (با تشدیدضاد)؟

پاسخ : حتماً **قضاة** زیرا که در اصل عربی تشدید ندارد و نظایر دیگر هم

هست مثلاً **کافی** را **کفاة** بی تشدید جمع می بندند و بهمین ترتیب جمع قاضی قضاات است بی تشدید .

پرسش : آیا **تابستانه** و **زمستانه** که بیشتر سرزبان فروشندگان هست درست

است یا نه ؟

پاسخ : بهیچ وجه درست نیست زیرا که در فارسی منسوب ب**تابستان** را **تابستانی**

باید گفت، باید گفت کفش **تابستانی** نه **تابستانه** و منسوب بد **زمستان** هم **زمستانی** میشود

و نه **زمستانه** و باید گفت رخت **زمستانی** نه رخت **زمستانه**. قاعده ساختن کلماتی که به آنند

ختم میشود و بعضی از آنها هم صفت است و هم باصطلاح **من**، معین فعل، یعنی صفتی که

معنی فعل را روشن میکند، اینست که اسم یا صفت را بالف و نون جمع می بندند و **ها**

در آخر آن اضافه میکنند، مثلاً **خسرو** را جمع می بندند میشود **خسروان** و بعد از آن

خسروانه می سازند و همین طور **شاهانه** از شاه و **جانانه** از جان و **مردانه** از مرد

و **زنانه** از زن و **بچه گانه** از بچه که جمع آن **بچگان** میشود، حتی با کلمات عربی همین

کار را میکنند شاعر را **شاعران** جمع می بندند و شاعرانه میگویند و **صمیم** را

صمیمانه و **متأسف** را **متأسفانه** و حتی با صفات مرکب این کار را میکنند مثل **بدبختانه**

و **دلیرانه** و غیره. در هر صورت **زمستانه** و **تابستانه** نمی توان گفت .

پرسش : آیا با هر صفت مرکب میتوان این کار را کرد مثل **روشنفکرانه**

صاحبدلانه **خودپسندانه** **داوطلبانه** و غیره .

پاسخ : اگر کلمه سنگین نشود میتوان این کار را کرد مثل **داوطلبانه** . اما

تصدیق بفرمایید که **روشنفکرانه** و **صاحبدلانه** و **خدا پسندانه** خیلی سنگین است

و بهمین جهت باید آنها را غلط دانست . چنانکه مثلاً اگر **کارگرانه** بگوییم چه قدر

کلمه سنگین و دراز میشود یا آزادی طلبانه و آزادی خواهانه که همین حال را

پیدا میکند .

پرسش : آیا این کلمه‌ی ده را که بعضی دیه مینویسند درست میدانید ؟

پاسخ : در قدیم برای این که حرکت بعضی از کلمات را معین بکنند - چون در خط عربی جز اعراب گذاشتن وسیله‌ی دیگر نیست - گاهی ه و گاهی ی را جانشین کسره می‌کردند مثل «که» که در قدیم کی با یا نوشته‌اند و چه که چی هم نوشته‌اند در کلمه‌ی ده هم برای اینکه با ده عدد اشتباه نشود دیه می‌نوشتند اما کسی دیه نمی‌خواند و هم‌ده می‌خواندند و دلیل آن کلمه‌ی دهگان است که متأسفانه درین اواخر دیده‌ام بعضی دیه‌گان مینویسند و در شعر هم متأخرین گاهی بهمین صورت آورده‌اند و بهیچ وجه درست نیست .

پرسش : لطفاً توضیح فرمایید کلمه‌ی «همایون» را که گاهی در کتابها همیون نوشته‌اند آیا درست است ؟

پاسخ : خیر درست نیست، حتماً این کلمه الف دارد و از همان کلمه‌ی همای معروف ساخته شده است چون در خط عربی قدیم و مخصوصاً در قرآن گاهی الفهای ممدود را نمی‌نویسند، مثلاً رحمان را رحمن و ملائکه را ملئکه نوشته‌اند برخی تصور کرده‌اند که این کار را در زبان فارسی هم میتوان کرد و همایون را همیون نوشت .

پرسش : آیا این دو کلمه‌ی فریبا و کوشا که اخیراً خیلی پیش از سابق استعمال آند و رواج گرفته است درست است، و اگر درست است مطابق چه قاعده است ؟

پاسخ : بله هر دو درست است و حتی خیلی هم فصیح است . قاعده اینست که بآخر اول شخص مفرد فعل امر الف اضافه میکنند و از آن صفت میسازند مثل همین فریبا از فریب بمعنی فریبنده و کوشا از کوش بمعنی کوشنده و نظایر بسیار برای این کلمات در فارسی داریم مثل رسا از رسیدن و رس و گویا و جویا و پویا از گوی و جوی و پوی و شنوا از شنو و پزا از بز و زیبا از زیب و بینا از بین اما از هر مصدری نمیتوان ساخت چنانکه از گردیدن گردا و از دوختن دوزا و از سوختن سوزا نساخته‌اند و در ضمن کلمات قدیمی هست که حالا دیگر استعمال نمیشود

مثل میرا از مردن . گاهی هم از فعل مرکب میسازند مثل تازه را از فعل تازه زاییدن و دیر پا از فعل دیر پاییدن .

پرسش : کلمه‌ی هزینه را که فرهنگستان بجای خرج تصویب کرده است آیا در هر جایی که سابقاً کلمه‌ی خرج عربی را بکار میبردند میتوان استعمال کرد ؟

پاسخ : نه در همد جا، مثلاً درین اصطلاح فارسی که «هرچه میگویم بخرجش نمی‌رود» نمیتوان گفت هرچه می‌گویم بهزیندش نمی‌رود .

پرسش : استاد محترم سابقاً دیدم در باره‌ی آن چیزی که روز و ماه و سال را در آن چاپ میکنند و معمولاً تقویم میگویند کسی نوشته بود ارزیابی سال ۱۳۳۸ بجای تقویم سال ۱۳۳۸ آیا این درستست ؟

پاسخ : نه تنها درست نیست بلکه خنده دار هم هست . کلمه‌ی تقویم عربی در فارسی دو مورد استعمال دارد، یکی همان که شما گفتید و صورت روز و ماه و سال در آن نوشته میشود و دیگر تقویم بمعنی قیمت کردن است . فرهنگستان ارزیابی را برای تقویم بمعنی قیمت کردن بکار برده است و آن را از کلمه‌ی ارز و ارزش بمعنی قیمت گرفته‌اند و تنها مورد استعمال آن در همین جاست نه هر جایی که کلمه‌ی تقویم عربی استعمال میشود .

پرسش : لطفاً توضیح فرمایید که این کلمه را عمران (بکسر عین) باید خواند یا عمران (بضم عین) ؟

پاسخ : اصل کلمه در زبان عربی عمران بضم اول است بمعنی آبادانی . این که بعضی عمران بکسر میخوانند بواسطه‌ی اینست که نام پدر موسی پیغمبر عمران بوده است و یکی از سوره‌های قرآن آل عمران است تصور کرده‌اند همه جا باید عمران بگویند اما (بنگاه عمران) غلط و درست آن بنگاه عمران است .

پرسش : خوب شد این دو کلمه‌ی آبادانی و آبادی را فرمودید آیا هر دو یک معنی دارد ؟

پاسخ : نه، آبادانی بمعنی عمل آباد کردنست مثلاً میگویم مالک ده در «آبادانی»

ده خود اهمال میکند. اما آبادی بمعنی **جای آباد شده** است، مثلاً میگوییم شهر یزد پانصد آبادی دارد اما بالعکس نمیتوان گفت مالک در «آبادی» ده خود اهمال میکند و نمیتوان گفت «آبادانی» های مهم اطراف طهران، ورامین و شهریارست.

پرسش: استاد محترم آیا این جمله «در روی فلان موضوع کار کردم و روی این مطلب فلان کس مطالعه کرده است» درست است یا خیر؟

پاسخ: کاملاً حق با شماست. این هم نظیر همان ترجمه های غلطی است که سابقاً بعضی از آنها را گفتم و از شیرین کاریهای مترجمان امروز است که از زبان فرانسه ترجمه میکنند در فرانسه کلمه *سر* دو معنی دارد یکی بمعنی **روی چیزی** و دیگری بمعنی **در باره ی چیزی**، این آقایان بجای اینکه بگویند فلانی در باره ی تاریخ فلان جامطالعه میکند، گفته اند در روی تاریخ فلان جا، و بجای آنکه بنویسند در باره ی فلسفه داروین کار میکند نوشته اند، در روی فلسفه داروین، مثل اینکه فلسفه ی داروین را روی زمین پهن کرده باشند و در روی آن فلان کار را کرده باشند که البته با منطق وفق نمیدهد.

پرسش: ملاحظه فرموده ید که بچهای نو آموز **الف «است»** را که سابقاً نمیخواندند و بکلمه ی پیش می چسباندند، حالا غلیظ تلفظ می کنند و مثلاً میگویند: ایران وطن عزیز ما است. آیا این درستست؟

پاسخ: بنظر من نه تنها نادرست بلکه زشت هم هست. **الف «است»** همیشه می افتد مثلاً **دیر است** غلط است باید گفت **دیرست**. یا **هوا گرم است** را باید گفت **هوا گرمست** و حتی در قدیم این الف ها را می نوشتند و در ترکیب هوا گرمست میم آخر گرم را بسین اول کلمه ی «است» می چسباندند. بطریق اولی ایران وطن عزیز ما است نباید گفت و باید گفت ایران وطن عزیز **ماست** چنانکه نمی گوئیم: این کفش مال شما است و این مادر تو است و این پدر من است.

بهبود یا بهبودی

تلفظ صحیح کشتی ، بازرگان ، بناگوش ، درست ، طراز و تخفیف کلمه‌ی شالوده و ناامید چگونه است ؟

بحث در باره‌ی يك جمله از گلستان سعدی

پرسش : استاد محترم . برخی کلمه‌ی « بهبودی » را « بهبود » مینویسند و تلفظ میکنند لطفاً بفرمایید کدام درست ترست !

پاسخ : متأسفانه در برخی از فرهنگها این کلمه را « بهبودی » یعنی با یا ضبط کرده‌اند ولی این درست نیست زیرا که بهبود خود اسم فعل است یعنی اسمی که از فعل ساخته شده است و اگر بهبود صفت بود ممکن بود « یا » با آخر آن بیفزایند تا حالت اسم را پیدا بکند، ولی بهبود صفت نیست و چنانکه گفتم اسم فعلست و معنی آن حالت بهتر شدن یا بهتر کردن است مانند کم بود که حالت کم بودن را میرساند. کسانی که بهبودی مینویسند تصور میکنند که بهبود حالت صفت را دارد و چون اسم مرکب است دیگر حاجت به یا که در آخر صفت می‌آورند تا آنرا تبدیل با اسم بکنند نیست .

پرسش : آیا کشتی درستست یا کشتی ؟

پاسخ : فرهنگ نویسان هم کشتی ضبط کرده‌اند هم کشتی و در زبان مردم هم همین حال را دارد بهمین جهت باید هر دو را درست دانست و بیشتر بسته به عادتست

که کسی کشتی تلفظ میکند و دیگری کشتی .

پرسش : آیا طراز را با تایی دو نقطه باید نوشت یا با تایی مالف؟

پاسخ : طراز اصلاً کلمه‌ی فارسی است و مصدر آن **ترازیدن** است بهمین جهت فرهنگستان هم که طراز نامه را برای صورت عایدات و مخارج شرکت‌ها وضع کرد با تایی دو نقطه تصویب کرد . اما این کلمه بزبان عربی هم رفته و عربها با طایی مالف نوشته‌اند و دلیلی ندارد که ما در فارسی املائی عربی آنرا رعایت بکنیم .

پرسش : لطفاً توضیح فرمایید بابل بضم سوم درستست یا بابل بکسر سوم؟

پاسخ : هر دو درستست و اسم دوشهر مختلف است . شهری که پایتخت آسوریان قدیم بوده و حال ویرانه‌هایی از آن در عراق یا بین‌النهرین باقیست بابل بکسر سوم - است ، و بابل بضم شهر دیگریست در مازندران که در کنار رودی واقع شده که اسم آن رود هم بابل است و نواحی مجاور آنرا **بابل کنار** میگویند .

پرسش : آیا این کلمه‌ی **شالوده** را با واو باید دانست یا **شالده** بی واو

پاسخ : هر دو کلمه درستست اصل کلمه‌ی **شالوده** باو اوست و **شالده** بی واو مخفف آنست ، چنانکه **بیرهده** هم مخفف **بیرهوده** است این که در فرهنگها **شالده** را ضبط کرده‌اند و **شالوده** را ننوشته‌اند برای اینست که فرهنگ نویسان کلمه‌ای را که همه میدانند و معمول همه است ضبط نمیکنند و آنچه را که معمول نیست یا کمتر معمول است مینویسند . چون **شالوده** را همه میدانند تنها **شالده** را که کمتر معمولست ضبط کرده‌اند .

پرسش : لطفاً توضیح فرمایید تفاوت کلمه‌ی **نا امید** و **نومید** چیست ؟

پاسخ : هر دو کلمه درستست منتهی اصل کلمه **وامید** بوده است که بعد مختصر شده و بصورت **امید** درآمده است از **اومید** کلمه «**نا امید**» ساخته‌اند و چون سنگین بوده است دو الف را از وسط انداخته‌اند و کلمه را کوتاه کرده‌اند و نویسندگان **نومید** گفته‌اند و از **امید** هم کلمه **نا امید** را ساخته‌اند و بهمین جهت هر دو درستست .

پرسش : استاد محترم : آیا بنا گوش با فتح باء درستست یا بنا گوش با ضم آن ؟

پاسخ : حتما بنا گوش بضم ب درستست زیرا که این کلمه از لفظ بُن بمعنی ته و بیخ و کلمه‌ی گوش ساخته شده و معنی آن بیخ گوش است و باید گفت بنا گوش نه بنا گوش .

پرسش : اخیراً معمول شده مثلاً بجای بیست و پنجم مهرماه میگویند : بیست و پنج مهرماه ، آیا این درستست ؟

پاسخ : بیخ وجه درست نیست زیرا که این جا، جای خود عدد نیست بلکه جای مرتبه‌ی عدد است هم چنانکه دوم و دومی را نمیشود دو گفت . مثلاً کسی نمیگوید پسردومین ، بجای پسردوم من ، روز بیست و پنجم راهم نمیتوان روز بیست و پنج گفت .

پرسش : پس این اشتباه از کجا پیدا شده است ؟

پاسخ : این اشتباه را گویا اول کسانی که از زبان فرانسه ترجمه کرده‌اند رواج داده‌اند در این زبان روز بیست و پنجم را هم میتوان بیست و پنجم گفت و هم میتوان بیست و پنج گفت ، منتهی در اول آن حرف تعریف می‌آورند . در فارسی که اینکار را نمیتوان کرد حتماً باید « بیست و پنجم مهر ماه » گفت و « نه بیست و پنج مهرماه » . چنانکه کسی نمیگوید رسیدیم بروز سه مهرماه بلکه میگوید رسیدیم بروز سیم مهر ماه .

پرسش : آیا بازرگان بفتح راء درست است یا بازرگان بضم آن ؟

پاسخ : حتماً بازرگان زیرا که در اصل بازرگان بوده است یعنی کسی که در بازار کار میکند و مخفف بازرگان ، بازرگان میشود نه بازرگان .

پرسش : در کتابها و جراید زیاد مینویسند . ینگی دنیا ، لطفاً بفرمایید اینجا کجاست ؟

پاسخ : این کلمه مرکب از يك لفظ ترکی ینگی است که با یا و نون و گاف

مینویسند اما خود ترکها ینی تلفظ میکنند بمعنی نو، جدید و تازه و مراد از ینگی دینا همین آمریکاست که اروپائیان نامدتی بآن دنیای جدید میگفتند زیرا که تازه کشف شده بود و دنیای جدید را بترکی ترجمه کرده ینگی دنیا گفته‌اند و از راه زبان ترکی بایران هم سرایت کرده است لابد یادتان هست که یکی آبادیهای سر راه طهران بقزوین ینگی امام نام دارد که عوام ینگه امام میگویند و آنهم بمعنی امامزاده‌ی تازه است.

پرسش : لطفاً بفرمایید نمسه کجاست و این کلمه را که در کتابهای سابق آمده است چگونه باید تلفظ کرد؟

پاسخ : باید نمسه تلفظ کرد و آن همین کشور اتریش امروزیست. این کلمه از زبان روسی آمده و اصل آن در روسی نمیتس Nemets است بمعنی بیگانه. روسها بآلمانیها و اتریشیها نمیش Nemets میگفتند زیرا که نسبت بروسها بیگانه بودند هم چنانکه عربها هم سابقاً بما ایرانیان عجم میگفتند یعنی غیر عرب. کلمه‌ی نمیش روسی هم در قرن گذشته در ایران به نمسه بدل شده است و حتی اتریشی را نمساوی هم نوشته‌اند.

پرسش : ختا که اینهمه در شعر آمده و ختا و ختایی گفته‌اند کجاست و آیا باید باتای دو نقطه نوشت یا باطای مالف؟

پاسخ : ختا یا ختای نام قسمت غربی کشور چین است و روسها هنوز بچین می‌گویند کیتای Kitay اما چرا باید باطای مالف نوشت، این که کلمه‌ی عربی نیست اگر در شعر باطای مالف نوشته‌اند خواسته‌اند جناس یا تجنیس با خطای عربی بمعنی خبط و اشتباه بکنند و گرنه باتای دو نقطه مینوشتند.

پرسش : آیا کلمه‌ی زوار بفتح زاء درست است یا زوار بضم زاء؟

پاسخ : در عربی هر دو کلمه هست زوار بفتح یعنی بسیار زیارت کننده و صیغه‌ی مبالغه است برای کسی که مکرر زیارت رفته باشد و زوار بضم جمع زائر است یعنی زیارت کنندگان. بنا بر این جمع کسانی را که از زیارت برمیگردند زوار باید

گفت یعنی زائران و زیارت کنندگان و نه زوار .

پرسش : استاد محترم توضیح فرمایید این شعر سعدی چه معنی دارد ؟
نخلبندم ، ولی نه در بستان شاهدم من ، ولی نه در کنعان

پاسخ : راستش را بخواهید این شعر را در دهان سعدی گذاشته‌اند . سعدی این مطلب را گفته است ولی بد نثر و نه بشعر . در دیباچدی گلستان می‌گوید :
نخل بندی دانم ولی نه در بستان و شاهی فروشم ولی نه در کنعان . در قدیم کسانی بوده‌اند که از موم ، گل و گیاه درست می‌کردند و می‌فروختند چنانکه هنوز هم گاه گاهی دیده میشود و این اشخاص را **نخل بند** می‌گفتند یعنی کسی که **با موم گل و گیاه بسازد و رنگ بزند** . کسانی هم بوده‌اند که با موم شکل انسان و جانور را می‌ساختند و با آنها **نقشبند** می‌گفتند این که سعدی گفته است :

«نخل بندی دانم ولی نه در بستان» یعنی میتوانم با موم ، گل و گیاه بسازم ولی در بستان جای این کار نیست زیرا که گل و گیاه در آنجا هست و دیگر حاجت بساختن با موم نیست و این که می‌گوید شاهی فروشم ولی نه در کنعان **کنعان** نام یکی از شهرهای قدیم فلسطین است و شاهد در عربی معانی فراوان دارد از آن جمله هم بمعنی **زن خوش اندام و زیبا** و هم بمعنی **مرد خوب روی** است و کنعان نام شهر است که یعقوب پدر یوسف پیامبر در آنجا بود و چون در داستان یوسف هست که برادرانش بر او حسد بردند و او را بیچاه افکندند و مردم کاروانی او را یافتند و اسیر کردند و فروختند . سعدی می‌گوید شاهی فروشم ولی نه در کنعان یعنی مرد زیبا دارم که بفروشم اما جای فروش آن در کنعان نیست که یوسف در آنجاست زیرا که یوسف بزبائی معروف بوده است و مقصود واقعی سعدی ازین تعبیر اینست که هنر دارم اما در برابر هنرمند تر از خودکاری از من بر نمی‌آید . کسانی که در گلستان سعدی دست برده‌اند این دو جمله ی سعدی را باین صورت بشعر درآوردند و گفته‌اند :

نخل بندم ، ولی نه در بستان شاهدم من ولی نه در کنعان

بینید چه تفاوتی در میان آن دو جمله فصیح و محکم سعدی با این شعر هست .

آقا زاده یا خانم زاده؟

بحث درباره‌ی اعداد، جمع اسمی مختوم به هاء غیر مانع و

املاء کلمات همزه دار

تلفظ درست «ابریشم»

آیا تربیت، خوی طبیعی را میتواند از بین ببرد؟

پرسش: کاغذیست از يك دوشیزه‌ی ۱۵ ساله که ضمن آن سؤال جالبی کرده می‌گوید آیا حرف ژ فارسی است؟ مثلاً ژانه و ویژه و ازین قبیل جزو کلمات فارسی هستند پس چرا اسم ژرژ و ژان و ازین قبیل جزو فارسی نیستند و جزو کلمات خارجی‌اند؟

پاسخ: البته همدی کلمات زبان ما که ژ دارند مثل ژاله و ویژه و منیژه دهمژه فارسی هستند بجز يك کلمه که آنرا غلط می‌خوانند و آن کلمدی هژبر بمعنی شیرست این کلمه فارسی نیست و عربیست و باید با ز خوانده شود. اما چه شده که در زبانهای دیگر هم کلماتی مثل ژرژ و ژان و نظایر آنهاست این بواسطه اینست که در بعضی از زبانها حروف ز هست از آن جمله در زبان فرانسه و در هر صورت در خیلی از زبانها حرف ژ نیست.

پرسش: لطفاً توضیح فرمایید چرا در موقع نوشتن اعداد فارسی همگان

می نویسند **یکصد دویست سیصد** و حتی خود جفا بجای هم شاید چندین مرتبه نوشته باشید در صورتی که خوبست بنویسند **یکصد دو صد سه صد** الی آخر...

پاسخ : این بسته بعاتد اشخاص است زیرا که هم صد درستست و هم **یکصد** و بهمین جهت بعضی ها صد می گویند و برخی **یکصد** اما **دویست** ظاهراً خف ده بیست یعنی ده تا بیست تاست و بهمین جهت برخی این شکل و برخی آن شکل دیگر را بکار می برند. در **سیصد** هم «یا» جانشین «ها»ی اصل کلمه است. کلمه دراصل بوده است سه صد و چون سه صد گفتن قدری سنگین است سیصد گفته اند.

پرسش : سؤال دوم اینست که مثلاً شخصی با فرزند خویش در خیابان راه می رود دوستی با او می رسد بعد از سلام و تعارف می گوید **آقا زاده** چند کلاس درس خوانده اند چرا نمی گوید **خانم زاده**، مگر کلمه ی زاده از زاییدن نیست اگر نیست پس چرا می گویند **نوزاد**؟

پاسخ : فعل **زاییدن** معانی مختلف دارد یکی از معانی آن **بچه آوردن** مادرست که هم در مورد انسان بکار می برند و هم در مورد حیوانات دیگر. چنانکه می گویند **گر به زایید معنی دیگر آن بوجود آوردن** و نیست را هست کردن است و بهمین جهت در مورد پدر که فرزندی آورده است می گویند و درین جازادن و زاییدن در حق پدر و مادر هر دو یکسان بکار می رود مثل اما مزاده که نسبت پدراست و شاهزاده که آنهم نسبت پدراست و بهمین جهت طفل **نوزاد** را هم می توان پدراست نسبت داد و گفت **آقای فلان اخیراً نوزادی پیدا کرده است**. یکی از معانی زادن و زاییدن هم **ایجاد کردنست** چنانکه فتنه را می گویند می زاید یعنی ایجاد می شود و زادن و زاییدن در ضمن بمعنی **ترشح کردن آب و جوشیدن چشمه از زمین هم** آمده است.

پرسش : لطفاً بفرمایید جمع لغاتی مثل **کوچه و بچه - کوچه ها و بچه ها** است و یا **کوچرها و بچهها**؟

پاسخ : از قدیم هر وقت کلمه ای را که آخر آن **ها (ه)** هست باها جمع

می بستند یکی ازین دو ه را حذف می کردند مثلاً نامه‌ها را نامها و جامه‌ها را جامها می نوشتند اما چون بعضی ازین کلمات بهر دو صورت در زبان فارسی هست یعنی با ه و هم بی ه بهتر اینست که هر دو ه را بنویسند تا نامه با نام و جامه با جام و کوچه با کوچ اشتباه نشود اما در بچها که با چیزی اشتباه نمی شود و بیچ در زبان فارسی نیست ضرر ندارد که بچها یعنی با يك ه بنویسند و اما در هر دو مورد بهتر اینست که هر دو ه را بنویسند تا هیچ اشتباهی پیش نیاید .

پرسش : تلفظ کلمه‌ی ابریشم با فتح شین درستست یا باضم شین ؟

پاسخ : کلمه‌ی ابریشم را فرهنگ نویسان بهر دو شکل ضبط کرده اند اما چون در زبان عرب که این کلمه را از فارسی گرفته‌اند ابریشم ضبط کرده اند پیدا است که اصل فارسی آن ابریشم با فتح شین بوده است و در شعر هم با کم و غیره قافیه کرده اند نه با سم و دم و مردم و مخفف آنرا هم بریشم میگویند نه بریشم .

پرسش : لطفاً بفرمایید کلمه‌ی **مسأله** (با الف) درست است یا مسئله (با د ندانه) ؟

پاسخ : **مسأله** را با الف باید نوشت زیرا حرکت خود همزه فتحه است و الف درین جا علامت حرکت می باشد .

پرسش : خواهشمندم توضیح بفرمایید مقصود از این دو بیت شعر چیست !
شعراول اینست :

سگک اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت و آدم شد

پاسخ : اولاً قافیه آدم نیست و مردم است زیرا این شعر از قطعه‌ی دو بیتی

از گلستانست که می فرماید :

پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد

سگک اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت و مردم شد

و مردم با گم قافیه می شود نه آدم. اما مقصود سعدی اینست که نوح پیغمبر پسری

نا اهل داشت که بفرمان پدر رفتار نکرد و از خاندان پیغمبری پدرش او را بیرون کردند و طرد کردند اصحاب کهف سه زاهد بوده‌اند از بنی اسرائیل که در کهف یعنی در غاری در شکاف کوه شب و روز عبادت می‌کردند و از مردم کماره گرفته بودند و سگی داشتند که پاسبان آنها و شریک زهد و عبادت آنها بود بزمین جهت چون پی نیکان را گرفت یعنی با نیکان محشور شد مریم شد . یعنی جزو آدمیان شد و بمقام شریف انسانیت رسید. مراد سعدی اینست که اگر پسر پیغمبری کارناشا است بکند از پسری او می‌افتد و اگر سگی با مردم زاهد و عابد هم نشین بشود مثل ایشان خواهد شد .

پرسش : شعر دوم اینست :

عاقبت گرگ زاده گرگ شود گر چه با آدمی بزرگ شود .

پاسخ : بچه گرگ را اگر آدمی زادگان پیش خود بیاورند و مانند آدمی -

زادگان تربیت بکنند سرانجام طبیعت حیوانی او غلبه خواهد کرد و تربیت انسانی را از یاد می‌برد و خوی گرگی را پیش می‌گیرد .

بیماری واگیر یا واگیردار؟

بحث درباره‌ی املاء درست بلهومی و بلهفصول و نظایر آنها

معانی لازم، لزوم، لوازمات و فرق دین و مذهب و

املاء خواب و اتفاقاً و مشابه آنها چیست؟

استاد سعید نفیسی : در برنامه‌های اخیر ما بیشتر بطرح سئوالهای شنوگان رادیو ایران و دادن جواب به آنها پرداختیم و معجام نشد بعضی مسائل را که گاهی خودمان در نظرمی گرفتیم طرح کنیم بهمین جهت امروز نخست چند مسأله را که خودمان در نظر داریم طرح و بعد بپاسخ دادن پرسشها می‌پردازیم .

گوینده : لطفاً اجازه فرمایید مسائل مختلف را مطرح کنیم . چندی پیش این موضوع طرح شده بود که درباره‌ی بیماری‌هایی که مبتلای آن میشوند **واگیر** باید گفت یا **واگیردار** یعنی بیماری واگیر یا بیماری واگیردار کدام درستست چه میفرمایید !

استاد : اینگونه صفتها را **صفت فاعلی** میگویند زیرا که جانشین اسم فاعل میشود و کار اسم فاعل را میکند . قاعده‌ی ساختن آنها اینست که کلمه‌ی دیگری را با اول شخص فعل امر ترکیب میکنند چنانکه در همین کلمه‌ی واگیر ، «وا» را با **گیر** که اول شخص امر از فعل گرفتن است مرکب کرده‌اند و صفت فاعلی ساخته‌اند اتفاقاً از این گونه صفتها از فعل گرفتن بسیار ساخته شده . مانند **بهرانه‌گیر** از بهانه گرفتن و **زمین‌گیر** از زمین گرفتن و **جهانگیر** از جهان گرفتن و **دستمگیر** از دست

گرفتن . درین کلمه واگیر اصل فعل **واگرفتن** است بمعنی سرایت کردن و درین صورت دیگر بفعل دیگر حاجت نیست و واگیردار غلط است و تنها باید «واگیر» گفت .
گوینده : بعضی در باره ی این دو کلمه ی **بوالهوس** و **بوالفضول** که در شعر فارسی بسیار آمده است تردید دارند که اولاً یا درستست یا نه و ثانیاً باید با **واو** یعنی **بوالفضول** و **بوالهوس** نوشت یا چنانکه گاهی در کتابهای دیده شده **بلهوس** را با **ب** و **ل** و **ه** و **واو** و **سین** ، **بلفضول** را با **ب** و **ل** و **ف** و **ضاد** و **واو** و **لام** نوشته اند ، درین زمینه چه میفرمائید ؟

استاد : این دو کلمه هر چند که ترکیب عربی دارد از مختصات زبان فارسیست و از آن ترکیبانیست که شکل خاصی دارد ، در زبان عرب کلمه ی **اب** را که بمعنی پدرست برای مالکیت در اول کلمه ی دیگر میآورند مثل کلمه ی **ابوالفضایل** یعنی دارای **فضیلت ها** که در فارسی آمده اند. از کلمه ی **هوس** **بوالهوس** ساخته اند یعنی دارای **هوس** ، و از کلمات **فضول** **بوالفضول** ساخته اند در باره ی کسی که سؤال بیجا میکند حتی در قدیم کلمه ی **ابوالکامه** هم بغلط بکار رفته است که از کلمه ی کام ساخته شده .
و **ابوالکامه** را بمعنی کامیاب و کامران استعمال کرده اند . در ضمن چون ایرانیان الف اول کلمه ی ابو را در کنیه ها حذف میکرده اند و مثلاً بجای **ابوالحسن** و **بوالحسن** و بجای **ابوبکر** و **بوبکر** میگفته اند با این کلمات هم همین معامله را کرده اند. **بوالهوس** شده است **بولهوس** و **بوالفضول** شده است **بوالفضول** و **ابوالکامه** شده است **بوالکامه**. تصرف سومی که کرده اند اینست که **واو** بو را هم حذف کرده اند و چنانکه گفتید در بسیاری از کتابهای قدیم در **بلهوس** و **بوالفضول** و حتی در **بلکامه** ب را به لام چسبانده اند و این کار را هم از قدیم کرده اند پس در اینصورت اولاً هیچ مانعی ندارد که **بوالهوس** و **بوالفضول** و **ابوالکامه** را **بوالهوس** و **بوالفضول** و **بوالکامه** بگوییم و ثانیاً نه تنها ضرر ندارد بلکه بهترست و او زیادی را از این کلمات بیندازیم و همان طور که گفتم و قد ما نوشته اند ب را به لام بچسبانیم . اکنون چند سؤال از شنوندگان رادیوایران مطرح میکنیم :

پرسش : نوشته‌اند در يك مجله‌ی معروف و (بنوبه‌ی خود مهم) خواندم نوشته شده بود **لوازمات** آیا مگر لوازم خود جمع لازم نیست؟ اگر چنین است پس برای چه آنرا مجدداً با الف و تا جمع بسته اند؟

پاسخ : کاملاً درست است زیرا که لوازم خود جمع است منتهی جمع لازمه است نه جمع لازم درین صورت چون لوازم خود جمع است دلیل ندارد بار دیگر جمع ببندیم و لوازمات بگوییم .

پرسش : حالا که این بحث مطرح شده لطفاً پیرامون سه لغت لازم ، لزوم ، لوازم ، توضیحات کافی بفرمایید .

پاسخ : لازم اسم فاعلست که فارسی درست آن **در بایست** است یعنی چیزی که بآن برای کاری نیازمند هستند **لزوم** را در فارسی ادبی **در بایستگی** باید گفت و اسم مصدرست **لوازم** چنانکه گفتم بیشتر جمع **لازمه** است یعنی چیزی که برای کاری بآن نیازمند هستند .

پرسش : استاد محترم تقاضا دارد دولت دین و مذهب را معنی و روشن فرمایید که آیا هر دو فارسی است یا خیر؟

پاسخ : **مذهب** کلمه‌ی عربیست از ماده‌ی **ذهب** بمعنی **روش** زیرا که اصل فعل در عربی بمعنی رفتن است . اما **دین** کلمه‌ایست که از فارسی عبری رفته است بهترین دلیل هم اینست که پیش از اسلام که هنوز زبان عرب در ایران رایج نشده بود بدین زردشتی به **دین** و **دین بهی** میگفتند یعنی بهترین دینها و ترکیبات قدیمی دین در فارسی بسیارست **دین دار** و **دین یار** و **بد دین** و **بی دین** و **دینور** و **دینشاه** و نام یکی از کتابهای مذهبی زردشتی بزبان پهلوی **داتستان دینیک** بود که بفارسی امروز **دادستان دین** میشود ، پس دین از کلماتیست که از فارسی عبری رفته یا اینکه تصادف کرده است که در هر دو زبان **بیک** معنی و **بیک** شکل بکار رفته است در هر صورت **دین اعم** از **مذهب**ست زیرا که دین ممکنست شامل چند مذهب بشود مثلاً دین اسلام شامل مذهب اهل سنت و مذهب شیعه یا مذهب جعفری یا مذهب اثنی

عشری و نظایر اینهاست و همچنین دین نصاری یا عیسوی یا مسیحی شامل مذهب کاتولیک و مذهب پرتستان و مذهب ارتودوکس میشود پس هر روش کد در هر دین هست یک مذهب است و دین شامل مذاهب و روشهای مختلف .

پرسش : یکی از شنوندگان رادیو ایران ، معنی این شعر حافظ را خواستند

است :

یار مردان خدا باش که در کشتی نوح هست خاکی که بآبی نخرد طوفان را

پاسخ : بله حق دارند معنی این شعر قدری پیچیده است . در داستان طوفان

نوح هست که چون طوفان همدی جهان را فرا گرفت و نوح خواست بکشتی سوار شود از هر چه در روی زمین بود نمونه‌ای با خود برداشت که چون طوفان فرو نشیند دو باره از آنها برخوردار شود و حتی از هر یک از جانوران هم یک نمونه با خود سوار کشتی کرد . درین شعر حافظ میخواهد بگوید یار مردان خدا باش و چون مردان خدا متواضع و خاکسار هستند در کشتی نوح خاکی هست یعنی همان مقدار خاکی که از زمین برداشته‌اند که با همه‌ی حقارت و فروتنی که دارد طوفان را بآبی نمی‌خرد یعنی « آبروئی برای طوفان قائل نیست » و بطوفان اهمیت نمیدهد درین صورت مردان خدا هر چه حقیر باشند مانند آن مقدار خاکی هستند که باکی از طوفان ندارند .

پرسش : نامه‌ایست که ضمن آن دو سؤال کرده‌اند، یکی اینکه در کلماتی نظیر

مثلاً ، اصلاً ، اتفاقاً ، مجدداً . آیا میتوان آنها را با نون نوشت یعنی بجای الف نون گذاشت ؟

پاسخ : اساساً يك نکته‌ی بسیار مهم درباره خط هست و آن اینست که هر چه

خط بتلفظ نزدیک‌تر باشد و تلفظ را بهتر برساند کار را آسان‌تر میکند و معلوم نیست چرا باید با الف نوشت و نون تلفظ کرد ولی متأسفانه هنوز بسیاری از زبانها گرفتار املاهای قدیم و اصلی برخی از کلمات هستند و میخواهند باین وسیله ریشه واصل آنها را نشان بدهند و در فارسی هم رعایت همین نکته را درباره‌ی کلمات عربی

کرده‌اند . تأسف دیگر اینست که این اصلاحات از دست افراد ساخته نیست و کاریست که باید مقامات صالح بکنند، تا آنها این کار را نکرده باشند اینگونه اصلاحات را دیگران نمی‌پسندند و در حکم غلط نویسی میدانند پس ناچار باید فعلاً از آنها خودداری کرد .

پرسش : دوم آنکه کلمات **خواب ، خواهر ، خویش** را بی‌واو نوشتن تاحدی برای آموزندگان زبان فارسی آسان‌تر میباشد ، لطفاً بفرمایید اصولاً چه مانعی ممکن است برای این امر وجود داشته باشد ؟

پاسخ : درین کلمات هم‌همان‌اشکال‌هست در قدیم اگر **خواب و خواهر و خویش** را با واو نوشته‌اند برای اینست که این کلمات را مثل امروز تلفظ نمی‌کردند خواب را با واو نوشته‌اند برای اینست که این کلمات را مثل امروز تلفظ نمی‌کردند خواب را **KHVAB** و خواهر را **KHVAHAR** تلفظ میکردند چنانکه هنوز در برخی از لهجه‌های ایرانی خواهر را **Khoher** تلفظ میکنند . اگر **خویش** را با واو نوشته‌اند برای اینست که با **خیش** بی‌واو که بمعنی گاو آهنست اشتباه نشود . حالا بسیاری از آن تلفظ‌های قدیم تغییر کرده است اما متأسفانه این قبیل کارها در اختیار افراد نیست .

پرسش : یکی از دانش‌آموزان نیز دو سؤال کرده است .

سؤال اول اینست که کلماتی مانند **ایتالیا و طهران** را بچه‌جهت بات دو نقطه می‌نویسند و کدام یک از این دو در زبان فارسی صحیح‌تر میباشد ؟

پاسخ : در کلماتی که از زبانهای اروپائی وارد شده است برعکس باید تائ نقطه دار یا تائ منقوط نوشت زیرا که در زبانهای اروپائی تلفظ طای مالف نیست پس همچنانکه قبلاً هم گفته‌ام بهتر اینست که **ایتالیا و اطریش و امپراتور و امپراتریس** پتر کبیر . و پتر زبورگک و این گونه کلمات را با تائ منقوط یعنی نقطه دار بنویسند . اما در کلمه‌ی **تهران** باید متوجه بود که در زبانهای سابق ایران طای غلیظی مانند طای مالف عربی بوده است و برای این که اصل این کلمات را نشان بدهند این کلمات

را باطای مآلف نوشته اند مثل **طهران و طالقان و طبس و طارم و طهماسب** و امثال اینها اما امروز دیگر در فارسی این طای غلیظ را کسی تلفظ نمیکند و از میان رفته است و هیچ ضرر ندارد که **طهران** را با تایی منقوط یا دو نقطه بنویسیم .

پرسش : یکی از شنوندگان قرائت صحیح این شعر را خواسته است :

توان نمود زهرچیز اجتناب ولی **زمرگ ، کس نتواند که اجتناب شود**

شود از لحاظ دستور زبان فارسی صحیح بکار رفته یا خیر؟ آیا بهتر نبود **مجتنب**

شود و یا **اجتناب** کند بکار برده میشد ؟

پاسخ : البته این شعر باین ترتیب درست نیست و می بایست این طور باشد .

توان نمود زهرچیز اجتناب ولی **زمرگ ، کس نتواند که اجتناب کند**

تعبیر بیتی از حافظ

مژاردی که برای فاعلهای متعدد ، فعل مفرد می آورند ...

بحث درباره‌ی : بهر مند و بهره‌مند ، تلفظ صحیح دریغ و ارجمند

و صندوق و مشابه آنها

آیا دو کلمه‌ی پیدایش و نرمش درست هست یا خیر ؟

پرسش : لطفاً این شعر حافظ را معنی فرمایید :

آن که ده باهفت و نیم آورد بس سودی نکرد

فرصت بادا که هفت و نیم را ده میکند

پاسخ : این ، بیت آخر قطعه‌ایست که چهار بیت است و برای پادشاهی گفته

و سه بیت اول آن این است :

پادشاها لشکر توفیق همراه تواند	خیز اگر بر عزم تسخیر جهان ره میکند
با چنین جاه و جلال از پیشگاه سلطنت	آگهی و خدمت دل‌های آگه میکند
بافرین رنگ این نیلی خم زنگار فام	کار بروفق مراد صبغة اله میکند

این قطعه خطاب به پادشاهیست که رقیبی داشته و حافظ امیدوار بوده است

اوبر رقیب خود غالب بشود و باو میگوید : لشکر توفیق همراه تست یعنی خدا یار تست

و اگر بخواهی جهان را بگیری موقع آن رسیده است با این همه جاه و جلالی که

در پیشگاه سلطنت داری غافل نیستی و دل‌های آگاهان را بدست میآوری باوجود

آنکه این نیلی خم زنگار نام یعنی این آسمان گبود مردم را فریب میدهد توکار را

بدستور صبغة الله یعنی دین اسلام میکنی ، بعد میگوید :

آن که ده باهفت و نیم آورد بس سودی نکرد

فرصت بادا که هفت و نیم را ده میکنی

این شعر در همه نسخه‌ها هست منتهی پایان مصرع آخر را گاهی هفت و نیم

را ده میکنی گاهی هفت و نیم باده میکنی نوشته‌اند

تعجب درین جاست که تا کنون کسی در صدد پیدا کردن معنی این شعر بر نیامده

و بهر کتابی رجوع کردم در باره آن بحث نکرده‌اند . پس از مدتی تفکر عاقبت باین

نتیجه رسیدم که درین شعر آخر هفت و نیم و ده باید اشاره بمبلغ پولی باشد و مراد از

آن حقوق یا مستمریست که شاید باشخاص میداده‌اند مثلاً در ابتدا مبلغ ده دینار

میداده‌اند و سپس دیگری آمده دو دینار و نیم از آن کم کرده و هفت دینار و نیم داده

است و مردم منتظر آن بوده‌اند پادشاه جدیدی که بسر کار می‌آید دوباره ده دینار سابق

را بجای هفت دینار و نیم بدهد .

این که حافظ میگوید «آنکه ده باهفت و نیم آورد بس سودی نکرد» یعنی کسی

که ده را بهفت و نیم تبدیل کرد فایده‌ای از این کار نبرد و روزگار او را مجال نداد

«فرصت بادا که هفت و نیم را ده میکنی» یعنی خدا بتو فرصت و توفیق بدهد تا این

هفت و نیم را دوباره ده بکنی یعنی همان مبلغ ده دینار سابق را بدهی بجز این توجیه

دیگر هیچ استنباط دیگری نمیتوان ازین شعر حافظ کرد .

پرسش : نامدایست بامضای ق . م سؤال اولش اینست که آیا در کلماتی که آخر

آنها به ه ختم میشود و دارای پساوند مند میباشد باید ه حذف شود یا بدون تغییر

بماند مانند کلمات بهر مند و علاقمند ؟

پاسخ : تردیدی نیست که های آخر جزء اول را باید نوشت تا بهره‌مند و

علاقه‌مند خوانده شود و اگر ننویسیم بهر - مند و علاق - مند خوانده خواهد شد ،

پرسش : دومین سؤال اینست که آیا در جملاتی مانند (آهن و مس و سرب

مهم‌ترین فلزات روی زمین میباشد) باید جمله با جمع ختم شود یا با مفرد یعنی

درین جمله باید می باشند نوشت یا می باشد ؟

پاسخ : در جمله‌ای که فاعل متعدد شد گاهی فعل را جمع میاورند و گاهی مفرد و این قاعده‌ی مسلم ندارد، وقتی که فاعلها **جانداران** یا باصطلاح **ذیروح** باشند فعل را جمع میاورند مثل این جمله که **حسن و حسین و جعفر** هر سه با هم از شمیران آمدند . وقتی که فاعلها از **گیاهان** باشند فعل مفرد میاورند مثل این جمله که **برگها** و شاخه‌ها و ریشه‌ها و تنه این درخت خشک شد . اما وقتی که فاعلها اسم ذات باشند مثل همین جمله که آهن و مس و سرب مهمترین فلزات روی زمین میباشند باید فعل جمع آورد (در ضمن این نکته را یادآوری میکنم که فعل **میباشند** یا **میباشد** معنی موجود بودن و حاضر بودن را میدهد اگر بگویند فلانی «میباشد» یعنی زنده است و این جاست ، در غیر این مواقع باید هست و هستند گفت ، بهتر است این جمله را این طور بگویند که آهن و مس و سرب مهمترین فلزات روی زمین هستند . و از آن بهتر این است که بگویند آهن و مس و سرب مهمترین فلزات روی زمین اند چنانکه اگر فاعل مفرد بود این جمله که آهن مهمترین فلز میباشد درست نبود زیرا که مقصود حاضر بودن و موجود بودن آهن نیست و می بایست گفته باشند آهن مهمترین فلز روی زمین است) .

پرسش : لطفاً توضیح فرماید کلمه‌ی «دریغ» را بفتح دال باید خواند یا بکسر آن ؟

پاسخ : فرهنگ نویسان هم دریغ و هم دریغ ضبط کرده‌اند و مردم ایران باختلاف بعضی دریغ میگویند و بعضی دریغ ولی شخصاً دریغ را ترجیح میدهم زیرا تلفظ اکثریت فارسی‌زبانان دریغ است سابقاً هم گفتم که درین گونه موارد تردید باید زبان مردم پایتخت را ترجیح داد چنانکه در کشورهای دیگر هم همه جا همین کار را کرده‌اند .

پرسش : استاد محترم آیا این کلمه را ارجمند باید خواند یا ارجمند ؟

پاسخ : هر دو شکل درست است زیرا که در فارسی هم **ارجومند** آمده که مخفف آن **ارجمند** میشود و هم **ارجمند** آمده که از **ارج** ساخته شده کلمه‌ی **ارج** همان کلمه **ارز** از **ارزیدن** و **ارزش** است و میتوان هم از آن **ارجومند** یا **ارجمند** ساخت و هم **ارجمند** .

پرسش : آیا این کلمه‌ی **محدور** بمعنی مانع را باید با **ذال** نوشت یا با **ظای** مآلف ؟

پرسش : در عربی هم با **ذال** هست هم با **ضاد** و هم با **ظا** . **محدور** با **ذال** از ماده **حذر** بمعنی **مخوف** است **محدور** با **ضاد** یعنی **دارای آفت بسیار و محذور** با **ظا** یعنی **حرام** . این **محدوری** که در فارسی استعمال میشود بمعنی مانع باید با **ذال** نوشته شود زیرا که بمعنی چیز است که باید از آن **حذر** کرد.

پرسش : لطفاً توضیح فرمایید تلفظ دو کلمه‌ی **صندوق** و **زنبور** بضم اول آنها صحیح است یا بفتح ؟

پاسخ : اصل کلمه در عربی **زنبور** است بضم **ز** اما درین جا هم تلفظ عمومی فارسی زبانان که **زنبور** میگویند ترجیح دارد تلفظ **صندوق** نیز در عربی و فارسی بهمین صورت است .

پرسش : بوق را که نوعی از شیپور است باید با **غین** نوشت یا با **قاف** ؟

پاسخ : اصل این کلمه فارسیست که بزبان عربی هم رفته است در زبان عرب **باقاف** مینویسند و هر چند که **بوغ** فارسی را فرهنگ نویسان با **غین** ضبط نکرده‌اند اما چون اصل کلمه فارسی است ترجیح دارد ما با **غین** بنویسیم .

پرسش : آیا **قوچ** را که گوسفند نر است باید با **قاف** نوشت یا با **غین** ؟

پاسخ : **غوچ** کلمه‌ی فارسی است و از **چ** که در آخر آن هست پیدا است که فارسی است. در فرهنگها هم با **غین** ضبط کرده‌اند و هم با **قاف** ولی چون فارسی است باید با **غین** نوشت و نه با **قاف** .

پرسش : آیا این دو کلمه‌ی **پیدایش** و **نرمش** که تازه معمول شده درست

هست یا نه ؟

پاسخ : متاسفانه هر دو غلط است زیرا که قاعده‌ی ساختن این اسم‌مصدرهای با شین این است که اول شخص‌امر را از فعل میگیرند و آخر آن شین اضافه میکنند، مثل کن و کنش و رو و روش و خور و خورش و آرای و آرایش و گشادی و گشایش چون ما فعل فرمیدن بمعنی نرم کردن یا نرم شدن نداریم و نرم هم که صیغه امر باشد در فارسی نیست پس نرمش غلط است هم‌چنین پیدایش، زیرا که فعل پیداییدن نداریم که امر آن پیدای باشد و از آن پیدایش بسازیم تنها استثنائی که از قدیم درین قاعده داریم کلمه‌ی گنجایش است که از فعل لازم یعنی گنجیدن و گنج ساخته نشده و از فعل متعدی گنجاییدن و گنجای ساخته اند و گنجایش گفته اند و همین - طورست کلمه‌ی رهایش که از فعل لازم رهیدن و ره نیامده بلکه از فعل متعدی ره‌اییدن و ره‌ایی آمده و رهایش ساخته اند .

توجیه يك بيت از اشعار سعدی

بحث درباره‌ی معانی عینک، گلابه، جواب کردن، ضخیم، ترانزیت و پسوند «یار»

آیا در فارسی ماضی ابدی وجود و محل استعمال دارد؟

شرح بیشتر درباره‌ی اسم‌های مختوم به الف و شرح «آبادان» و معانی
مختلف «کلیه»

پرسش : استاد محترم می‌خواستم تمنی کنم معنی این شعر سعدی را بفرمایید:
مرا در نظامیه ادرار بود شب و روز تلقین و تکرار بود

پاسخ : ادرار در لغت عرب اصلاً بمعنی بسیار دوشیدن ماده شتر و بسیار شیردادن آنست و معنی مجازی آن بسیار دادن و بسیار کردن کاریست اما درین جا ادرار بمعنی وظیفه و مقرری ماهیانه ایست که سابقاً بطلاب یعنی دانشجویان آن روز که در مدرسه جا و منزل هم بایشان می‌دادند می‌پرداختند، و بهمین معنی بورس امروزست که از زبان فرانسه گرفته‌ایم. کامل‌ترین نمونه‌های مدارس قدیم را وزیر معروف ایران نظام الملك طوسی در چند شهر مختلف مانند بلخ و مرو و نیشابور و اصفهان و اهواز ساخته بود که بهمی‌آنها بمناسبت لقب او که نظام الملك بود نظامیه می‌گفتند و مهم‌تر از همه مدرسه‌ی بسیار بزرگی بود که در بغداد ساخته بود و تا چند قرن پس از او باقی بود و هنوز مختصر اثری از آن در بغداد هست. این مدارس را از عایدات موقوفاتی که نظام الملك برقرار کرده بود اداره می‌کردند از جمله شرایط این بود که يك عده طلبه یا دانشجو از کشورهای دیگر و از شهرهای دیگر بپذیرند و بآنها در خود مدرسه جابدهند و در ماه مبلغی برای مخارج آنها بدهند و باین مبلغ

ادرار می گفتند این که سعدی می گوید مرا در نظامیه ادرار بود اگر بخواهیم بزبان امروز توجیه کنیم باید بگوییم در مدرسه‌ی نظامیه‌ی بغداد بورسی داشتم و بورسی می گرفتم اما معنی شب و روز تلقین و تکرار بود اینست که درس معلم را که بشاگردان می داد تلقین می گفتند و وقتی که شاگرد پیش خودش آنرا باصطلاح روان می کرد باین عمل تکرار می گفتند. پس سعدی می گوید در مدرسه‌ی نظامیه‌ی بغداد بورس داشتم و شب و روز درس می گرفتم و پیش خود حاضر می کردم.

پرسش : عینک را با عین باید نوشت یا الف کدام صحیح است ؟

پاسخ : معمولاً با عین مینویسند و در ظاهر بنظر می آید مصغر کلمه‌ی عین عربی بمعنی چشم باشد چون کمک بچشم میکند همانطوری که اخیراً آلتی برای بهتر شنیدن کسانی که گوششان سنگین است اختراع کرده‌اند و بآن سمعک می گویند مصغر سمع، بمعنی شنوایی .

اما در مورد عینک بعضی معتقد بوده‌اند که این کلمه در اصل آیینک بوده مصغر آینه زیرا که آینه در قدیم بمعنی شیشه هم بوده است و عینک یا آیینک هم دارای شیشه‌های کوچک است ولی بنظر من همان عینک با عین که بمعنی چشم کوچک است درست تر باشد .

پرسش : سؤال دوم اینست : گملایه که بجای گمله کردن بکار می رود درست است یا خیر و چه کلمه‌ایست. ترکی ، فارسی ، مغولی یا زبان دیگر ؟

پاسخ : این کلمه را در فرهنگها ضبط نکرده‌اند اما از بس رایج است نمیتوان آنرا اصیل نداشت . آنچه من بیام هست این کلمه بیشتر در آذربایجان معمولست اما از شکل کلمه پیدا است که گمله و گملایه هر دو از يك ریشه است و بیشتر احتمال می رود فارسی باشد.

پرسش : پرسیده اند فرق بین جواب که بفارسی پاسخ است و جواب کردن شخصی که مثلاً فرخی یزدی می گوید : «ماه اگر حلقه بدر کوفت جوابش کردم»

چیست و این جواب دوم صحیح است یا خیر ؟

پاسخ : جواب کد کلمه‌ی عربیست عیناً بهمان معنی پاسخ فارسیست ولی در فارسی در مورد خاص استعمال کرده‌اند و چون جواب دادن در حقیقت رد سؤال است جواب دادن را بمعنی رد کردن کسی کد بیرون کردن هم نوعی از رد کردن است آورده‌اند و جواب دادن و جواب کردن هر دو معمو است . چنانکه می‌گویید: نو کرم را جواب کردم، یا جواب دادم یعنی از خودم رد کردم و بیرون کردم و البته درین مورد صحیح است زیرا، اصطلاح بسیار رایج زمان ماست و اگر در عربی باین معنی نیامده باشد برای ما اهمیت ندارد .

پرسش : نوشته‌اند **کلّیهی املاک** و ائانه و **کلّیهی الماس** کد بمعنی گردن - بند بکار میرود و **کلّیه** و **کبد** کد جز و امعاء و احشاء است آیا این سه کلید و جدتمایز - شان چیست ؟

پاسخ : کلّیهی املاک و ائانه بمعنی همدی آنها، اصلاً عربیست و کل در زبان عرب بمعنی همه و همگی است و کلی صفتی است که از آن ساخته‌اند . در زبان فارسی از کلی کلّیه را ساخته‌اند که بمعنی همه و همگی استعمال میشود و در عربی کلّیت هم از کل ساخته‌اند و صورت مصدری دارد اما کلیدی الماس ، کلّیه در این جا کلمه‌ی فرانسه است و از کلمه‌ی Col بمعنی یقه ساخته شده و بمعنی گردن بندست و از بدعت‌هایی است که تازه گذاشته‌اند سابقاً همه گردن بند می‌گفتند و هیچ احتیاجی بکلمه‌ی کلیدی فرانسه نبود . باید با این بدعت‌های بیجا جدا مخالفت کرد . اما کلّیه که نوشته‌اند از امعاء و احشاء است این کلمه عربیست و فارسی آن **گرده** و **قلبه** یا **قلوه** است و بعضی کلّیه‌ی عربی را معرف همان قلبه و قلودی فارسی می‌دانند ولی من گمان نمی‌کنم این عقیده درست باشد .

پرسش : نامه‌ایست که ضمن آن نوشته‌اند : آیا برای کلمات مانند **موسی** و **عیسی** قاعده‌ی کلی وجود دارد و اگر موسی و عیسی و امثال آن **موسا** و **عیسا** (بالف) بنویسیم چطورست ؟ همچنین است نوشتن اسامی **مصطفی** ، **یحیی** ، **عیسی** ، **اسمیل**

و ازین قبیل اسامی باین شکل **مصطفی** ، **یحیا** ، **عیسا** ، **اسماعیل** (همه جا با الف فارسی) صحیح است یا خیر؟

پاسخ : با یا نوشتن این اسامی تنها در شش مورد دیده شده است که عبارت از موسی . عیسی - یحیی - مصطفی - مرتضی - مجتبی و آنها که در قرآن آمده در آنجا به یا نوشته اند و مصطفی و مرتضی و مجتبی را هم بیا می نویسند اما در قرآن ذکر یا و یوحنا را با الف نوشته اند. در زبان فارسی هر وقت این اسامی مضاف واقع شده یا موصوف واقع شده یای آنها را بدل بالف کرده اند و یایی که در موقع اضافه باید با آخر کلمات مختوم بالف بچسباند و درین جا هم نوشته اند مثل **عیسای روح الله** یا **موسای کلیم الله** اما در موقعی که تنها نوشته شده برای رعایت املائی اصل با یا نوشته اند - **اسمعیل** را نیز در قرآن بجای آنکه با الف بنویسند با یا نوشته اند و این حالت منحصر با اسمعیل نیست در بعضی کلمات دیگر هم در قرآن بجای الف حرف دیگری نوشته اند چنانکه **اولئک** را بجای آنکه با الف بنویسند با همزه می نویسند و گاهی الف را حذف می کنند مثل کلمه **سماوات** که **سموات** و **رحمان** که **رحمن** نوشته اند اما کلمه **اسمعیل** را مخصوصاً در زبان فارسی گاهی با الف هم نوشته اند و من ضرری نمی بینم که کسی با الف بنویسد^۱.

پرسش : پرسیده اند از نظر دستور زبان فارسی **ماضی ابعدمورد** استعمال دارد یا خیر؟ چنانچه دارد یکی دو مورد بطور مثال بفرمایید .

پاسخ : بله در زبان فارسی **ماضی ابعدهست** و تفاوت آن با **ماضی بعید** اینست که ماضی ابعدهست ، عمل فعل را در زمان دورتر از ماضی بعید میرساند و در ماضی بعید اسم مفعول را با (بودم بودی بود) صرف می کنند و در ماضی ابعدهست با (بوده ام بوده ای بوده) است. مثلاً **اگر بگوئیم من سابقاً بطهران آمده بودم** ماضی بعیدست اما **اگر بگوئیم سابقاً بطهران آمده بودم** از ماضی ابعدهست می شود .

پرسش : سؤال کرده اند کلمه **ضخیم** بمعنی **کلفتی** صحیح است یا **ضخیم**؟

پاسخ : **ضخیم** صفت و معنی **کلفت** و **ستبرست** که بهمین معنی **ضخیم** (بسکون

۱- باز هم در این باره بحث شده لطفاً بصفحات ۱۴ و ۲۵ مراجعه فرمایید .

حاء) و **ضخم** (بفتح خاء) هم تلفظ می کنند و کلمتی ضخیم (بکسر اول و فتح دوم) ضخامت است؟

پرسش : نام اول آبادان چه بوده است و از کجا گرفته شده است؟
پاسخ : در کتابها نوشته اند نام این آبادی در اول **عبادان** با عین و **یای** مشدد بوده و بنای آنرا از **عباد بن الحصین** نامی می دانند که در صدر اسلام این شهر را ساخته و بمناسبت اسم خود نام آنرا **عبادان** گذاشت است عربها گویا آنرا آخر دنیا یا آخرین شهر می دانسته اند زیرا در زبان عرب مثلی هست که **آن سوی عبادان شهری نیست** .

پرسش : نوشته اند **ترانزیت** از چه کلمه ای گرفته شده و فرهنگستان قبلا بجای این کلمه از چه استفاده می کرد؟

پاسخ : **ترانزیت** کلمه‌ی مشترک میان چندین زبان اروپاییست و از فرانسه بفارسی آمده است و اصل این کلمه در زبان لاتین بمعنی **معبور** و **راه عبورست** و اکنون بمعنی آنست که کالایی را از کشوری رد بکنند و حقوق و عوارض نپردازند . این کلمه را فرهنگستان پذیرفته و پیش از آن از وقتی که ادارات گمرک در ایران دایر کرده اند معمول شده است .

پرسش : نوشته اند فرق **تیمچه** با **پاساژ** چیست؟

پاسخ : **تیمچه** لغت فارسیست **مصغر تیم و یتیم** بمعنی **کاروانسرای تیمت** که در اطراف آن دکان برای داد و ستد باشد و **تیمچه** **مصغر آن** یعنی **کاروانسرای کوچکست** . **پاساژ** کلمه‌ی فرانسه است بمعنی **معبور** و در ضمن بمعنی **کوچه‌های باریک** سر - پوشیده است که دو طرف آن دکان باشد خواه سرپوشیده باشد و خواه سر باز . سابق در ایران درین مورد **بازار چه** می گفتند و نمی دانم چه ضرر می کردیم اگر همان کلمه‌ی سابق **بازار چه** را بکار می بردیم و بی جهت کلمه‌ی **پاساژ** فرانسه را وارد زبان فارسی نمی کردیم؟

پرسش : نوشته اند **پاسیار** چه نوع اسمیست و بچه معنی می باشد؟

پاسخ : کلماتی که با **یار** ساخته شده در فارسی تاحدی فراوانست مثل **دست‌یار** یعنی کسی که بادیست یاری و کمک بکند و **باز یار** کسی که بازشکاری را نگاه می‌دارد و **بختیار** کسی که بخت ، یار و یاور اوست و حتی **دولت‌یار** بهمین معنی بختیار آمده است و در اسامی اشخاص یعنی اسامی مردها این یار آمده است مثل **مازیار و ماهیار** و **مهیار** و در همه‌ی این ترکیبات یار یعنی یاور و کمک و **پاسیار** را بهمین قیاس ساخته‌اند و برای یکی از درجات افسران شهربانی وضع کرده‌اند .

ریشه‌ی الفبای کنونی فارسی چیست؟

بحث درباره‌ی ظنین و مظنون، آسیا و آسیاب، طرداً للباب، مزبور، ایفاد
طی و کنف و حمایت

آیاتی مصدری با کلمات فارسی قابل‌ترکیب؟

قرائت درست یکی از ابیات شیخ عطار

پرسش: استاد محترم لطفاً درباره‌ی دو کلمه‌ی **ظنین** و **مظنون** و مورد استعمال
آنها توضیحاتی بفرمایید.

پاسخ: بلد می‌دانم که اغلب این دو کلمه را درست استعمال نمی‌کنند **ظنین**
حالت فاعلی دارد بمعنی کسیست که بدگمانست و اگر از کسی بدگمان باشند باید
بگویند من نسبت به فلان **ظنین** هستم و اگر مظنون بگویند غلط است زیرا که
مظنون بمعنی **گمان** بد برده شده و اسم مفعولست و درباره‌ی کسی که نسبت باو بدگمان
هستند باید استعمال بکنند. مثلاً باید بگویند فلانی مظنون من است یعنی مورد
بدگمانی منست.

پرسش: استاد محترم بمناسبت ماه رمضان جایی صحبت ازین شعر بود که:
بر لب بام بیا گوشه‌ی ابرو بنما روزه داران رخت منتظر ماه نواند
و گفتگو بر سر این بود که این شعر چه لطفی دارد و چه اشارات و کنایاتی در
آن هست؟ ممکن است در اینمورد توضیحاتی بفرمایید؟

پاسخ : سابقاً عقیده داشتند که هر وقت اول ماه می شد و ماه شب اول یعنی هلال در آسمان نمودار می شد اگر فوراً بچیزی که نحس بود نگاه می کردند تمام آن ماه بنحوست می گذشت بهمین جهت آمده بودند برای هر ماهی چیزی را که نحوست نداشت معین کرده بودند که تا چشم کسی بماه شب اول می رسید می بایست فوراً بآن نگاه بکند تا گرفتار نحوست نشود. مثلاً يك ماه بصورت خوب يك ماه بآب روان يك ماه بسبزه يك ماه بیپول و نظایر اینها. شب آخر رمضان مردم همه بیام خانه می رفتند که ماه شب اول ماه شوال را زودتر ببینند و فردا دیگر روزه نگیرند در اینجا شاعر بهمشوقدی خود میگوید : بیا بر لب بام و گوشه ای ابروی خود را که مانند هلال یعنی ماه شب اول است نشان بده زیرا که روزه داران رخت یعنی کسانی که مدتیست روی ترا ندیده اند و از دیدن روی تو محروم مانده اند منتظر دیدن داه تو هستند که دیگر روزه نگیرند یعنی منتظر دیدن ابروی تو هستند که مانند ماه نوست البته این شعر خیلی استادانه گفته نشده ولی در عالم خودش چندان هم بد نیست .

پرسش : لطفاً توضیحی در باره ی الفبا بفرمایید که آیا این الفبای کنونی ما اختراع خود عربهاست یا اینکه آنها هم از جای دیگر کسب کرده اند آیا این الفبا بعد از اسلام بایران آمد ، آیا پیش از این الفبای ما میخی بود ؟

پاسخ : الفبای کنونی ما الفبای عربیست که اصل آن الفبای فنیقی بوده است فنیقیان در حدود چهار هزار و چهار صد سال پیش خطی اختراع کردند که در میان همه ی ملل سامی انتشار یافت از آن جمله آرامیان آنرا پذیرفتند و تغییری در آن دادند و خط تازه ای پیدا شد با اسم خط آرامی در ضمن همه ی ملل سامی هر يك تغییری در خط فنیقی دادند و خطوط مختلف عبری و سریانی و حمیری و نبطی پیدا شد . آرامیان همیشه همسایه ی عربها بوده اند و عربها در تمدن خود از ایشان بسیار استقبال کرده اند . در دوره ی پیش از اسلام عربها خط معینی نداشتند وعده ی کسانی که خواندن و نوشتن می دانستند در میانشان بسیار کم بود و این عده هم همه بيك خط نمی نوشتند بعضی بخط حمیری و بعضی بخط نبطی

و بعضی بخط آرامی می نوشتند. در صدر اسلام که در صدر برآمدند خطی برای زبان عربی اختراع بکنند ایرانیان که در کوفه بودند از روی خط آرامی خط کوفی را اختراع کردند زیرا که خط آرامی از آغاز دوره هخامنشی همیشه در ایران معمول بوده است. ریشهی این خط کنونی همان خط کوفیست که آنرا از خط آرامی گرفته اند. در خط کوفی نخست نقطه و اعراب نمی گذاشتند و پس از آن نقطه و اعراب معمول شد کم کم خط کوفی را ساده تر کردند و خط نسخ را اختراع کردند در ایران تقریباً از ۵۵۰ سال پیش خط «نسخ تعلیق» را برای نوشتن زبان فارسی ترجیح داده اند در این صورت پیداست که این خط کنونی اختراع خود عربها نیست و اصل آن از فنیقیانست که آرامیان در آن تغییر داده و عربها از آرامیها گرفته اند. و البته پیداست که این الفبا بعد از اسلام بایران آمده پیش از آن خط آرامی و خط پهلوئی در ایران معمول بوده و خط میخی تنها در دوره هخامنشیان تا غلبه اسکندر بر ایران معمول بوده و آنرا ایرانیان از آسوریان و آسوریان هم از سومریان گرفته اند. در ایران پیش از اسلام برای نوشتن کتاب اوستا هم خطی اختراع کرده بودند که تنها اوستا را بآن خط می نوشتند و بهمین جهت بخط اوستا یا خط زند معروف شده است زیرا باوستایی که نوشتند زند گفتند.

پرسش : یکی از شنوندگان رادیو ایران از تهران نامدای فرستاده و ضمن آن نه سؤال کرده است که بتدریج مطرح میکنیم. سؤال اولش اینست **آسیا** درست است یا **آسیاب** ؟

پاسخ : حتماً **آسیاب** درستست و این کلمه مرکب است از **آس** و **آب**، **آس** بمعنی چیز گرد گردنده است و کلمه **آسمان** از همین ریشه است و بهمین جهت آنچه با دست حرکت بکند بآن **دستاس** می گویند و آنرا که خر حرکت بدهد **خراس** می گویند و آنرا که آب حرکت بدهد **آسیاب** گفته اند.

پرسش : معنی **طرد اللباب** چیست ؟

پاسخ : طرد در اصل عربی بمعنی دور کردن و از خود راندنست، و باب بمعنی در.

معنی لغوی طرد اللباب، از خود دور کردن و از درراندن و تقریباً همانست که در فارسی معمولی از سر خود باز کردن میگوییم اما اکنون معنی دیگری دیگری دارد و بیشتر

بمعنی بر حسب موقع بسته بپیش آمدست .

پرسش : نوشته اند آیا کلمه‌ی مزبور صحیح است یا خیر؟ و در صورت صحیح بودن آیا عربیست یا فارسی و از چه کلمه‌ای مشتق است، آیا در معنایی که امروز در مکاتبات اداری بکار می‌رود صحیح است یا خیر؟

پاسخ : مزبور کلمه‌ی عربیست بمعنی نوشته از ریشه زَبَر که معنی اصلی آن نوشتن است و درین صورت صحیح است اما بشرط آنکه تنها در نوشتن بکار ببرند زیرا که بمعنی نوشته است و کتاب مزبور یعنی کتابی که پیش ازین اسم آن نوشته شد و درین صورت در موقع حرف زدن نمی‌توان گفت مرد مزبور آمد .

پرسش : نوشته اند کلمه‌ی ایفاد چه معنی دارد آیا این لغت در مکاتبات اداری که بجای ارسال استعمال میشود صحیح است یا خیر؟

پاسخ : کلمه‌ی ایفاد از ماده‌ی وَفَد بمعنی برسوئی فرستادنست و درین صورت در مورد اشخاص می‌توان استعمال کرد. یعنی اگر کسی را نزد کسی بفرستند می‌توان ایفاد گفت اما در باره‌ی فرستادن چیزی و از آن جمله مکتوب درست نیست و نباید ایفاد گفت و حتماً باید ارسال بگویند .

پرسش : سؤال دیگر این است کلمه‌ی طی چه معنایی دارد و این که می‌نویسند فلان کس طی نامه‌ای چنین نوشته است آیا صحیح است یا خیر؟

پاسخ : طی در لغت بمعنی نور دیدنست چنانکه در فارسی هم نور دیدن را طی کردن می‌گوییم و مجازاً بمعنی مسافت هم آمده است و در طی راه ، یعنی در مسافت راه . اما طی نامه بنظر من درست نیست زیرا که در باره‌ی نامه هر قدر هم دراز باشد نور دیدن و مسافت نمی‌توان قائل شد چه ضرر دارد بگویند در ضمن نامه؟

پرسش : نوشته اند بنا بر اراده‌ی فلان، درست است یا خیر؟

پاسخ : بنا دیگر لازم نیست باید گفت باراده‌ی فلان یعنی بمیل و خواست فلان

پرسش : نوشتند اند در «**کَنَف** حمایت کسی بودن» کلمه‌ی کَنَف بچند معنی است و طرز تلفظ آن چطور است ؟

پاسخ : کَنَف کلمه‌ی عربیست و در اصل بمعنی **بال مرغ** و مجازاً بمعنی **سایه** و **جانب** و **حفظ** و **حراست** و **پشتیبانیست** و درین صورت در **کَنَف** حمایت کسی بودن بمعنی در سایه‌ی حمایت و در پناه حمایت بودنست و درستست و تلفظ صحیح آن چنانکه ملاحظه میشود با فتح اول و دوم میباشد .

پرسش : نوشتند اند **رفاهیت** و **وضعیت** صحیح است یا خیر؟

پاسخ : **رفاهیت** در قدیم هم استعمال شده و در فرهنگ‌ها آورده‌اند اما وضعیت از غلط‌پایست که تازه معمول شده است، حتی کلمه‌ی **رفاهیت** را هم من نمی‌پسندم و **رفاه** هست دیگر چه حاجت بر **رفاهیت** هست؟ در عربی **رَفَاهَةٌ** و **رَفَاهِيَّة** بی تشدید بمعنی **فراخی و آسانی زندگی** آمده و **رفاه** هم همین معنی را دارد، اما وضعیت حتماً غلط است و موقعیت هم همین حال را دارد این **ثبت** ها بیشتر دنبال اسم مفعول می‌آید برای اینکه حالت مفعولی را نشان بدهد . مثل مسئولیت که حالت مسؤل بودن را می‌رساند یا محرومیت بمعنی حالت محروم بودن و درین صورت همه جا نمی‌توان استعمال کرد. مثلاً انسانیت درستست زیرا که بمعنی حالت انسان بودنست اما چسبانندن این ثبت که یکی از علامت‌های مصدری عرب است بکلمات فارسی درست نیست مثل ایرانیت و دوئیت و خوبیت .

پرسش : سؤال آخر این نامه اینست: باز گشت بنامه‌ی شماره‌ی فلان که در

نامهای اداری بکار میرود صحیح است یا نه ؟

پاسخ : این تعبیر ترجمه از زبانهای اروپاییست و معنی آن اینست که برای

تکمیل مطالبی که در نامه‌ی شماره‌ی فلان نوشته شده این مطالب را باطلاع شما می‌رسانیم اگر ازین قیدی که بر خیه‌ها دارند و کاملاً بجا نیست بگذریم که کلمات عربی را استعمال نکنیم بهترین تعبیر درین مورد همین است که بنویسند برای تکمیل مطالب نامه‌ی شماره‌ی فلان . زیرا اگر باز گشت بنویسند در صورتی درستست که

مطالب آن نامه را عیناً دو باره تکرار کنند و چون مقصود این نیست، باز گشت در حقیقت این جا معنی باز گو را دارد که همان تکرارست پس بهتر اینست که ازین تعبیر خود داری بکنند .

پرسش : نامه‌ای هست که ضمن آن نوشته‌اند در اشعار عطار که نوشته‌ی جناب عالیست این شعر شیخ عطار چنین خوانده میشود .

چشم بگشا که جلوه‌ی دلدار
ولی بعضی می گویند :

متجلی است از در و دیوار

چشم بگشا که جلوه‌ی دلدار
بتجلی است از در و دیوار

خواهشمندم بفرمایید کدام ازین اشعار صحیح است ؟

پاسخ : هر دو صحیح است زیرا در فارسی بتجلی است یعنی تجلی دارد و در حال تجلی است و متجلی اسم فاعل همان مصدر تجلی است در فارسی هم میتوان گفت چیزی متجلی است یعنی تجلی و جلوه دار و هم بتجلی است یعنی در حال تجلی و جلوه است ولی متجلی بهتر است زیرا که صفت آوردن بهتر است تا از مصدر صفت مرکب ساختن . درین جا متجلی اسم فاعل و صفت است و تجلی مصدر است .

دایره یا دایره ؟

تطبیق ماههای رومی با ماههای اروپایی و فصول سال

تلفظ و معنای صحیح عنزی ، آخر ، متعلق ، دکمه ، اهالی درست «بیهوده»

و مورد استعمال «همشیره»

آیا «صرف وقت» صحیح است

بحث در باره‌ی چند کلمه‌ی مهجور و غیر مستعمل و شکستن کلمات در زبان عامیانه

پرسش : استاد محترم در باره‌ی این آلت موسیقی که بآن دف هم میگویند

اشکال پیدا شده است کد آیا اسم درست آن دایره است یا دایره

پاسخ : دایره تلفظ عامیانه‌ی همان کلمه‌ی دایره‌ی عربیست و چون این آلت

شکل دایره یعنی چنبره را دارد بآن دایره گفته اند و این اصطلاح خیلی قدیم است

زیرا در يك رباعی آمده کد با بوسعید ابوالخیر هم نسبت داده اند . اتفاقاً رباعی خیلی

زیباییست . میگوید :

چون دایره ما ز پوست پوشان توایم در دایره‌ی حلقه بگوشان توایم

گر بنوازی ز جان خروشان ورنوازی هم از خموشان توایم

در شعر اول کد میگوید ما چون دایره از پوست پوشان تو هستیم هم اشاره

باینست کد روی دایره را پوست می اندازند و هم پوست پوشان اشاره بصوفیه و مریدان

فرقده‌ی تصوف است که برای فروتنی در برابر مرشد خود لباسی از پوست می پوشیده اند

و پوست پوشیدن علامت فروتنی بوده است . سپس میگوید در دایره‌ی حلقه بگوشان تو

هستیم ، در دایره‌ی حلقه بگوشان یعنی جزو حلقه بگوشان ، و حلقه بگوش در قدیم

بمعنی غلام زر خرید بوده است که حلقه‌ای بگوش او می کردند و نام صاحب آن

غلام را روی آن حلقه نوشته بودند که فرار نکنند، و در ضمن حلقه بگوش اشاره بحلقه-
 هایست که در کمان دایره آویزان کرده‌اند و در موقع زدن صدامی کند. در شعر
 بعد می‌گوید اگر بنوازی از جان خموشان تو هستیم. بنوازی دو معنی دارد هم بمعنی
 نوازش کردن و مهربانی کردنست و هم بمعنی نواختن و زدن ساز و آن هم مقصود
 اینست که اگر ما را نوازش بکنی از جان می‌خروشیم یعنی از شدت شادی فریاد بر-
 می‌کشیم و هم مقصود اینست که اگر بنوازی و بزنی بصدا در می‌آییم^۱.

و در نوازی هم از خموشان توایم و این هم دو معنی دارد یکی این که اگر ما را نوازش
 نکنی و مهربان نباشی خاموش و ساکتیم و چیزی نمی‌گوییم و معنی دیگر اینست که
 اگر زنی و صدا در نیاوری خاموش و ساکت می‌مانیم.

پرسش : نامه‌ایست از دوشیزه‌ای که ضمن آن می‌پرسد کلمه‌ی، عذری که گویا
 صحیح آن عذری است چه لغتی است ؟

پاسخ : این کلمه اصلاً عربیست و از زبان عرب بمعنی دوشیزه است. در اصل
 عربی عذرا را بفتح عین تلفظ میکنند. در يك داستان ادبی قدیم زبان فارسی هم عذرا
 معشوقه‌ایست مثل لیلی و شیرین در مقابل عاشقی که وامق نام دارد. در میان ادبا
 معمولست که نام این داستان را **وامق و عذرا** می‌گویند و با اینحال عذرا گفتن
 بگوش مردم خوش آیند ترست تا **عذرا** گفتن و بهمین جهت در ایران معمولست که هر
 زنی یا دختری که اسم او عذراست با وجود آنکه عذرا بفتح اول درست ترست مردم
 باو عذرا با ضم عین می‌گویند.

پرسش : یکی از فرهنگیان کرمانشاه سؤال کرده است آزار، نیشان،
 ایار، حریران، تموز، آب، ایلول، تشرین آخر، کانون اول، کانون آخر
 شباط، که ماههای رومی هستند هر کدام ماه چندم رومیست. آیا با چهار فصل و ماههای
 ایرانی مطابقت دارند یا خیر و اگر داشته باشند با کدامیک از ماههای ایرانی مطابقت
 میکنند ؟

۱- همچو چنگم سر تسلیم و ارادت در پیش تو بهر ضرب که خواهی بزنی و بنوازم (سعدی)

پاسخ : این دوازده ماهی که ذکر کرده‌اند دوازده ماه تقویم سریانیست که در آسیای غربی بیشتر در میان اقوام سامی معمول بوده و در ایران اشتباهاً آن تقویم رومی گفته‌اند و تا کنون در ترکیه و سوریه و لبنان هم معمولست. ماه اول آن تشرین اول مطابق با ماه اکتبر از تقویم فرنگیست . . . بنابر این تشرین دوم ماه نوامبر ، کانون اول ماه دسامبر ، کانون دوم ماه ژانویه ، شباط ماه فوریه ، آزار ، ماه مارس ، نیشان ماه آوریل ، ایار ماه مه ، حزیران ماه ژوئن تموز ماه ژویه ، آب ماه اوت ، ایلول ماه سپتامبر تقویم فرنگی است و تقریباً شروع آن در اول پاییزست . در ایران نیز چه پیش از اسلام و چه بعد از اسلام این تقویم بیش و کم رایج بوده و مخصوصاً در کشاورزی . بهمین جهت در شعر نام برخی ازین ماهها مکرر آمده است چنانکه بارانهای بهاری باران نیشان و ماههای سرد زمستان را کانون و گرم ترین ماه تابستان را حزیران و تموز گفته‌اند .

پرسش : سؤال دوم ایشان اینست که حرکت حرف خ را در کلمه‌ی **آخر** که بعد از کلمه‌ی ماه می‌آید مثل تشرین آخر معلوم فرمایید .

پاسخ : در زبان عرب دو کلمه هست یکی **آخر** بفتح و یکی **آخِر** بکسر خاء آخر بفتح بمعنی **دیگرس** و آخر بکسر بمعنی **واپسین** و پسین در مقابل اول . اما متاسفانه در فارسی کلمه‌ی آخر ، بمعنی پسین و واپسین را **آخِر** تلفظ میکنند . در نام این دو ماه اگر مقصود دیگرست باید گفت تشرین **آخر** و کانون **آخر** و اگر مقصود دوم و واپسین در مقابل اولست باید گفت تشرین **آخِر** و کانون **آخِر** . اما در فارسی همیشه معمول بوده است تشرین اول و تشرین دوم و کانون اول و کانون دوم گفته‌اند .

پرسش : سؤال سوم ایشان درباره‌ی کلمه‌ی **متعلق** است که آیا باید متعلق بکسر لام گفت یا متعلق بفتح آن ؟

پاسخ : اگر **متعلق** بکسر بگوییم اسم فاعل میشود و بمعنی **تعلق دارنده** است مثلاً می‌توان گفت این کتاب را من متعلقم یعنی دارنده‌ی آنم و اگر **متعلق** بفتح بگوییم بمعنی **تعلق داشته** است ، مثلاً باید گفت این کتاب متعلق بمنست یعنی داشته

و داشته شده‌ی من است. برای درك معانی دیگر کلمات که مشابهاً این کلمه است باید ابواب ثلاثی مزید فیه را عربی فرا گرفت.

پرسش: سؤال چهارم ایشان اینست که بجای لغت **دکلمه** چه میتوانیم بگوییم؟
پاسخ: گویا مرادشان کلمه‌ی **دکلمه‌ی** فرانسه است بمعنی **بصدای بلند خواندن و با آهنگ و حرکات مناسب** چون این قسم از خوانندگی در ایران هرگز معمول نبوده است گمان نمی‌رود بتوان در فارسی کلمه‌ی مناسبی برای آن پیدا کرد و هرچه جعل بکنند قطعاً مرکب از چند کلمه خواهد بود. پس بهتر اینست که همان کلمه‌ی دکلمه و دکلاماسیون فرانسه را که در بسیاری از زبانهای دیگر نیز پذیرفته‌اند بکار ببریم.

پرسش: نامه‌ایست از اندیمشك که ضمن آن سؤال شده است در جمله‌ی «**وقتشان را صرف این کار بکنند**» آیا کلمه‌ی **صرف** که من بکار بردم درین نوع جاها اگر قرار گیرد صحیح است؟ چون که در زبان عربی مفهوم دیگری دارد و معنی آن در جملاتی نظیر «**وقتتم را صرف شما کردم**» و «**بیهوده وقتتان را صرف نکنید**» اصلاً با معنی اصلی آن وفق نمیدهد.

پاسخ: یکی از معانی **صرف** در عربی **بکار بردن** مال است بهمین جهت در فارسی **صرف کردن** را بمعنی **خرج کردن** بکار برده‌اند و چون وقتی را که در کاری میگذارند مانند پولیست که در راه کاری خرج کرده باشند صرف کردن را برای وقت هم گفته‌اند. یعنی گذراندن وقت برای انجام دادن کاری و این از مختصات زبان فارسیست و در عربی باین معنی هرگز نیامده است و من مانعی نمی‌بینم که این را درین مورد بکار ببریم.

پرسش: پرسیده‌اند آیا **بیهوده** را جدا نوشتن یعنی بی را يك کلامه و هوده را يك کلمه نوشتن صحیح است و استفاده از کلمه‌ی هوده بجای نتیجه درست است یا خیر؟
پاسخ: هوده را فرهنگ نویسان بمعنی **حق و راست و درست** ضبط کرده‌اند و پیداست که بیهوده از آن ساخته شده و بمعنی **ناحق و نادرست** است و در ضمن

بی سود و بی فایده هم معنی میدهد. معمولاً بیهوده را يك کلمه می نویسند و بی را به هوده می چسباند و اینطور بهترست زیرا که در خواندن انسان گیر نمیکند اما هوده چنانکه گفتم معنی نتیجه نمیدهد و بمعنی حق و راست و درست است.

پرسش: نوشته اند لفظ همشیره که از هم و شیر فارسی ترکیب شده از کجا **ه** گرد مؤنث عربی بخود گرفتند آیا استفاده از آن برای خواهر و برادر بصورت بدون «ه» صحیح است و با حذف ت ساکنه تازی میشود آنرا جمع بست و گفت همشیران؟

پاسخ: اشکال سر اینست که تصور کرده اند **ه** در آخر کلمدی همشیره، های تانیث عربیست مانند **رقاصه و شاعره** و نظایر اینها در صورتیکه این کلمدی فارسیست و از **هم** فارسی و **شیری** که می خورند ساخته شده و همشیره یعنی دو نفر که يك شیر و شیريك زن را خورده باشند و های آخر آن برای تانیث نیست و بیشتر معنی **تکرار عمل** را می دهد مثل های آخر **هم خوابه** و اگر همشیر می گفتند این معنی تکرار از آن بر نمی آمد. در قدیم **کلمه ی همشیره را هم در باره ی مرد بکار میبردند و هم در باره ی زن** و برای کسانی بود که هر دو شیر يك زن را خورده باشند. چنانکه اگر دو تن شیر يك دایه را می خوردند بآنها همشیره می گفتند و اگر بچه، شیر مادر بچه ی دیگری را خورده بود باو هم همشیره می گفتند. اما امروز همشیره را تنها در باره ی **خواهر** استعمال میکنند و حتی در مورد خواهری که شیر مادر دیگر را خورده باشد یعنی دو خواهری که از يك مادر هم نباشند و در ضمن بخواهر نسبت برادرش هم همشیره میگویند. درین صورت **ه** آخر همشیره تایی ساکن زبان تازی نیست و چون اصل کلمه همشیره است جمع آنرا همشیران نمی توان گفت و های آخر را در موقع جمع بستن نمیتوان صرف کرد و جمع آنرا **همشیرگان** باید گفت.

پرسش: سؤال کرده اند آیا لغاتی مثل **شلب** و **پرکیدن** بمعنی شیرین و اجازه

دادن درست است یا نه؟

پاسخ: مادر زبان فارسی اصلاً **شلب** بمعنی شیرین و **پرکیدن** بمعنی اجازه

دادن نداریم. در هیچ زبانی ازین بدعت‌ها نگذاشته‌اند و نمیشود گذاشت زبان عبارت از کلماتیست که از روز اول در جای معینی و بمعنی مخصوص بکار برده‌اند و تابع هیچ هوی و هوسی نیست حتی اگر در لهجه‌های عامیانه‌ی زبانی کلمه‌ای باشد که در لهجه‌ی دیگری نباشد و ریشه‌ی آن کلمه معلوم نباشد نمیتوان آنرا استعمال کرد مثل **سینه** که در زبان اصفهان بمعنی کوچهی بن بست است چون این کلمه در لهجه‌ی دیگر نیست و معلوم نیست اصل کلمه چه بوده است استعمال آن مجاز نیست.

پرسش : سؤال دیگر اینست که آیا کلمات **نمیشود** و **میخواهد** و **می‌نشیند** و امثال آنها که باین طرز تلفظ میکنند «**نمی‌شه**» «**می‌خوابه**» و «**می‌شینه**» صحیح است؟

پاسخ : در همه‌ی زبانها در موقع حرف زدن بعضی از کلمات را می‌شکنند و کوتاه میکنند مثل همین **نمی‌شه** و **می‌خوابه** و **می‌شینه** اما اینها در تکلم آنهم در حرف زدن یومیه و خصوصی مجازست و در موقع نوشتن باید درست آنرا نوشت مگر آنکه بخواهند تلفظ غلط کسی را تقلید بکنند.

فهرست یکی از ابیات سخنرانی نظامی

بخت دربارهی : نبید ، خلبان ، پایان ، انگهتری ، مزاج

معنی و مورد استعمال شامل و مشمول املای «عمر و»

پرسش : استاد محترم میخواستم تمنی کنم معنی و مورد استعمال دو کلدی شامل و مشمول را بفرمایید .

پاسخ: شمول در عربی اصلاً بمعنی شرکت است اما در زبان فارسی بیشتر بمعنی **فراگرفتن** بکار میرود و اسم فاعل آن شامل و اسم مفعول آن مشمول بیشتر مورد استعمال دارد، شامل چنانکه گفتم اسم فاعل و بمعنی **فراگیرنده** است بهمین جهت باید گفت این قانون با این ترتیب شامل حال ماست و شامل ما می شود و مشمول گفتن در اینجا درست نیست ولی بالعکس **مشمول** بمعنی **فراگرفتن** و اسم مفعولست و باید گفت ما مشمول این قانون یا این ترتیب هستیم ، و شامل قانون هستیم درست نیست .

پرسش : نوشته اند کلمه‌ی نبید که بمعنی شراب است عده‌ای آنرا نبید با زال می خوانند بعقیده‌ی جناب عالی کدام یک صحیح است ؟

پاسخ : این کلمه عربیست و اصل آن با زال است و بمعنی **شراب کشمش** یا **خرماست** اصل کلماتی که در فارسی آخرشان یاو دال دارد و ما دال تلفظ می کنیم مثل **خورشید** و **امید** و **دید** و **شنید** در سابق بجای دال زال بوده است و **خورشید** و **امید** **دید** و **شنید** تلفظ می کردند چنانکه هنوز هم در بعضی از لهجه های ایران همین طور میگویند بهمین جهت نبید عربی را با خورشید و امید و نوید فارسی

قافیه می کردند و حالا که درین کلمات فارسی بجای زال دال می نویسند ناچار نبیند عربی را هم باید نبیند نوشت والا اصل کلمه نبیندست .

پرسش : نوشته اند شعر است در کتاب **مخزن الاسرار نظامی** که :
رطل زنان دخل ولایت برند **پیر زنان را بجنایت برند**
 اخیراً در کتاب ششم ابتدائی بجای رطل زنان **طبل زنان** آمده کدام صحیح است
پاسخ : حتماً **طبل زنان** صحیح است و مراد نظامی از طبل زنان دخل ولایت
 رامی برند اینست که با کمال وضوح و بی پروائی دخل ولایت یعنی عایدات ولایت
 می برند و درین کار بقدری بی پروا هستند که با طبل و نقاره یعنی با هیاهو و سروصدا
 این کار را می کنند، اگر رطل زنان بخوانیم شعر بکی خراب می شود زیرا که رطل
 بمعنی واحد وزن و در ضمن بمعنی هر نوع پیمانانه و بیشتر پیمانانه شرابست و رطل زنان
 دخل ولایت می برند یعنی در ضمن سر کشیدن پیمانانه شراب دخل را می برند و شعر
 کاملاً بی معنی می شود .

پرسش : پرسیده اند **خله بان** چه کلمه است ؟

پاسخ : **خله** اسم آلت از مصدر **خلیدن** است که یکی از معانی آن **فرو بردن** در
 چیز است و بهمین جهت کلمه ی **خله** را بمعنی پارویی که در قایق رانی استعمال می کنند
 آورده اند زیرا که **خله** در آب فرو می رود و کسی که این **خله** را بکار ببرد یعنی
پارو زن قایق و زورق باشد باو **خله بان** گفته اند و چون در زبانهای اروپایی و بیشتر
 در فرانسه کلمه ی **Pilote** را که در اصل بمعنی راهنمای کشتی است در باره ی هواپیما
 هم بکار برده اند و راننده ی هواپیما را **Pilote** گفته اند ، این کلمه ی **خله بان** را مختصر
 کرده و های وسط آنرا انداخته اند و بمعنی راننده ی هواپیما بکار برده اند ؟

پرسش : استاد محترم لطفاً توضیح فرمایید این کلمه ی **پایان** که بمعنی آخر
 هر چیز می باشد همان جمع **پای** است که با اضافه آن باین صورت در آمده و با استعمال
 آن بمعنی آخر هر چیز صحیح است ؟

پاسخ : البته **پایان** و **پایین** هر دو از **پای** و **پا** ساخته شده و بمعنی **آخر هر چیز**

استعمال می‌شود، می‌خواهد اسم ذات باشد یا اسم معنی . هم میشود گفت پایان راه و پایان کوه و هم میتوان گفت پایان مطالب و پایان بسیاری .

پرسش : نوشته‌اند کلمات **بهین** و **بهترین** که هر دو صفت عالی هستند کدام یک صحیح است ؟

پاسخ : اصل کلمه‌ی **به** بمعنی خوبست و در موقع تفضیل رتبری **نو** را بر آن اضافه می‌کنند و **بهتر** می‌گویند هم می‌توان **بهین** گفت که از **به** ساخته می‌شود و هم **بهترین** که از **بهتر** ساخته شده است ، منتهی **بهین** بیشتر در مورد چیزی که در میان چند چیز خوبتر باشد و **بهترین** در مورد چیزهای بیشتر و فراوانتر گفته میشود. مثلا می‌توان گفت روبروی من سه سیب بود و **بهین** آنها را من برداشتم و می‌توان گفت یک بشقاب پر از سیب بود و من **بهترین** آنها را سوا کردم .

پرسش : پرسیده‌اند در موقع نوشتن کلمه‌ی **عَمْرُ** چرا باید دنبال حرف **و** گذاشت ؟

پاسخ : برای اینست که اگر دنبال **عمر** و **واو** نگذارند **عَمْر** خوانده میشود بران رفع این اشتباهست که **واو** می‌گذارند .

پرسش : پرسیده‌اند کلمه‌ی **انگشتر** را گاهی **انگشتری** می‌خوانند حرف **ی** در آخر کلمه‌ی **انگشتر** چه مناسبت دارد و آیا در زبان فارسی باید **انگشتری** خواند یا **انگشتر** ؟

پاسخ : اصل کلمه **انگشتری** است چنانکه در شعر همیشه **انگشتری** استعمال کرده‌اند و هرگز **انگشتر** نیاورده‌اند اما در زبان مردم برای اختصار **یا** را از آخر آن انداخته‌اند و **انگشتر** گفته‌اند درین صورت در زبان ادبی باید **انگشتری** نوشت اما در حرف زدن ضرر ندارد که **انگشتر** بگوییم .

پرسش : پرسیده‌اند **فَلاحت** یا **فَلاحت** کدام صحیح است

پاسخ : در عربی **فَلاحت** بمعنی **زبان آوری** در فروش و باصطلاح بازار

تاریخچه‌ی شهرستان بر و جرد

تلفظ و املاء و معانی صحیح : انتر ، میمون ، گمان ، شاهد ، دهان
عقب ، شمال ، «دوم» و آهو تک .

آیا نوشتجات ، صحیح است ؟

تخفیف کلمات فارسی و مورد استعمال پسوند «بد»

تلفظ گوناگون سفته و معانی مختلف آنها

پرسش : استاد محترم این اواخر موردی که پیش آمد این بود که آیا کلمه‌ی
انتر فارسیست یا عربی با الف باید نوشت یا با عین ؟

پاسخ : این کلمه فارسیست و حتماً با الف باید نوشت متأسفانه فرهنگ‌نویسان
هیچ کدام متوجه آن نشده‌اند و آنرا ضبط نکرده‌اند بهمین جهت بعضی تصور میکنند
که این کلمه درست نیست ولی حتماً درستست و حتماً با الف باید نوشت. در عربی کلمه‌ی
عنقر با عین هست ولی هیچ دخلی با این ندارد و بمعنی خرمگس است .

پرسش : لطفاً بفرمایید چه تفاوتی در میان کلمه‌ی انتر و میمون هست ، آیا
میمون هم فارسیست ؟

پاسخ : بله میمون با این معنی فارسیست و بجز میمون عربی بمعنی مهار گست
تفاوتی که در میان کلمه‌ی انتر و میمون هست بواسطه‌ی اینست که این حیوان انواع
مختلف دارد يك نوع آنرا که كوچك ترست انتر و نوع دیگری را که بزرگترست
میمون و يك نوع دیگر را بوزینه و بوزنه میگویند در کتابها کلمه‌ی دیگری هم

هست که **مهنانه** باشد و آن گویا نوع دیگری است که کمتر بایران آورده‌اند و حتی کلمه‌ی **شادی** را بهمین معنی نوشته‌اند و احتمال می‌رود که آنهم نوع دیگری باشد .
پرسش : نوشته‌اند خواهشمند است تاریخچه‌ی **شهرستان بروجرود** را بفرمایید و مخصوصاً بفرمایید معنی لغت **بروجرد** چیست ؟

پاسخ : در اسناد پیش از اسلام چیزی درباره‌ی شهر بروجرود نیست اما پیداست که کلمه‌ی بروجرود در اصل **بروگرد** بوده است و از این گونه آبادیها که در آخر آنها کلمه‌ی **گرد** آمده بسیارست مثل «دارابگرد» یا «دارابجرد» و «دستگرد» یا «دستجرد» و **گرد** که در آخر این آمده و بعد به **جرد** تبدیل شده از فعل **گردن** است که درین جا **ساختن و بنیاد گذاشتن** معنی میدهد کلمه‌ی **برو** در اول نام بروجرود از ریشه‌ی **برو بار** به معنی میوه آمده چنانکه برومند یعنی بارور و بردهنده و «بروگرد» هم بمعنی ساخت یا آبادیست که در آن میوه و بارور بوده باشد . آبادیهایی که در آخر نام آنها گرد آمده همه در دوره‌ی ساسانیان ساخته شده‌اند و پیداست که بروگرد و بروجرود هم همین حال را دارد. اما در دوره‌ی اسلامی نام این شهر از آغاز در کتابها آمده و از هزار سال پیش اسمی از آن برده‌اند .

پرسش : پرسیده‌اند : **آهوتك** بمعنی **اسب** است یا معنی دیگری هم دارد؟
پاسخ : **آهوتك** که بهتر آنست **آهوتگك** بخوانیم اسم اسب معینی نیست و اصلاً اسم نیست و صفت است و صفت مرکب و **تك** از **تکیدن** که مصدر آن دیگر در فارسی امروز استعمال نمی‌شود بمعنی **دویدن** است چنانکه از کلمات **تکاپو** بمعنی **دویدن** و **پویدن** و **تکاور** بمعنی **پُردو آمده** و **آهوتك** یعنی بسیار تند دونده و این صفت را برای **اسب خیلی تند** رو استعمال می‌کنند و بهر اسبی که این صفت را داشته باشد میتواند **آهوتك** گفت .

پرسش : نامه‌ایست که ضمن آن پرسیده‌اند **سفته** یا **سفته** یا **سفته** کدام **يك** صحیح است؟

پاسخ : این هر سه کلمه در فارسی هست آنکه بمعنی **حواله** است سفته برون هفته است . سفته از ماده سفت بمعنی غلیظ و ستر و بسته و سخت است و بجامه‌ی ستر و کلفت هم گفته‌اند سفته بضم سین از فعل **سفتن** بمعنی سوراخ کردن و بمعنی سوراخ شده است . پس حواله را سفته بفتح سین باید گفت .

پرسش : نامه‌ایست که ضمن آن سؤال کرده‌اند از لحاظ دستور **نوشته‌جات** صحیح است یا **نوشته‌ها**؟

پاسخ : البته نوشته‌ها . نوشته‌جات نه تنها درست نیست بلکه غلط زننده‌ایست که نوشته‌ی فارسی را کلمه‌ی عربی حساب بکنند و الف و تا یک جیم اضافه کنند برای اینکه در جمع و آن بیاورند و در میان نوشته و الف و تا یک جیم اضافه کنند برای اینکه در جمع و نسبت کلمات فارسی که آخر آنها های غیر ملفوظ هست آنها بدل بگاف می‌شود و چون در عربی کاف نیست درین جا باید جیم اضافه کرد .

پرسش : پرسیده‌اند : **گمان** یا **گمان** تلفظ کدام یک صحیح می‌باشد ؟

پاسخ : در فرهنگ‌ها گمان و کمان هر دو را ضبط کرده‌اند و من گمان بضم را ترجیح می‌دهم زیرا که اصل آن **گومان** بوده است و در هر صورت گمان بکسر درست نیست .

پرسش : پرسیده‌اند بفرمایید **هیربد** صحیح است یا **هیرب** ؟

پاسخ : البته هیربد بفتح باء . پسوند بدرا برای شاغل در موردی که میخواهند فعل حراست و پاسبانی و نگهبانی را برسانند می‌آورند و همه جا باید بفتح **با** باشد مانند **موبد** و **آذربد** و **هیربد** و **سپهبد** یا **سپاهبد**

پرسش : نامه‌ی دیگریست که ضمن آن سؤال مفصلی کرده‌اند سؤال اینست :

در کتاب قآنی خوانده‌ام که :

نشود شاهد زیبارو، جز همدم زشت نخورد خربزه‌ی شیرین، الا کفتار

آن استاد محترم در دوسه برنامه‌ی قبل ضمن تعریف این بیت :

شاهدم من ولی نه در کنعان **نخل بندم ولی نه در بستان**

فرمودید شاهد بمعنی بسیار زیبا و نظیر آن است با این ترتیب آیا در بیت مذکور در فوق شاهد زیبا رو درست است حال آنکه بفرمایش آن استاد شاهد بمعنی زیباست بعلاوه کراراً شینده شده که فلان شخص میگوید : من شاهد دارم که مرتکب فلان عمل نشدم . آیا این کلمه نیز درست است ؟

پاسخ : شاهد کلمه‌ی عربیست و اسم فاعلست که بجای صفت هم بکار برده میشود و در اصل معنی آن حاضر و گواه است و این که میگویند من شاهد دارم که مرتکب فلان عمل نشدم این جا بمعنی گواهیست یعنی کسی که میداند و دیده است . اما همین کلمه‌ی شاهد عربی در فارسی معنی مخصوصی پیدا کرده که در عربی باین معنی نیامده و آن بمعنی زن و مرد خوب روی و زیباست و اساساً این ایراد بشعر قاآنی وارد است که شاهد خود بمعنی موجود زیباست و در ترکیب شاهد زیبارو ، زیبارو زائد و با اصطلاح ادبی حشو قبیح است ولی گاهی دو کلمه‌ی مرادف را که يك معنی دارند برای تأکید می‌آورند ، مثل دست گیرنده و پای رونده که گیرنده و رونده نیز حشو قبیح است ولی در شعر گاهی وزن شعر ، شاعر را مجبور میکند که از این حشوهای قبیح خودداری نکند ، مثل مرد مردانه .

پرسش : نوشته اند وجهی عقلائی و وجهی عقلانی و وجهی عقلانی از لحاظ تلفظ استعمال کدام درستست ؟

پاسخ : عقلائی که حتماً درست نیست زیرا که نه با قواعد زبان عرب تطبیق میکند و نه با قواعد زبان فارسی . عقلانی اگر بگویند فعل است که با یای نسبت از عقار جمع عاقل ساخته اند و این هم نظیر ندارد که در فارسی از جمع اینگونه اسم فاعلهائی که صفت می‌شوند صفت نسبی ساخته باشند . چنانکه علمائی و حکمائی و وزرائی و غیر هم نیز نگفته اند . در عربی صفاتی هست مانند روحانی و جسمانی و فوقانی و تحتانی و ایرانیان بقیاس آن کلماتی مانند طولانی ساخته اند و بهمین قیاس میتوان گفت اگر کسی عقلانی بگوید ازین سابقه پیروی کرده است .

پرسش : استاد محترم آیا دهان صحیح است یا دهن ؟

پاسخ : هر دو، زیرا که اصل کلمه دهانست و دهن مخفف آنست که برای کوتاه کردن الف را از وسط انداخته اند مثل شاه که بهمین مقصود آنرا شه هم گفته اند و کنه از گناه .

پرسش : سؤال کرده اند که خاقانی در این شعر :

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان ایوان مداین را آئینه عبرت دان

یک ره ز ره دجله منزل بمداین کن وز دیده دوم دجله برخاک مداین ران

چرا کلمه‌ی دوم را بدون تشدید ذکر کرده آ یا همین صحیح است یا با تشدید ؟

پاسخ : اولاً دوم (بدون تشدید) از حیث قاعده‌ی زبان درست تر از دویم با

تشدید است و ما چون عادت کرده ایم دوم بگوییم تصور میکنم غلط است و حال آنکه اینطور نیست. ثانیاً اگر خاقانی درین جا دوم با تشدید واو میگفت وزن شعر خراب میشد

پرسش : نوشته اند در کاشان اصطلاحی است بنام این **گله** و **اون گله** که بجای

واژه‌ی «این جا و اونجا» استعمال میگردد و در بین عوام بسیار شایع میباشد در صورت امکان صحیح یا غلط بودن این واژه را تذکر فرمایید .

پاسخ : کلمه‌ی **گله** بمعنی **جا** در بسیاری از شهرهای ایران از آن جمله در

تهران هم بر سر زبانها هست ولی در نظم و نثر نیامده در بسیاری از زبانها کلماتی هست که در محاورات استعمال میکنند و در کتاب نیست و بکار بردن آنها هیچ عیبی ندارد این کلمه‌ی گله هم از آنهاست .

پرسش : لطفاً بفرمایید **عقب** درست است یا **عقب**

پاسخ : در عربی عقب **aged** ، اما ایرانیان عادت کرده اند **agad** بگویند

پرسش : آیا **شمال** صحیح است یا **شمال** ؟

پاسخ : در عربی شمال **chamal** باد است که از قطب میوزد و شمال **cheml** بمعنی

طرف چپ در فارسی باین معنی امروزی که مراد آن جهتی باشد که در بالا سر قرار گرفته است و از همان کلمه‌ی **شمال** بمعنی باد قطبی گرفته شده البته شمال درست ترست و در هر صورت شمال **chomal** بضم شین را در هیچ فرهنگ عربی و فارسی ضبط نکرده اند

«مکتب استاد» یعنی چه؟

بستگی دبیر با مدبر، موارد استعمال و معنی پساوند، «چی» و گرام یا گرامی

آیا «شکارچی» در شاهنامه بکار رفته است؟

بحث درباره‌ی خانم محترمه و ریشه‌ی کلمه‌ی خانم

پرسش: یکی از فرهنگیان تهران سؤالی کرده است که متأسفانه درست روشن نیست نوشته‌اند میم و سین وی وب یامیم و صاد وی وب باسین صحیح است یا یا صاد و ریشه آنرا بفرمایید.

پاسخ: گویا مقصودشان کلمه‌ی مصیب باشد که در نام مردها نیز بکار برده‌اند این کلمه با سین درستست و در لغت بمعنی آزاد در کار خود و مختار در کار خود هست و مصیب با صاد در لغت نیست.

پرسش: نوشته‌اند می خواستم بدانم که لغت دبیر اصل و ریشه‌اش چیست و آیا با لغت مدبر هیچ بستگی دارد یا نه؟ زیرا این لغت بیشتر بمعنی فن نویسندگی است و فردوسی آنرا در اشعار خود بکار برده است.

پاسخ: دبیر کلمه‌ی فارسی اصیل است که در قدیم دبیر هم نوشته‌اند و بمعنی نویسنده و کاتبست مدبر لغت عربیست اسم فاعل از تدبیر که بمعنی توجه داشتن

داشتن بپایان کارست . اما فن نویسندگی رادبیری باید گفت زیرا که دبیر معنی فاعلی دارد و برای رساندن عمل فعل یا در آخر اسمی که حالت فاعلی دارد اضافه می کنند و از دبیر، دبیری می سازند و فردوسی هم هر جا در شاهنامه کلمه‌ی دبیر را آورده حالت فاعلی دارد .

پرسش : نوشته اند آیا تلفظ **مکتب استاد** در جایی که خبری از کتابت نباشد صحیح است ؟ در صورتی که می دانیم مکتب اسم مکان می باشد .

پاسخ : البته مکتب اسم مکانست از ماده‌ی **کتب و کتابت** بمعنی نوشتن . اما در ضمن کلمه‌ی مکتب را بمعنی جایی که بکسی درس بدهند نیز بکار برده اند چنانکه سابقا دبستانها را **مکتب خانه** می گفتند . درین صورت مکتب درین جای معنی جلسه‌ای که در آن کسی چیزی بدیگری یاد بدهد . چنانکه محکمه را هم که بمعنی جای حکم دادست برای جایی که طبیب دستوری ببیمار بدهد استعمال کرده اند .

پرسش : نوشته اند بکار بردن **خانم محترمه** در خطاب بزنان صحیح است ؟

پاسخ : متأسفانه صحیح نیست اولاً بواسطه‌ی اینکه در فارسی مذکر و مؤنث نیست که برای خانم صفت مؤنث محترمه را بیاورند . ثانیاً خانم کلمه‌ی عربی نیست ، کلمه‌ی ترکیست و برای کلمات ترکی هم نمیتوان در فارسی صفت مؤنث عربی آورد . چون اکنون کلمه‌ی خانم را در مقام تعارف برای زنها استعمال می کنند و مردم تصور میکنند که این کلمه مؤنث است در صورتی که این طور نیست . اصل کلمه، **خان** است که عنوان سرکردگان قبایل ترک بوده و در دوره‌ی تیموریان در ایران معمول شده است که بآخر کلمه‌ی خان میم مضموم ترکی را که ضمیر اول شخص است و **هن** معنی می دهد چسبانده اند و معنی آن **خان من** یعنی سرور من است پس خانم یعنی خان من و همین معامله را با چند کلمه‌ی دیگر در همان زمان کرده اند چنانکه از **بیگ** که بمعنی سر کرده است **بیگم** ساخته اند و حتی از **شیخ عربی شیخم** و از ماه فارسی **ماههم** ساخته اند و «ماههم» را در نامهای زنان بکار برده اند از آن وقت در ایران معمول شده که خانم و بیگم و ماههم را تنها در مورد زنان بکار برده اند اما شیخم را تنها در مورد مردان گفته اند.

پرسش : لطفاً توضیح فرمایید آیا لغت **شکارچی** در شاهنامه بکار رفته یا خیر؟ آیا اگر بجای آن «**شکارچیر**» بگوییم بحقیقت نزدیکتر نیست؟ چون واضح است که **شکارچیر** بکسی می گویند که در **شکارچیره** و قوی دست باشد و بهمین قیاس **تلگرافچیر** بمعنی **چیره** در **تلگراف** و **شناچیر** بمعنی **ورزیده** در **شنا** می شود. در بازار هم **چی** زیاد آمده و می توان بمعنی **چیره** گرفت مثلاً **پاکتچی** یعنی کسی که در **کار پاکتچیره** است و **دستمالچی** بهمین قیاس در **کار دستمال** و **خرید و فروش** آن **چیره** است، خواهشمند است نظر خود را بفرمایید.

پاسخ : اولاً **شکارچی** در شاهنامه نیامده و جای این کلمه در شاهنامه نیست و این کلمه‌ی مرکب اساساً با آهنگ اشعار شاهنامه تطبیق نمکند. ثانیاً **چی** پساوندیست از ترکی که علامت نسبت است و **شکارچی** مرکب از دو کلمه‌ی **شکار** فارسی و **چی** ترکیست یعنی **منسوب** بشکار و اهل **شکاروچی** درین جا مخفف **چیر** یا **چیره** نیست زیرا که **چیر** در این گونه موارد هرگز استعمال نشده است و **تلگرافچی** یعنی **منسوب** بتلگراف و **پاکتچی** هم **منسوب** بپاکت و **دستمالچی** هم **منسوب** به **دستمال** معنی میدهد این پساوندچی در دوره‌ی تیموریان و بیشتر در دوره‌ی صفویه وارد زبان فارسی شده و نخست تنها در کلمات ترکی بکار برده اند مثل **قورچی** یعنی **سلاحدار** و **قاطرچی** یعنی **استربان** و **چرکچی** یعنی کسی که نان را بدست او می سپارند و **باشماقچی** یعنی **کفشدار** و **قاپوچی** یعنی **دربان** و بسیاری نظایر. دیگر بعد کم کم این **چی** را بکلمات فارسی هم افزودند، مثل **خرکچی** بمعنی **راننده‌ی خر** و **الاغچی** و **ارادهچی**، یعنی **دارنده‌ی اراده** و **شکارچی**. بهمین قیاس آنرا دنبال کلماتی که از زبانهای اروپائی گرفته اند آورده اند مثل **درشکهچی** و **کالسکهچی** و **تلگرافچی** و **تلفنچی** و **پستچی** و **کاریچی** و نظایر آنها درین صورت **چی** در همه‌ی این ترکیبات لفظ فصیحی نیست و عامیانه است و بهتر اینست که از استعمال آن خودداری کنیم و بجای آن پسوندهای فارسی بگذرایم مثلاً **تماشاچی** را **تماشاگر** بگوییم و **شناچی** را **شناگر** و **ارادهچی**

را اراده‌ران و درشکه‌چی و کالسکه‌چی و گاری‌چی را درشکه‌ران و کالسکه‌ران و گاری‌ران بگوییم. بهمین جهت کلمه‌ی شکارچی که لفظ ادبی نیست در شاهنامه نیامده و کلمه‌ی فصیح آن **شکارافکن** است و اگر شکارافکن قدری دراز و سنگین باشد میتوان **شکارگیر** گفت زیرا که کلمه‌ی دیگر برای شکار در فارسی نخجیرست و چون نخجیر گیر برای کسی که نخجیر میکند گفته‌اند میتوان شکارگیر را هم برای کسی که شکار میکند گفت چنانکه **شیرگیر** برای کسی که شیرشکار میکند گفته‌اند پس بهترست درین مورد یا شکار افکن بگوییم یا شکارگیر.

پرسش : نوشته‌اند چون در کرمان ببرزگر یا کشاورز که در جاهای دیگر ایران رعیت میگویند **زعیم** خطاب میکنند خواهشمند است معنی این کلمه را بیان فرمایید.

پاسخ : **زعیم** در زبان عربی بمعنی **ضامن و کفیل و مهتر و رئیس** است و **زعیم قوم**، یعنی کسی که از طرف گروهی کاری را میکند گویا این که در کرمان **زعیم** را در باره‌ی کشاورز استعمال کرده‌اند از این جهت باشد که مقصود اینست شاید در اصل **بیشکار املاک** گفته باشند و بعد کم کم در باره‌ی کشاورز و بزرگر هم بکار برده باشند.

پرسش : سؤال کرده‌اند در يك روزنامه خواندم کسی که عازم آلمان بود این جمله را برای خداحافظی نوشته بود : « از کلیه‌ی دوستان و آشنایان **گرام** خداحافظی مینمایم » آیا **گرام** درین جا صحیح بکار رفته است یا نه ؟ چون فکر میکنم **گرام** که منظور **گرامی** باشد این معنی را نمی‌رساند و در نتیجه غلط است بنظر شما چه میرسد ؟

پاسخ : برخلاف آنچه تصور میرود و برخی هم اظهار عقیده کرده‌اند من **گرام** را بجای **گرامی** بمعنی عزیز غلط نمیدانم و دلیلی که دارم اینست که در

قدیم گرام را اسم می‌گذاشته‌اند و از اسامی مردان بوده است و ما در فارسی صفاتی داریم که گاهی **یا** در آخر آنها اضافه کرده‌اند مثل **تاروتاری** که هر دو صحیح و هر دو بمعنی تیره است و گرام و گرامی هم همین حال را دارد .

پرسش : نوشته‌اند لطفاً در باره‌ی معنی و مفهوم زیر و زیرین توضیح دهید .

پاسخ : در فارسی صفات متعددی داریم که برای تعیین مکان و زمان بکار می‌رود مثل بالا و زیر در مکان و دیر در زمان . هر وقت که بخواهند صفت نسبی بسازند یا و نون با آخر آن می‌افزایند. مثلاً از بالا **بالا** و از زیر **زیرین** و از دیر **دیرین** می‌سازند . بالا و زیر مکان را می‌رساند و بالا **بالا** و زیر **زیرین** یعنی در بالا و در زیر واقع شده و دیر **دیرین** یعنی دیر قرار گرفته .

پرسش : یکی از دانش‌آموزان تهران پرسیده است تلفظ درست کلمات زیر چیست؟ **ترجمه** یا **ترجمه شجاعت** یا **شجاعت برومند** یا **برومند هیجده** یا **هجده** .

پاسخ : در عربی **ترجمه** و **ترجمه** (بکسر یا ضم جیم) هر دو درست است و در فارسی **ترجمه** بضم جیم معمول تر از **ترجمه** بفتح جیم است . **شجاعت** بفتح شین درست است و **شجاعت** بضم اول هر چند که رایج ترست تصرف فارسی زبانهاست . **برومند** بضم اول درست نیست و **برومند** بفتح درست است . زیرا که این کلمه از **بر** ساخته شده و از **مند** بر بمعنی بار و میوه و حاصل است و **برومند** یعنی بارور و باردار و پر حاصل ، اما **هیجده** و **هجده** هر دو صحیح است و حتی **هیژده** و **هژده** هم نوشته‌اند و درست است .

« بَارِكُ اللّٰهَ يَعْنِيْ چَه ؟ »

بحث درباره‌ی : کبری ، پوران‌دخت ، پنجزار ، رادیو ساز ، تکیه ، سنبل ،
عمارت و تاسکوپ

شرحی درباره‌ی دواصطلاح معمول زبان فارسی و

توضیح دانشکده ، دانشسرا ، دانشگاه ،

استاندار و فرهنگ

پرسش : نامه‌ایست از قم که دارای هشت سؤال مختلف است ، سؤال اول اینست که کلمه‌ی کبری را مثلاً در سفارت کبرای ترکیه باید بی‌الف نوشت یا بالف این کبری با « کبری » که نام زن است فرق دارد و یا معنی دیگری دارد این کبری از کجا آمده است ؟

پاسخ : کبری کلمه‌ی عربی ، مؤنث اکبر بمعنی بزرگ‌ترست در عربی این کلمه را با یا مینویسند و بالف تلفظ میکنند در فارسی هر کلمه‌ای که آخرش الف باشد در موقع نسبت یا اضافه ، يك یا بر آن الف اضافه میکنند مثل پای من و پای کوچک و پای بچه بهمین جهت در فارسی با کلمات عربی هم همین معامله را میکنند در موقع اضافه باید یای آخر کبری را الف نوشت و بعد آن یای اضافه‌ی فارسی را بر آن افزود و مثلاً گفت سفارت کبرای ترکیه . کبرای نام زن هم همین کلمه است و بیشتر دختر اول را که امیدوارند از دختران دیگر بزرگتر باشد کبری نام

می گذارند و دختر بعد از او را **صغری** میگویند که بمعنی کوچک تر است^۱

پرسش : نوشته اند بچه ای که برای پدر و مادرش کار خوبی کرده باشد باو

میگویند **بارك الله!** بارك الله یعنی چه و آیا این کلمه معنی هم دارد یا نه؟

پاسخ : بارك الله يك جمله ی عربیست که در مقام تحسین و تبریک بکار میرود

و معنی آن اینست که **خدا ترا برکت بدهد** یعنی بر نعمت خود بیفزاید^۲

پرسش : برای احترام بیک نفر باو میگویند **شما** در صورتیکه شما جمع است

و دلالت بیک نفر نمیکند عقیده ی جناب عالی درین باره چیست؟

پاسخ : این ایراد اساساً واردست اما منحصر بزبان فارسی نیست در بسیاری

از زبانها هم معمولست که هر وقت بیک نفر احترام میگذارند بجای اینکه باو تو

بگویند شما میگویند و این عادت بقدری رواج پیدا کرده است که نمیتوان آنرا تغییر

داد ولی نباید منکر شد که کلمه ی **تو** دوستی و محبت و حتی احترام را بیشتر میرساند

و بهترین دلیل آنست که مردم در همه جا در موقع خطاب بخدا **تو** میگویند و کسی

بخدا شما خطاب نمیکند .

پرسش : نوشته اند **پوران** که جمع پسران است اسم دختر هم هست آیا این

کلمه غلط نیست؟

پاسخ : از قدیم در ایران معمول بوده است که اسم دختر را **پوران دخت**

میگذاشتند یعنی **دختری که چند پسر خواهد داشت** و این آرزویی بود که صاحب

آن اسم ، پسران متعدد پیدا بکند .

پرسش : نوشته اند مثلاً بیک نفر تعمیر کننده ی رادیو میگویند **رادیوساز** در

صورتیکه رادیو ساز کسی میگویند که بتواند رادیو بسازد آیا این کلمه غلط نیست؟

۱ - بمباحث مشابه این پرسش و پاسخ در صفحات ۱۴ ، ۲۵ و ۹۴ نیز توجه بفرمایید

۲ - در این جمله ، بارك فعل ماضی و الله فاعل است و ضمیر مخاطب یا غایب که مورد

دعا و تحسین قرار گرفته بقرینه ی ذهنی، محذوف است .

پاسخ : این ایراد واردست اما درین مورد مقصود از ساختن تعمیر کردن و اصلاح کردنست چنانکه ساعت ساز هم که میگویند یعنی کسی که ساعت ساختمدی دیگری را تعمیر بکند یا دندان ساز در ضمن آنکه دندان عاریه را از نو میسازد دندان طبیعی را هم که عیبی پیدا کرده باشد معالجه میکند درین موارد ساختن را بمعنی مجازی بمعنی اصلاح کردن یا تعمیر کردن آورده اند .

پرسش : نوشته اند مثلاً که يك نفر که پشت خود را بجایی داده است باو میگویند تکیه بده در صورتیکه که تکیه جای عزاداریست آیا بعقیده‌ی شما درست است ؟

پاسخ تکیه کلمه‌ی عربیست و در فارسی بدو معنی استعمال شده یکی معنی آسایش و دیگر بمعنی آسایشگاه این که میگویند تکیه دادن یا تکیه کردن، یعنی تن خود را بچیزی نزدیک کردن که بر آن بر قرار بگیرد و راحت بکند در ضمن تکیه معنی آسایشگاه هم پیدا کرده است و خانقاه درویشان و سپس جایی را که در آن عزاداری میکنند و روضه و تعزیه میخوانند، تکیه گفته اند زیرا که يك نوع آسایشگاه برای مردم است .

پرسش : نوشته اند سنبل که نام گلی است این جانب از دهن بعضی ها سنبل (بانون) و برخی دیگر سه‌میل (بامیم) شنیده‌ام کدام درست است ؟

پاسخ : البته سنبل با نون. در دهان عوام گاهی نون بمیم و گاهی برعکس میم بنون بدل میشود و این تنها تلفظ عامیانه است .

پرسش : نوشته اند از کوزه همان برون تراود که دروست . منظور ازین ضرب المثل چیست آیا این را بانسانها تشبیه کرده اند ؟

پاسخ : این مصرع دو بیتی است که اصل آن اینست :
گر دایره‌ی کوزه ز گوهر سازند از کوزه همان برون تراود که دروست
 مقصود شاعر این است اگر دهانه‌ی کوزه را جواهر بگیرند و از جواهر بسازند آنچه در کوزه هست تغییر نمیکند و همان چیز از کوزه بیرون می‌آید در ضمن

اشاره است باین که اگر ظاهر هر چیزی را آرایش بدنند و تجملی قائل شوند باطن آن تغییر نمیکند و در باطن آن اثر ندارد درین صورت این مثل با انسان چندان مناسبت ندارد .

پرسش : نامه ایست از یک دانش آموز که ضمن آن سؤالهای متعدد کرده است سؤال اولشان این است که مردم بجای گفتن پنج ریال پنج زار میگویند آیا درست است لطفاً بفرمایید این کلمه‌ی زار از چه موقعی پیدا شده ؟

پاسخ : این کلمه‌ی زار در زبان مردم مخفف هزار است و وقتی که پنج هزار را تند بگویند پنج ازار میشود و دلیل آنکه هنوز بجای پنج ریال پنج هزار میگویند اینست که در پول قدیم ایران یک دینار ، ده هزار یک «یک تومان» و هزار یک «یک ریال» امروز یا یک قران سابق بود و پنج قران آنوقت یا پنج ریال امروز ، برابر پنج هزار دینار میشد و مردم بجای اینکه پنج قران یا پنج ریال گویند پنج هزار میگفتند و در موقع تند حرف زدن، پنج هزار را پنج ازار میگفتند .

پرسش : نوشته اند همان طور که ما در فارسی میتوانیم بجای تلسکوپ دوربین نجومی بگوییم آیا میتوانیم بجای گفتن تلگراف ، تلفن ، تلویزیون و هر چیزی که با تله شروع میشود فارسی آنرا بکار ببریم ؟

پاسخ : تلسکوپ کلمه ایست که در زبانهای اروپا از دو کلمه‌ی یونانی ساخته شده تله بمعنی دور و سکوپ بمعنی معاینه و تلسکوپ یعنی معاینه کننده و امتحان کننده از دور . تلگراف یعنی نویسنده از دور یا دور نویس ، تلفن یعنی صدا کننده از دور و تلویزیون یعنی منظره از دور در تمام این کلمات تله دور معنی میدهد اما در زبان فارسی امروز ترجیح داده اند که تلگراف و تلفن و تلویزیون یعنی همان کلمات اصلی زبانهای اروپایی را بکار ببرند که گفتن آنها آسان ترست و در بسیاری از زبانهای دیگر هم بکار میرود و ضروری ندارد^۱ که در فارسی هم بکار ببریم .

پرسش : نوشته‌اند در اخبار بسیار شنیده میشود میگویند سفیر کبیر فلان جا از تهران بشیراز رفت و **بعمارت** استانداری تشریف فرما شد آیا از نظر استاد بکار بردن کلمه‌ی عمارت درین مورد صحیح است یا نه چون کلمه‌ی عمارت در کتابها بمعنی مقام و منصب آمده .

پاسخ : عمارت با عین از ماده‌ی تعمیر و عمران در فارسی بمعنی ساختمان و بیشتر ساختمان بزرگست و آنچه بمعنی مقام و منصب هست **امارت** با الف از ماده‌ی امرست که اصل آن فارسیست و اگر در کتابها این امارت دوم را هم با عین نوشته باشند غلط است و نباید اشتباه کرد .

پرسش : نوشته‌اند کلمه‌ای دیگر هم هست که در اخبار زیاد گفته میشود و آن کلمه‌ی **بار** است مثلا میگویند وزیر کشور پیشگاه شاهنشاه **بار** یافت آیا بنظر استاد بکار بردن کلمه‌ی بار درین مورد هم صحیح است اگر صحیح نیست چه کلمه‌ای میتوان بکار برد ؟

پاسخ : این کلمه‌ی **بار** کاملا صحیح و از کلمات اصیل زبان فارسی است و پنج معنی مختلف دارد یکی آنچه بر روی چیزی یا حیوانی میگذارند که ببرد ، دیگر بمعنی میوه و محصول ، سوم بمعنی پذیرفته شدن و بار یافتن در حضور شخص محترمی ، چهارم بمعنی رشوه‌ای که در زراعت بکار میبرند ، پنجم بمعنی دفعه و مرتبه . بار درین جا همان پذیرفته شدن در حضور شاهنشاهست و کاملا درست است و بهترین کلمه درین مورد است و **بارگاه** که از همین کلمه ساخته شده یعنی جایی که در آنجا بار میدهند و می‌پذیرند .

پرسش : نوشته‌اند موقعی که دو نفر با هم صحبت میکنند اگر یکی غلط لفظی آن دیگری را میگوید آن شخص در جوابش میگوید: این غلط لفظی را **حمل** بر بیسوادی من بحساب نیاور. آیا بنظر استاد بکار بردن کلمه‌ی حمل درین مورد صحیح است یا نه اگر صحیح نیست بفرمایید چه کلمه‌ای باید بکار ببریم ؟

پاسخ : این کلمه‌ی حمل درین مورد از مختصات زبان فارسیست منتهی

بجای حمل بریسوادی من بحساب نیاور ، باید گفت حمل بر بی سوادی من نکن
 حمل کردن اصلاً در لغت بمعنی بردن بار و جا بجا کردن چیز است ، درین جا معنی
 مجازی دارد و حمل بریسوادی من مکن یعنی جز و بی سوادی من بدان و بحساب
 بی سوادی من مگذار و در حقیقت حمل کردن درین مورد بمعنی قیاس کردن و
 نسبت دادنست .

پرسش : نوشتداند لطفاً معنی کلمه های دانشگاه ، دانشکده ، دانش سرا ،
 فرهنگ و استنادار را بفرمایید، آیا این کلمه ها هم از زبانهای دیگرست ؟
 پاسخ : هر پنج کلمه فارسیست منتبیه از اصطلاحات اخیرست . دانشکده
 بمعنی مدرسه عالیست که آخرین درجات علمی را در آن می آموزند . مثل دانشکده ی
 ادبیات و دانشکده ی پزشکی . دانشگاه مجموع همدی دانشکده های یک شهرست
 مثل دانشگاه تهران که دانشکده های ادبیات و حقوق و پزشکی و کشاورزی و علوم
 وفنی و نظایر آنها را دارد . دانش سرا یعنی مدرسهای که در آن معلم تربیت میکنند .
 دانش سرای عالی دبیر برای دبیرستانها و دانش سرای مقدماتی آموزگار برای دبستانها
 تربیت میکند . استنادار مأمور وزارت کشور برای اداره کردن یک ناحیه ی وسیع
 از کشور ایرانست که شامل چندین ناحیه ی دیگر میشود . کلمه ی فرهنگ نیز که از دو
 جزء فارسی یعنی « فر » و « هنگ » ترکیب شده بجای « معارف » سابق انتخاب
 گردیده است .

توجیه ابیاتی از حافظ و بهار

بحث در باره‌ی چند لفظ خارجی و معنای واژه‌های کیهان ، جو
نوین ، مکفی هوله و اساتید .

آیا «ملاك» چند نوع تلفظ و چند معنی دارد؟

پرسش : سؤال این بود که خواهش میکنم معنی کلمه‌ی های کنفرانس ،
که‌مسیون و کنگره را بفرمایید ، بعضی‌ها کنگره را با سکون و بعضی با گاف فارسی
متحرك خوانده‌اند ، بفرمایید کدام يك درست است ؟

پاسخ : کلمه‌ی کنگره کلمه‌ی فرانسه است که وارد فارسی شده و باید گاف
وسط آن ساکن باشد و بمعنی اجتماع و انجمنی از آگاهان و دانشمندان برای
گفتگو و بحث در مسائل سیاسی و علمی و هنری و نظایر اینهاست و در ضمن در برخی
از کشورها مجلس شورای ملی و مجلس سنا را با هم کنگره میگویند . کلمه‌ی
کنفرانس هم دو معنی دارد یکی همانست که اخیرا در فارسی سخنرانی میگویند
یعنی مجلسی که تشکیل میشود برای آنکه کسی مطالب علمی را برای دیگران بیان بکند
و معنی دیگر آن اجتماع و انجمنی از عده‌ی معدودی برای بحث در مسائل سیاسی
و اجتماعی و از این قبیل است و در حقیقت کنگره‌ی کوچکی است . که‌مسیون اصطلاح
اداریست که چند نفر برای رسیدگی بکاری یا اتخاذ تصمیمی با هم می‌نشینند و
بحث میکنند .

پرسش : نوشته‌اند آیا معنی فضای کیهان همان فضای جو است یا نه ؟

پاسخ : اولاً این کلمه در اصل فارسی **گیهپان** است و نه **کیهان** و همان کلمه‌ایست که **جهپان** را هم از آن ساخته‌اند. جو لغت عربیست بمعنی هوا و **گیهپان** بمعنی تمام فضا نیست که کرات و ستارگان همه در آن واقع شده‌اند و جو یعنی هوای اطراف زمین، قسمتی از آنست. درین صورت جو جزء است و **گیهپان** کل، و چون آنچه ما بآن هوا می‌گوییم فقط قشر یا پرده‌ایست که دور زمین را گرفته است. آنچه را که بعد ازین قشر و پرده است میتوان **گیهپان** گفت باین ترتیب جایی که هوا نیست جو نیست و **گیهپان** است.

پرسش : آخرین پرسشی که کرده‌اند اینست : لطفاً بفرمایید بجای کلمه‌ی **بانک** میتوانیم کلمه‌ی دیگری بکار ببریم که همان معنی فارسی کلمه‌ی **بانک** را داشته باشد ؟

پاسخ : این کلمه‌ی **بانک** در بسیاری از زبانهای اروپایی هست و از آنجا وارد زبان فارسی شده، و چون حکم کلمه‌ی عمومی را در تمدن امروز پیدا کرده است بهتر اینست ما هم در فارسی آنرا بکار ببریم و در فکر کلمه‌ی دیگری نباشیم که هر چه باشد باز جعلی خواهد بود و باین خوبی ادای مقصود نخواهد کرد.

پرسش : یکی از دانش‌آموزان تهران پرسیده است آیا لغت **اساتید** که بعضی‌ها آنرا بحساب غلطهای مصطلح آورده و معتقدند که **اساتید** باید گفته شود بچه صورت درست است ؟ خواهشمندم نظر خودتان را بفرمایید ؟

پاسخ : **استاد** کلمه‌ی فارسیست و در زبان فارسی سابقاً قاعده این بوده - است که هر کلمه‌ای که در آخرش دال باشد و پیش از دال «الف» یا «و» یا «یا» باشد باید آنرا زال خواند^۱ مثلاً استاد در اصل **استاذ** و بنیاد در اصل **بنیاذ** و بود در اصل **پوذ** و نمود در اصل **نموذ** و خورشید در اصل **خورشید** و امید در اصل **امید** بوده است بهمین جهت استاد که وارد در زبان عربی شده آنرا استاذ تلفظ کرده‌اند و اساتید جمع بسته‌اند ولی در فارسی جمع استاد را **استادان** باید گفت و احتیاجی با سائید عربی نیست

و اگر کسی بخواهد حتماً جمع عربی آنرا بگوید باید اساتید بگویند زیرا که در عربی اساتید غلط است و در فارسی هم بطریق اولی درست نیست در فارسی امروز همه‌ی این ذالها را ما دال تلفظ میکنیم و آن تلفظ سابق از میان رفته است ولی چنانکه گفتم در عربی استاز و جمع آن اساتید است .

پرسش : نوشته‌اند : بنا بر قاعده‌ی زبان فارسی چسباندن صفت نو به علامت نسبی (ین) یا (واو و نون) غیر ممکن است زیرا منظور از افزودن علامت نسبی تبدیل اسم ب صفت است در این صورت لطفاً توضیح فرمایید کلمه‌ی نون درست است یا خیر ؟

پاسخ : کلمه‌ی نوین از قدیم در زبان فارسی بکار رفته و نظایر دیگری در زبان فارسی دارد چنانکه نوین را از نو ساخته‌اند دیرین را از دیر و زیرین را از زیر و بالایین را از بالا و برین را از بر بمعنی بالا و کهن را از که بمعنی کوچک و مهین را از مه بمعنی بزرگ و بهین را از به ساخته‌اند . در حقیقت کهن بمعنی کهنتر و مهین بمعنی مهتر و بهین بمعنی بهترست و مطابق این قاعده نوین هم باید بمعنی نوتر باشد و استعمال آن کاملاً درستست و بهیچ مانعی بر نمی‌خورد .

پرسش : نوشته‌اند لغت مکفی چنانکه اسم مفعول باشد آیا استعمال آن در جملاتی نظیر این جمله درست است یا نه (فلانی با حقوق مکفی استخدام شد) ؟

پاسخ : مکفی در لغت عرب بمعنی کسبست که روز را خوش بگذرانند و درین مورد که حالا در فارسی برخی استعمال می‌کنند در عربی نیامده است و بهتر اینست که درین مورد بمعنی کفاف دهنده کلمه‌ی کافی را استعمال بکنند که در عربی هم بهمین معنیست . در فارسی لغت بسیار خوبی برای این مقصود هست و آن کلمه‌ی بسنده است که کافی و کفایت کننده معنی میدهد و این کلمه‌ی بسنده از مصدر بسیدن می‌آید که از کلمه‌ی بس ساخته شده و بمعنی کفاف دادن و کافی بودنست و درین صورت میتوان از کلمات عربی صرف نظر کرد و اگر کسی نخواهد صرف نظر بکند «کافی» فصیح‌تر و بهتر از مکفی است .

پرسش : یکی از کارمندان دارایی کرمان نوشته است در بعضی کتب کلمه‌ی

هوله دستمال بزرگ پرزدار با «ح» حطی و در فرهنگ نو تالیف حسن عمید با «ه» هوز نوشته شده، آیا در اصل کدام یک صحیح ترست، استدعا دارم جواب مرحمت فرمایند.

پاسخ: هوله کلمه‌ی ترکیست و در زبان ترکی حای حطی نیست و حتماً باید با های هوز نوشت اما باید در نظر داشت که در فارسی یکی از معانی کلمه‌ی «دستار» همان چیز است که امروز بآن هوله میگویند و هولدی سر سفره را دستار خوان می‌گفتند.

پرسش: نامدایست از فردوس که ضمن آن نوشته‌اند: لطفأ بفرماید ملک بچه معنی و ملک بمعنی چیست؟

پاسخ: این کلمه در عربی باشکال مختلف خوانده میشود یعنی هم ملک Molok هم ملک Melk هم ملک Malek هم ملک Malak و هم ملک Molok. اما در فارسی ملک را بمعنی دارایی و چیزی که در مالکیت کسی باشد و دارای آن باشد بکار بردند و در حقیقت معنی دارایی میدهد و ملک را بمعنی کشور و مملکت استعمال میکنند و این امتیاز است که در فارسی برای دو معنی این کلمه قائل شده‌اند برای اینکه هر کدام را در مورد خاصی بکار ببرند.

پرسش: نامدایست از اسکو که ضمن آن سؤال کرده‌اند کلمات کاپ در جمله‌ای مثل کاپ پیروزی نصیب فلان دسته شد و متل (بضم میم و کسر تاء) چه معانی دارند و از کدام زبان وارد فارسی شده‌اند؟

پاسخ: کاپ در اصطلاح ورزش، کلمه‌ی انگلیسی است بمعنی انواع جوایز که در مسابقه‌های ورزشی به برنده یا به برندگان بدهند و متل اصطلاحیست که در امریکا در این اواخر وضع کرده‌اند در برابر هتل. هتل مهمان‌خانه‌ایست بزرگ و متل ساختمان کوچکیست دارای یک عده اطاق محدود که در سر راهها برای مختصر اقامت مسافران ساخته‌اند و وسایلی برای استراحت محدود دارد.

پرسش: نوشته‌اند در باره این شعر که ملک الشعراء بهار بمناسبت هفتصدمین سال تألیف گلستان ساخته است توضیح فرمایید:

دل ز باغ سخنت ورد کرامت بوید
 پیرو مسلک تو راه سلامت بوید
 دولت نام تو حاشا که تمامت جوید
 کاب گفتار تو دامان قیامت شوید

پاسخ : دل ز باغ کرمیت ورد کرامت بوید یعنی دل از باغ کرم تو وَرْدُ یعنی گل سرخ کرامت را بو میکند . پیرو مسلک تو راه سلامت بوید . یعنی کسی که پیروی از روش تو میکند در راه سلامت گام بر میدارد و می‌بوید . دولت نام تو حاشا که تمامت جوید . یعنی حاشا که دولت نام تو با آخر برسد و پایان بیابد و هر که از دولت نام تو برخوردار بشود تمامی ندارد . کاب گفتار تو دامان قیامت را می‌شوید و تا روز قیامت آب آن باقیست .

پرسش : نوشته‌اند این شعر حافظ را نیز معنی فرمایید :

سرکش مشو که چون شمع از غیرت بسوزد

دلبر که در کف او موم است سنگ خارا

پاسخ : یعنی در عشق سرکشی و نافرمانی نکن زیرا که دلبر و معشوقه که سنگ خارا یعنی سنگ سخت در کف او موم است و نرم میشود ترا مانند شمع از غیرت می‌سوزاند و سرا پای ترا مشتعل میکند .

توجیه دو بیت از مثنوی مولوی

بحث درباره‌ی : عشق ، سقط ، خواربار ، خرمن ، مترجم

آئینه ، مرکبات ، فرسخ و فرسنگ

محل استعمال «است و هست» و شرح يك شعر

پرسش : نامه‌ایست از يك دوشیزه‌ی تهرانی که ضمن آن چهار سؤال کرده‌اند سؤال اولشان این است که شنیده‌ام می‌گویند کلمه‌ی **عشق** را با الف دیده‌ایم آیا درست است و اگر حقیقت دارد بفرمایید معنای آن چیست ؟

پاسخ : نه دوشیزه‌ی عزیز چنین کلمه‌ای نه در فارسی است نه در عربی. تنها در دشوارترست و اسبی که در دویدن بچپ و راست برود واسب درازواسبی که میان دست و پای آن گشاد باشد نیز معنی میدهد. در فارسی هم کلمه‌ی **أشُق** **oehog** هست که **أشه** و **أشترك** هم می‌گویند و **يك** نوع صمغ و سقزست که از گیاه خود روی می‌گیرند و بعضی‌ها هم **اشق** **Ochog** تلفظ میکنند و اینکه بشما گفته‌اند عشق با الف هم نوشته میشود بهیچ وجه درست نیست .

پرسش : نوشته‌اند کلمه‌ی **سَقَط** یعنی چه و برای چه نام مغازه‌های خواربار فروشی را می‌گویند سقط فروشی؟

پاسخ : سقط کلمه‌ی عربیست که اصلاً بمعنی چیز بی‌هوده و چیزیست که

سودی نداشته باشد و **کالای بی بهره**، بگمانم اینکه بدکانهایی که چیزهای خوراکی را میفروشدند سقط فروشی و بفروشندهی این چیزها سقط فروش گفته اند برای این است که هر چه میفروشدند خورده میشود و از میان میرود و دیگر در دکان نمیماند.

پرسش : نوشته‌اند کلمه‌ی **خوار بار** از چه چیز و چه حرفی گرفته شده است و مغازه خوار بار فروشی یعنی چه ؟

پاسخ : خوار بار کلمه‌ایست مرکب از دو جزء از **خوار** که از فعل خوردن می‌آید و بمعنی خوراك است و خوردنی و **بار** که از بار کردن و بار بستن می‌آید و خوار بار یعنی **کالای خوراکی** و خوردنی، چنانکه سبزی و میوه و مواد نباتی را هم تره بار میگویند و میوه‌ی خشک کرده را خشکبار میگویند.

پرسش : پرسیده‌اند **خرمن** صحیح است یا **خرمن**.

پاسخ : در فرهنگها هم **خرمن** ضبط کرده‌اند و هم **خرمن** می‌آید که **خرمن** بفتح درست تر باشد و جزء اول آن **خر** بمعنی درشت و **زرگست** که در کلمات دیگر مانند **خرگاه** و **خرگوش** و **خر بوزه** و **خرپا** هم آمده است.

پرسش : پرسیده‌اند در شعر :

دلی دیرم چو مرغ پا شکسته
همه گویند طاهر تار بنواز
چو کشتی بر لب دریا نشسته
صدا کی میدهد تار شکسته

بعضی‌ها عقیده دارند بجای **تار شکسته** می‌باید گفت **تار گسسته** یعنی تاری که سیمهای آن پاره شده باشد و صدایی نمیدهد خواهشمند است بفرمایید کدام یک صحیح است ؟

پاسخ : این دو بیتی با وجود آنکه در مصرع سوم تخلص **طاهر** آمده از بابا طاهر عریان نیست زیرا که زبان آن زبان بابا طاهر و **سبک** آن **سبک** او نیست. یا طاهر نام دیگری بجز بابا طاهر ساخته، یا این که خواسته‌اند آنرا به بابا طاهر به بندند و بنام او منتشر بکنند اما مصرع چهارم حتما صدا کی میدهد **تار گسسته** درست است زیرا که **تار** اصلا در لغت بمعنی **ریسمان** و **نخ** و چیزهای مانند آنست.

که باره میشود، و شکسته در باره‌ی آنها نمیتوان گفت. شکستن بمعنی از هم جدا شدن اجزای چیزهای سخت مانند سنگ و شیشه و نظایر اینهاست و در باره‌ی اقسام نخ و ریسمان و تار حتماً باید آگسند گفت، علاوه بر نظریات و فیدهم، آگسند از شکسته صحیح تر است.

پرسش : نامداست که ضمن آن چهار سؤال کرده‌اند سؤال اول اینستکه : در دوران دبیرستان دبیر انگلیسی ما بکسی که آثاری ترجمه میکند مترجم Motarrajem (بتشددراء) میگوید، من از چندین نفر راجع باین لغت پرسیدم و جوابهای ضد و نقیض شنیدم تا اینکه ضمن کوشش کردن برنامدی سودمند در مکتب استاد، آن استاد را موثق ترین مقام دانستدماً لطفاً در باره‌ی این لغت توضیحاتی بفرمایید.

پاسخ : این کلمه در اصل زبان تازی مترجم و صفتی است که برای زبان میاورند و اصلاً بمعنی فصیح و گویاست و لسان مترجم بمعنی زبان فصیح و گویا در فارسی این کلمه را برای کسی که از زبانی بزبان دیگر نقل میکند و ترجمه میکند و در فارسی فصیح بآن گزارنده میگویند، بکار برده‌اند و مترجم که از مصدر ترجم (باب تفعّل) Tarajjom باشد در عربی نیامده است.

پرسش : نوشته‌اند: آئینه صحیح است یا آینه و در صورتی که هر دو صحیح است کدام بهتر است؟

پاسخ : آئینه با همزه درست نیست زیرا که در زبان فارسی الف همزه وجود ندارد اصل این کلمه با دو یا یعنی آینه است و مخفف آن میشود آینه که یای دوم را حذف کرده‌اند اصل کلمه آ بگینه بوده که اصلاً بمعنی شیشه یعنی آبگونه و مانند آب است و رنگ آبر دارد و بمرور زمان آ بگینه آینه شده است بقیاس کلمدی آئین که آنهم آیین است با دو یا نه آئین باهمزه.

پرسش : نوشته‌اند دو کلمدی « است » و « هست » را بعضی وقتها که در جمله بکار میبرند الف است و ه هست را می‌اندازند، مانند بهتر است یا بهتر هست که مینویسند بهتر است . بفرمایید « الف و ه » است و هست را بنویسیم بهتر است یا بنویسیم؟

پاسخ : است و هست دو کلمه‌ی مختلف است در روز اول یکی بوده اما حالا دو مورد دارد « است » حالت را نشان می‌دهد . این که می‌گویند برگ سبزست یعنی حالت سبزی دارد و فلان کس پیرست یعنی در حال پیرست اما « هست » از مصدر هستن آمده که معنی موجود بودن و وجود داشتن را می‌دهد چنانکه هست و نیست یعنی موجود و معدوم، وهستی یعنی وجود. وقتی که می‌گویند فلانی در خانه هست یعنی در خانه وجود دارد و کتاب روی میز هست یعنی کتاب در روی میز موجود است درین صورت **ه** اول آنرا نمی‌توان حذف کرد اما الف است همیشه در ترکیب ساقط می‌شود و از میان می‌رود و خوانده نمی‌شود و بهترست بجای آنکه بنویسند « برگ سبز است » و فلان کس « پیر است » « سبزست و پیرست » نوشته شود و این که بکودکان نوآموز یاد داده‌اند بگویند « ایران وطن عزیز ما است » غلط است زیرا که الف است را باید انداخت و گفت ایران وطن عزیز ماست، و خانه‌ی مادر فلان جاست نه آنکه بگویند خانه‌ی ما در فلان جاست . ناچار در نوشتن الف است را باید نوشت و **ه** هست را باید نوشت و باید تفاوت در میان است و هست گذاشت و یکی را بجای دیگری بکار نبرد .

پرسش : نوشته‌اند خوار بتنهایی بمعنی ذلیل است ولی هنگامی که **خوار بار** بنویسیم معنی دیگر می‌دهد آیا این لغت جدید اصل و پایه‌ای دارد و چنانکه بر پایه‌ای استوار نیست می‌شود آنرا **خار بار** (بی‌واو) نوشت ؟

پاسخ : در همین بخش در پاسخ یکی از شنوندگان رادیو ایران گفتم^۱ که خوار بار از دو کلمه‌ی خوار و بار از فعل خوردن گرفته شده‌است. مثل خون خوار و غم-خوار و روزی خوار، و درین صورت بی‌واو نمی‌توان نوشت و از خوار بمعنی ذلیل نیست .

پرسش : نامه‌ایست که گویا از شهرری نوشته‌اند و دوسؤال دارند سؤال اول اینست که چرا پرتقال، لیمو، نارنگی و نارنج را **هرکبات** می‌گویند ؟

پاسخ : این اصطلاح تازه است و در کتابها نیست پیدا است که جمع مرکب

عربیست ، اما دلیل اطلاق آن به این میوه‌ها روشن نیست .

پرسش : پرسیده‌اند فرسخ صحیح است یا فرسنگک ؟

پاسخ : فرسخ کلمه‌ی عربیست که گویا از فارسی گرفته باشند و شاید فرسنگ فارسی را معرب کرده فرسنگ گفته‌اند و بعد بواسطه‌ی شباهت خطی فرسنگ را فرسخ نوشته‌اند و فرسنگ فارسی را هم از پاراسنگ یونانی گرفته‌اند، نه اینکه از خود سنگ ساخته باشند .

پرسش : نامه‌ایست از خرمشهر که ضمن آن نوشته‌اند چندی قبل^۱ معنای شعرهای زیر را در برنامه‌ی مکتب استاد فرمودید اما بنظر من معنای آنها ضدو نقیض است :

سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان بگشت و مردم شد
عاقبت گرگ زاده گرگ شود گر چه با آدمی بزرگ شود

پاسخ : اولاً در بیت اول پی نیکان بگشت و مردم شد نیست و پی نیکان گرفت و مردم شد باید باشد ثانیاً این دو شعر دنبال هم نیست و از دو جای گلستانست شعراول ازین قطعه است :

پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد
سگ اصحاب کهف روزی چند بی نیکان گرفت و مردم شد

و این دو مطلب اشاره بداستان نوح در تاریخ پیغمبرانست که پسر نوح با بدان همنشین شد و صفت پیامبرزادگی ازو سلب شد اما اصحاب کهف که بغاری پناه برده بودند و سگی را باخود برده بودند سگ از ایشان پاسبانی کرد و ایشان را از خطر نجات داد و چون بانیکان محشور شد و از ایشان پیروی کرد از حالت حیوانی خارج شد و مانند انسان و مردم شد یعنی خوبی که با بدان بنشیند بد می‌شود و بدی که بانیکان محشور شود نیک میشود شعردوم :

عاقبت گرگ زاده گرگ شود گر چه با آدمی بزرگ شود

در مورد دیگر آمده است و مقصود اینست که طبیعت جانوران اگر هم آدمیان

۱- لطفاً به دو صفحه‌ی ۷۸ و ۷۹ مراجعه فرمایید .

آنها را تربیت بکنند تغییر نمی کند و بهمان حالت حیوانی باقی می مانند اگر مقصود سؤال کنند اینست که چرا يك جا سعدی می گوید که سگ که بانیکان محشور شد مردم می شود و جای دیگر می گوید گرگ زاده را اگر آدمی زادگان بزرگ بکنند باز گرگ می شود؟ دلیلش اینست که سگ قابل تربیت شدن و رام شدن هست و گرگ قابل تربیت شدن و رام شدن نیست.

پرسش : نامه ایست از تهران که نوشته اند سؤال مربوط باین ابیات از مثنوی مولانا جلال الدین رومیست که در جلد دوم صفحه ۲۳ از کتاب مثنوی این طور می فرماید :

چون ز رویش مرتضی شد در فشان	گشت او شیرخدا در مرج جان
روشن از رویش چو سبطین آمدند	عرش را درین و قرطین آمدند

مقصودم توجیه کلمات است که آن استاد عالیقدر بیان خواهند فرمود.

پاسخ : این دو شعر مربوطست بتلقین حضرت رسول بحضرت امیر وازو بحسین یعنی امام حسن و امام حسین و معنی آن اینست که چون مرتضی از روی پیغمبر در فشان شد در مرج جان یعنی در چراگاه یا چمنزار جان شیرخدا شد و اسدالله شد و چون سبطین ثنیه سبط یعنی نوه که مراد نوادگان پیغمبر حسن و حسین باشد از روی او روشن در عرش درین دو در یعنی دو مروارید و قرطین دو قرط یعنی دو گوشواره شدند.

توسعه ادبیاتی از سعادت‌الله رجب‌الدین باستانی

بحث درباره‌ی : واسطه‌های نقلیه ، فیس و افاده ، تکبیر مسخره و عاریه

املاء صحیح «بیماندیشید» و تلفظ کلمه‌ی یادگار

پرسش : نامه‌ایست از طهران دارای دو سؤال . سؤال اول اینست که آیا در

لغاتی مانند **یادگار و پادشاه** حرف **دال** با **کسره** یا با **جزم** ادا میشود ؟

پاسخ : درین هر دو کلمه **دال ساکن** است و حرکت ندارد یعنی **یادگار**

درستست نه **یادگار** ، زیرا که در اصل کلمه که **یاد** باشد **دال ساکن**ست چنانکه در

یاد بود نیز حرکت ندارد ، و همین طورست کلمه **پادشاه** .

پرسش : سؤال دوم اینست که در کلماتی نظیر **بیماندیشید** آیا باید الف نوشته

شود یا حذف گردد ؟

پاسخ : در این جا **الف** را نباید نوشت زیرا که اصل کلمه **بم‌اندیشید** بوده

و چون سنگین بوده **الف** را تبدیل بیا کرده‌اند و یای **بم‌اندیشید** جای **الف** را میگیرد و

درین صورت دیگر **الف** لازم نیست و نباید نوشت .

پرسش : نامه‌ایست از اصفهان طی آن نوشته‌اند لطفاً از جناب آقای استاد سعید

نفیسی سؤال بفرمائید آیا در فارسی لغتی داریم که معنی **عاریه** در فقه را بدهد ؟

موفقیت آن استاد بزرگوار و اداره‌ی آموزنده‌ی رادیوایران را خواستارم .

پاسخ : از احساسات نویسنده‌ی عزیز همدهی ما متشکریم اما متأسفانه برای

کلمه‌ی **عاریه** در فقه لفظ فارسی معادل نمی توان پیدا کرد زیرا که همدهی اصطلاحات

فقه را از زبان عرب گرفته‌اند .

پرسش : سئوالیست از یزد که نوشته‌اند محترماً خواهشمند است معنی ابیات زیر را توجیه بفرمایید :

شمع را باید از این خانه برون بردن و کشتن
تا که همسایه نداند که تو در خانه‌ی مایی
کشتن شمع چه حاجت بود از بیم رقیبان
پرتو روی تو گوید که تو در خانه‌ی مایی

منظور اینست که شمع را چرا از خانه برون ببرند و خاموش کنند مگر در خانه
نمیشود شمع را خاموش کرد ؟

پاسخ : اولاً این بیت دوم از سعدی نیست و در غزل معروف سعدی دست
برده‌اند و این شعر و بآن اضافه کرده‌اند زیرا که شاعر بزرگی مانند سعدی در غزل
پشت سرهم «خانه مایی» را تکرار نمیکند اما اینکه چرا شمع را باید از خانه
برون برد و خاموش کرد مگر نمیتوان در خانه خاموش کرد ؟ اولاً باید متوجه بود
که در زمان سعدی خانه این معنی امروز را نداشته و بجای اتاق امروز استعمال
میکردند چنانکه هنوز هم در ترکیبات آن معنی اتاق را دارد و مثل صندوق خانه و
ناهار خانه و گرم خانه و سرد خانه و نماز خانه که همه جا بمعنی اتاقست و آنچه
ما امروز خانه میگوییم در زمان سعدی «سرای» میگفتند پس شمع را از خانه
بیرون بردن و کشتن یعنی از اتاق بیرون بردن و این که از اتاق باید بیرون برد
برای اینست که شمعهای آن زمان مانند شمعهای گچی امروز نبوده که از اروپا
بایران آمده است . شمع ایران شمع پیه بوده و وقتی که آنرا خاموش میکردند
دود بسیاری میکرد و بوی پیه سوخته در اتاق می‌پیچید و مردم را ناراحت
میکرده بهمین جهت می‌بایست شمع را از خانه یعنی از اطاق بیرون ببرند و در آنجا
خاموش بکنند .

پرسش : نامه‌ایست از طهران که ضمن آن نوشته‌اند لطفاً معنی این شعر
را بفرمایید :

عقل اول راند بر عقل دوم ماهی از سر گنجد گرد دنی ز دم

در ضمن بفرمایید گنجه با فتوحی کاف فارسی صحیح است یا با ضم آن؟

پاسخ: عقل اول اصطلاح حکمت مشایران است یعنی حکمت یونان و

مقصودشان اول چیز است که از ذات خدا صادر شده است و مراد از عقل دوم

آن چیز است که انسان از راه تفکر و مراقبه بدست میآورد. در نظر مولانا در مثنوی

عقل دوم که از راه مراقبه فراهم میشود عقل اول را باطل میکند و عقل دوم بر عقل

اول ترجیح دارد چنانکه ماهی از سر گنجد میشود و نه از دم یعنی وقتی که میکنند

اول سر آن میکنند و بعد دم آن و در این صورت این کلمه را هم گنجد بفتح باید

خواند نه گنجه بضم زیرا که گنجه از فعل گنجدین و بهمان معنی گنجه است.

پرسش: نامه ایست از بابل ضمن آن سه سؤال کرده اند: سوال اولشان اینست

که در بعضی معابر تالوهای بی چشم میخورد که روی آنها نوشته شده «عبور و سائط

نقلیه» نمی دانم منظور از وسائل همان وسیله نقلیه میباشد یا خیر؟ اگر چنین است

چرا بجای وسیله کلمه‌ی وسائل بکار برده میشود؟

پاسخ: وسائل جمع واسطه است و در فارسی واسطه را بجای وسیله بمعنی چیزی

که با آن کاری را انجام بدهند گاهی استعمال کرده اند و بهمین جهت هم وسیله‌ی

نقلیه و وسائل نقلیه میتوان گفت و هم واسطه‌ی نقلیه و وسائل نقلیه و البته وسیله‌ی نقلیه

ساده تر و رایج تر از واسطه‌ی نقلیه است.

پرسش: نوشته اند کلمه‌ی مسخره آیا فارسیست یا عربی؟ اگر عربیست بجای

آن چه کلمه‌ای باید تلفظ نمود؟

.....

پاسخ: این کلمه‌ی مسخره از ریشدی سخر و سخر و سخر و سخر عربی آمده

اما عربها خود ازین ماده کلمه‌ی مسخره را استعمال نمیکنند و این کلمه مخصوص

زبان فارسیست و در فارسی بیشتر برای فاعل گفته میشود فالانی مسخره است یعنی

کسیست که این کار را میکند عمل فعل را در عربی سخریه و در فارسی تمسخر هم

گفته اند که در عربی استعمال نمیشود بجای آن در فارسی سد کلمه هست یکی

فسوس یکی لاغ و یکی ریشخند. کلمه‌ی فسوس و لاغ هر دو دیگر کهنه شده و ریشخند را حالا بیشتر بمعنی فریب استعمال میکنند، اما معنی حقیقی آن همان چیز است که حالا مسخره می‌گوییم.

پرسش : نوشته‌اند کلمه‌ی تکبر مسلماً عربیست آیا کلمه‌ی فیس و افاده را می‌توان بجای تکبر استعمال کرد یا خیر و کدام يك ازین دو کلمه بهترست که ادا گردد؟

پاسخ : بهترین کلمه در فارسی برای تکبر خودبینی است و افاده اصلاً کلمه‌ی عربیست بمعنی فایده رساندن و سود رساندن و در فارسی بمعنی اظهار فضیلت و برتری هم آمده و معنی تکبر ندارد. فیس کلمه‌ایست عامیانه که هرگز در کتاب نیامده و ریشه‌ی آنهم معلوم نیست و نمی‌توان آنرا در همه جا استعمال کرد.

پرسش : نامدایست از داراب که ضمن آن سؤالاتی کرده‌اند اول اینکه آیا کلمه‌ی عاتقی با تاء نقطه دار درستست یا طین؟

پاسخ : عاتقی با ت دو نقطه یا تای منقوط نداریم و با طای مالف هم از کلمه‌ی عاطف بمعنی مهربان و دارای عطف است.

پرسش : نوشته‌اند لطفاً معنی این شعر حافظ را توضیح فرمایید :

ترا ز کنگره‌ی عرش می‌زنند صفیر
ندانمت که درین دامگاه چه افتادست؟

پاسخ : مقصود حافظ ازین که - ترا ز کنگره‌ی عرش می‌زنند صفیر اینست که پس ازین زندگی روح با آسمان می‌رود و از کنگره‌ی عرش یعنی از بالای آسمان ترا بخود می‌خوانند ندانمت که درین دامگاه چه افتاده است یعنی نمی‌دانم درین دامگاه که مراد زندگی در روی زمین و گرفتاری آن مانند گرفتاری در دام است برای توجه پیش آمده است که چنین گرفتار شده‌ای؟

پرسش : نامه ایست از تهران که ضمن آن چند سؤال کرده‌اند اول اینست نوشته‌اند خواجه‌ی شیراز غزل دیگری دارد که مطلع آن می‌فرماید :

یاران حدیث سرو و گل و لاله می‌رود
وین بحث باثلاثه غساله می‌رود

تمنی دارد استاد بفرمایند منظور خواجه در مصراع دوم چیست ؟

پاسخ : اولاً یاران نیست و ساقیست یعنی ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود و مقصود اینست که در پای سرو و کنار گل و لاله نشسته‌اند ثانیاً ثلاثیهی **غساله** منظور سه جام یا سه جرعه‌ایست که ناشتا بخورند زیرا که معده را می‌شوید و چون سه جرعه یا سه جام است و معده را غسل می‌دهد آنرا ثلاثه غساله گفته‌اند .

پرسش : نوشته‌اند کلمه‌ایست بنام **صوب** که هـی گویند فلانکس بصوب مأموریت خود عزیزت کرد آیا این کلمه خود مصدر است و چنانچه نیست مصدر آن چیست ؟

پاسخ : صوب در عربی هم اسم است و هم مصدر اما این جا اسمست و یکی از معانی آن **قصد و آهنگ** است و صوب فلان جا را کردن یعنی قصد و آهنگ فلان جا را کردن و بصوب مأموریت عزیزت کردن یعنی آهنگ مأموریت خود را کردن و بآن مأموریت رفتن .

بحث در باره ی :

بسی ، کزین ، برای ، کت ، چمدان ، پرونده ، رفوزه ،
رنود ، دخانیات و حرکت «با» ی امر

بیابید از بکار بردن التیاض خارجی پرهیز کنیم (۱)

پرسش : نامدایست تا يك اندازه مفصل از يك معلم در فرهنگ نهند كه یازده
سؤال جالب کرده اند سؤال اولشان اینست : اگر بسیار از ریشه ی بسی است چرا با
فتح با مشهور نیست ؟

پاسخ : این سؤال بسیار جالبی است البته بسیار از بسی ساخته شده ولی يك
اصل در زبان فارسی هست و آن اینست كه چون تلفظ كسره و ضمه یعنی ا و ا آسان تر
از تلفظ فتحه یعنی آ بوده است فارسی زبانان در بیشتر جاها فتحه را تبدیل بكسره
و گاهی هم تبدیل بضمه کرده اند از جمله همین كلمه ی بسیارست كه ترجیح داده اند
بسیار بكسر با تلفظ بكنند و نه بسیار بفتح كه می بینید تا چه اندازه گفتن آن سنگین
است .

پرسش : پرسیده اند . مگر کزین و کش مخفف كه از ابن و كه اش نیست ؟
پس چرا غالباً آن را با كسر كاف نمیخوانند ؟

پاسخ : علت این كه مخفف كه از این را معمولاً كزین تلفظ می كنند و نه
كزین اینست كه حرکت از را رعایت کرده اند و نه حرکت كه را اما در مخفف

(۱) كلیه ی سؤالهای این برنامه ، از طرف آموزگاری از فرهنگ نهند طرح شده است .

که اش حتماً کش گفتن درست تر از کش گفتن است چنانکه که تو را هم باید
کت و که من هم باید کم تلفظ کرد چنانکه در جمع هم کمان و کتان و کشان
باید گفت.

پرسش : نوشته‌اند در افعال امر غالباً حرف اول را بعد از اضافه کردن باء
زینت ، ساکن تلفظ میکنند مانند **بِنُورٍ و بنوِیس** علت آنرا لطفاً توضیح فرمایید .

پاسخ : اولاً این که عادت شده است باین بایی که در اول فعل امر درمی آورند
بای زینت میگویند درست نیست زیرا که هیچ حرفی برای زینت بکلمه‌ای اضافه
نمیشود و انگهی زینت دادن کلمه چه معنی دارد این که این با را در اول فعل امر
می آورند برای اینست که در ضمن اول شخص فعل امر صورت مخفف و مختصر شده‌ی
اسم فاعل راهم دارد **شکن** هم امرست و هم مخفف کننده و **خور** هم فعل امرست و هم
مخفف خورنده و همین طور در همه افعال اول شخص فعل امر این حال را دارد برای
اینکه مسلم باشد که این کلمه فعل امرست و اسم فاعل نیست این با را در اول آن
اضافه میکنند و بجای **رو** می گویند **برو** و بجای **خور** می گویند **بخور** اما **بنگر** و
بنوِیس گفتن برخلاف قاعده است و بهتر اینست که بگویند **بنگر و بنوِیس و بشنو**
مگر در شعر که برای رعایت وزن شعر میتوان حرکتی را از میان برد مثلاً درین مصرع
(**بشنو** این نکته که خود را ز غم آزاده کنی) که اگر **بشنو** با کسر شین بخوانیم
وزن شعر خراب میشود اما برعکس درین مصرع **دور خوبی گذرانست نصیحت بشنو**
باید **بشنو** خواند نه **بشنو** .

پرسش : نوشته‌اند . همین باء زینت قاعده باید مکسور باشد ولی در افعالی
مثل **برو** قدری سنگین است . عقیده شما چیست ؟

پاسخ : اینکه در **برو** بای اول فعل را مضموم تلفظ میکنند برای رعایت
حرکت ضمه‌ی حرف دوم یعنی « ر » است و دو ضمه پشت سر هم گفتن آسان تر از
یک کسره و **یک** ضمه است و گرنه همانطوریکه نوشته‌اند درست تر آنست که **برو**
بگویند نه **برو** .

پرسش : نوشته‌اند «برای» کلمه‌ی بسیط است یا از بای اضافه و را ترکیب یافته ؟

پاسخ : یکی از موارد استعمال را در فارسی بجای همین کلمه‌ی برای - است. چنانکه می‌گویند : خدا را یعنی برای خدا و درین صورت اصل کلمه همان «را» بوده و در اول آن با اضافه کرده‌اند .

پرسش : نوشته‌اند الفاظ **شمت و بد** که مشترک بین فارسی و انگلیسی است آیا از فارسی داخل انگلیسی شده یا بالعکس و یا در اصل هم اشتراک داشته است ؟

پاسخ : کلمه‌ی **شمت** اصلاً انگلیسی است و درین اواخر از زبان انگلیسی وارد زبان فارسی شده ، ولی کلمه‌ی **بد** مشترک بین دو زبان است و از کلماتیست که فارسی و انگلیسی از یک ریشه‌ی مشترک گرفته‌اند .

پرسش : سؤال کرده‌اند **چمدان** کجایی است آیا فارسی است و از **چم ودان** پساوند مکانی درست شده یا اصلاً بسیط است و مربوط بزبان دیگر ؟

پاسخ : اصل کلمه حتماً **جامه دان** فارسیست که از زبان فارسی بروسی رفته و در روسی **چمدان** تلفظ کرده‌اند و در میان ما هم معمول شده و **جامه دان** گفتن البته بهترست .

پرسش : پرسیده‌اند **پرونده** چه نوع کلمه‌ایست و از کی و کجا داخل زبان شده ؟

پاسخ : اصل کلمه **بر بند و بر بند** مرکب از **بر** و **بستن** بمعنی **قنطاق بچه** است و چون **ب** به **پ** و **ب** بو او بدل می‌شود **پرونده** هم گفته‌اند و این کلمه رافرهنگستان ایران در موردی که حالا استعمال می‌شود تصویب کرده است .

پرسش : نوشته‌اند **رفوزه** از چه زبانی است و آیا بصورت مزبور صحیح است یا خیر ؟

پاسخ : **رفوزه** کلمه‌ی فرانسه است بمعنی رد شده و پذیرفته نشده و در صورتی که در فارسی میتوان رد شده گفت هیچ دلیلی ندارد **رفوزه** بگوییم .

پرسش : پرسیده‌اند استعمال الفاظی از قبیل **ممه‌پور** و **رنود** و مانند‌های آن را جایز می‌دانید ؟

پاسخ : بهیچ وجه زیرا کدمهر کلمه‌ی فارسیست و از آن ساختن اسم مفعول عربی بصورت **ممه‌پور** یعنی مهر کرده و مهر شده غلط فاحش است و همین طور **رنود** کلمه‌ی فارسیست و نمی‌توان آنرا **رنود** جمع بست چرا رندان نگویند ؟

پرسش : نوشته‌اند بعضی کلمات در تلفظ و رسم الخط عربی‌شان با فارسی مغایرت مثل **مالیات** و **دخانیات** و **هدیه** و **قفص** (با صاد) و **فهرس** که در سد کلمه‌ی اول در فارسی بتخفیف یاء مستعمل است و در مورد چهارم و پنجم همانطور که معمول است قفس با سین و فهرست با تاء تمت می‌نویسند تا نظر صائب استاد چه باشد ؟

پاسخ : البته در اصل زبان تازی باید **مالیات** و **دخانیات** و **هدیه** با تشدید یاء گفت . اما در فارسی همیشه از تشدید پرهیز کرده‌اند و ترجیح داده‌اند کلمه را مشدد تلفظ نکنند و بهمین جهت بعضی عقیده‌دارند که تشدید در فارسی نیست . کلمه‌ی **هدیه** هم اصل عربی آن حتماً **هدیه** است اما در فارسی از زمانهای قدیم این کلمه را **هدیه** بسکون دال خوانده‌اند حتی شعرای بزرگ در شعر بهمین صورت آورده‌اند . کلمه‌ی **قفص** در اصل زبان عرب با صادست اما در فارسی از زمانهای قدیم با سین نوشته‌اند و این املا رایج‌تر است کلمه‌ی **فهرست** بی تا و **فهرست** با تا هر دو در عربی هست و هر دو درستست و در فارسی بیشتر با تا نوشته‌اند .

پرسش : سؤال آخرشان اینست همان طور که خاطر عالی بکمال مستحضرت الفاظ و لغات بیگانه بویژه انگلیسی بسرعت بحریم زبان شیوای ما راه یافته و با این وضع فرجام اسف بارش قابل توضیح نیست درین موقع بحرانی که بیم تسلط زبان بیگانه بر زبان فارسی و اضمحلال زبان فردوسی و سعدی و نابود شدن اصالت ادبی ما می‌رود آیا استادان پر ارج و گرانمایه هیچ گونه احساس مسئولیتی نمیکنند ، و اگر احساس میکنند امتحان تصمیمی قاطع درین مورد لازم بنظر نمی‌رسد ؟

پاسخ: نکته‌ای که این آموزگار عزیز فرهنگ نه‌اوند در پایان نامه خود نوشته‌اند نکته‌ی بسیار مهم و اساسیست و من شخصاً از ایشان متشکرم که این موضوع را پیش کشیدند. البته این یکی از دشواریهای بسیار مهم امروزست که یا عده‌ای بواسطه‌ی نادانی و یا برای خود نمایی عمداً از استعمال کلمه‌ی فارسی که در برابر آن هیچ احتیاجی بلفظ اروپایی نیست خود داری میکنند و هنر و کمال خود را در آن میدانند که کلمه‌ی بیگانه را بزبان بیاورند اگر از راه جهل و نادانی باشد جای کمال تأسف و حسرت است که ایرانیان تا این اندازه از زبان خود بی اطلاع باشند که کلمات لازم درجده‌ی اول احتیاج را ندانند و اگر از راه خود نمایی باشد این کار از زشت‌ترین خودنمایی‌هاست، زیرا خود نمایی وقتی پسندیده و مجاز است که بِنفع انسان تمام میشود نه اینکه انسان را انگشت نما و مورد تمسخر بکند. در این زمینه چنانکه ایشان هم نوشته‌اند من مسئولیت را تنها متوجه استادان پر ارج و گرانمایه بگفته‌ی ایشان نمیدانم بلکه عقیده دارم که همه باید درین زمینه با هم متفق بشویم. البته استادان از راهنمایی‌های خود نباید دریغ بکنند و حتی آموزگاران در دبستان و دبیران هم در دبیرستان باید از روزهای اول پسران و دختران ایرانی را متوجه زشتی این کار بکنند و از بچگی بآنها بخوانند که در هیچ زبانی و در هیچ کشوری مردم این کار را نمیکند و این تیشه بریشه‌ی زبان و ملیت زدن است. از طرف دیگر بعقیده‌ی من همه از زن و مرد وظیفه دارند این کار را باندازه‌ای تقبیح بکنند و معایب آنرا بگویند که مردم بقباحث و معایب اساسی آن پی ببرند و بخودی خود از آن پرهیز کنند. بهترین راه اینست که هر کس بجای کلمه‌ی فارسی ساده‌ی معمولی يك کلمه‌ی خارجی مینویسد یا بزبان می‌آورد باید آن قدر او را تقبیح کرد که ازین کار پشیمان بشود و این عادت زشت را ترك بکند. امیدوارم این عقیده‌ی مرا هم میهنان عزیز پسندند و بآن عمل بکنند و این را از وظایف مهم و مقدس ایران دوستی و ایران-پرستی و ایرانی بودن خود بدانند.

بررسی يك بيت از حافظ

بحث درباره‌ی: پهلوی، زمانه، ورد، متهم، مثبت، وغوغ صاحب، قم،
ممهور، توران زمین، چین، جبرو جغرافیا

موارد استعمال افعال و صفتی و اسمهای مفعول فارسی

بحث درباره‌ی: گلشن و فلخن، خواجو و خواجو، نانوا، ناشتا، چاره، کاف تصغیر و مشابه آن

پرسش: نامه‌ایست از يك دوشیزه کارمند شرکت ملی نفت ایران که ضمن آن چند سؤال کرده‌اند سؤال اولشان اینست که کلمه‌ی پهلوی از کتاب تاریخ ارمنی که در قرن پنجم نوشته شده: «بار اول در صفحه ۲۴۱ اشاره می‌کند از عصر اشکانیان در قرن اول که نوشته شده ارش او بر مرا و پسرش ار تاشلی بتخت شاهی نشست، برادران او بودند سورنی پهلوی و کارنی پهلوی و خواهرش بود اسپاها پتی پهلوی» اینها از روی نام استان و شهرستان موسوم بودند. درین مورد مخصوص فکر میکنم پهلوی این معنی را میرساند که نسل پهلوی یعنی برادران شاه آیا این صحیح است؟

پاسخ: کلمه‌ی پهلوی در قدیم حتی بیش از دوره اشکانی اصطلاح جغرافیایی و نام دشت مرکزی ایران در میان کوهستانهای شمال و مغرب و جنوب بوده و شامل همان جایست که در دوره‌ی اسلامی مدتی بآن عراق عجم میگفتند. بهمین جهت هرچه منسوب باین ناحیه بوده بآن پهلوی گفته‌اند چنانکه زبان این ناحیه را هم پهلوی نام گذاشته‌اند و بخاندانهای مهم این ناحیه نیز همین عنوان را داده‌اند چنانکه بخاندان خود اشکانیان پهلوی میگفته‌اند و بجز آن دو خانواده مهم نیز در سرزمین پهلوی

بوده‌اند ، که بیکی **سورن پهلوی** و بدیگری **قارن پهلوی** یا **کارن پهلوی** می‌گفته‌اند که در ارمنی نام آنها را چنانکه شما گفتید سورنی پهلوی و کارنی پهلوی نوشته‌اند و اسپاهاپتی پهلوی همان خانواده‌ی اسپهبدان طبرستان بوده است که تا بعد از اسلام هم در آن ناحیه سلطنت کرده‌اند . درین صورت کلمه‌ی **پهلوی** یعنی **منسوب بسر زمین پهلوی** و از کلمه‌ی پهلوی ساخته نشده که بتوان آنرا بهلوی خواند .

پرسش : نوشته‌اند کلمه‌ی **زمانه** از مفهومیهای اولیه مثل آمدن و رفتن و خوردن است و عجیب است اگر ما ارمنیها که **ژاماناک** می‌گوییم این کلمه را از اعراب بگیریم . چون در عربی هم **من** باین کلمه بر خورد کرده‌ام آیا اعراب این کلمه را از زبان آریایی نگرفته‌اند ؟

پاسخ : درین زمینه کاملاً حق با ایشانست . کلمه‌ی **زمان** از کلمات اصیل فارسیست و اگر از زبان فارسی بزبان تازی نرفته باشد دست کم باید گفت **مشترک** در میان دو زبانست بهترین دلیل این که این کلمه فارسیست همان کلمه **زمانه** است و دیگر همان کلمه‌ی **ژاماناک** در ارمنی که بهمین معنیست و پیداست که کلمه اصل آریایی دارد که بزبان ارمنی رفته است و کلمات زبانهای سامی در زبان ارمنی وارد نشده‌اند .

پرسش : نوشته‌اند در ارمنی **روزراورد** می‌گوییم آیا این کلمه عربی هست یا آریایی ؟

پاسخ : کلمه‌ی **ورد** بهمین معنی گل سرخ در زبان پهلوی هم هست و الفاظ عربی بزبان پهلوی نرفته است و بودن این کلمه هم در پهلوی و هم در ارمنی دلالت دارد باین که کلمه آریاییست .

پرسش : نوشته‌اند کلماتی از قبیل **متهم و متهم و مثبت و مثبت** چه حالتیهای دارند ؟ اخیراً در رادیو این کلمه را **متهبت** تلفظ کردند آیا صحیح است ؟

پاسخ : **متهبت** با کسر سوم اسم فاعلست بمعنی اثبات کننده و **متهبت** با فتح سوم اسم مفعولست بمعنی اثبات شده . اگر بگویند **متهبت** این امر یعنی اثبات کننده‌ی

این امر و سبب اثبات امر میشود و اگر کار مثبت بگویند یعنی کاری که اثبات شده و این بسته بحالت آن کار است کاری که کسی برای ثابت کردن میکند کار مثبت است و کاری که ثابت شده باشد آنرا کار مثبت باید گفت. متهم با کسر «هاء» هم یعنی تهمت زنده و متهم با فتح آن یعنی تهمت زده شده و کسی که مورد تهمت قرار گرفته باشد.

پرسش: پرسیده‌اند در مدرسه بما یاد داده‌اند اگر بگوییم که «او خوراك خورده و از منزل بیرون رفت» اشتباه است و باید بگوییم «او خوراك خورده از منزل بیرون رفت» و یا «او خوراك خورد و از منزل بیرون رفت» ولی در بسیاری از ادبیات رسمی طور اول استعمال میشود. اگر اشتباه است و ناپسندیده چرا این قدر اصرار دارند اشتباه بیان کنند آیا نمیشود نویسنده‌ها را اصلاح کرد؟

پاسخ: همانطور که در مدرسه شما گفته بودند درستست زیرا اگر بگویند «او خوراك خورده از منزل بیرون رفت» دو جمله دنبال هم آورده‌اید و فعل هر دو جمله باید از يك زمان باشد در صورتیکه خورده اسم مفعولست و رفت ماضی مطلق و اگر خورده را هم فعل ماضی بگیریم باید بگوییم یا مخفف خورده است باید باشد و یا مخفف خورده بود و درین صورت یا جمله اینطوری میشود «او خوراك خورده است و از خانه بیرون رفت» و یا اینطور میشود «او خوراك خورده بود و از خانه بیرون رفت» و در هر دو صورت درست نیست، زیرا که خورده است و خورده بود يك نوع ماضی و بیرون رفت يك نوع ماضی دیگرست و حتماً باید افعال يك جمله از يك زمان باشند اما آنطور که در مدرسه شما گفته‌اند اگر بگویند «او خوراك خورد و از منزل بیرون رفت» کاملاً درستست زیرا که خورد و رفت هر دو از يك زمان است و یا اگر بگویند «خوراك خورده از منزل بیرون رفت» این هم درستست زیرا که دیگر خوراك خورده این جا فعل نیست و اسم مفعول هم نیست بلکه بجای صفت استعمال شده که آنرا فعل وصفی گویند و خوراك خورده بیرون رفت یعنی در حالی که خوراك خورده بود

مثل اینکه بگویند ایستاده بیرون رفت و بهمین لحاظ در دستور زبان گفته‌اند بعد از فعل وصفی نباید حرف «واو» ذکر شود که هم غلط و هم ناپسند است، حالا اگر بقول شما در بسیاری از ادبیات رسمی آنطور استعمال میکنند متأسفانه درست نیست و اینکه باز بقول شما چرا این قدر اصرار دارند اشتباه بیان کنند این ایراد کاملاً وارد است و امیدوارم کسانی که این اشتباه را میکنند از همین ایرادهای امثال شما عبرت بگیرند و متوجه باشند دیگر این غلط‌های فاحش را ترك کنند.

پرسش: نامه‌ایست که طی آن نوشته‌اند خواهشمند است اعلام فرماید کلمه **وغوغ صاحب** که از کتابهای مرحوم صادق هدایت نام گذاری شده به چه معنی تلقی میشود؟

پاسخ: **وغوغ** که میدانید کلمه‌ایست برای رساندن صدا یا بانك سگ **ساحاب** باسین تلفظ عامیانه‌ی **صاحب** باصا در عربی است. فروشندگان دوره گرد اسباب بازیها يك نوع بازیچه درست میکنند و می‌فروشند که عبارتست از دو گرده گل خشك شده که در میان آنها پیراهنی از کاغذ تا خورده چسبانده‌اند گرده بالایی منفذی دارد که زیر آن يك زبانه نازك از کاغذ چسبانده‌اند. وقتی که این دو گرده‌ی بالایی و پایینی را از هم دور میکنند هوا داخل پیراهن کاغذی میشود و وقتی که بهم نزدیک میکنند هوا بیرون میرود و هنگام داخل شدن و بیرون رفتن که هوا بآن زبانه‌ی نازك کاغذی بر می‌خورد صدایی از آن بیرون می‌آید شبیه صدای سگ و این فروشندگان اسم آنرا **وغوغ صاحب** گذاشته‌اند یعنی که این بازیچه صدای سگی را دارد که صاحب خود را صدا میکند و البته پیدا است که این تعبیر و این اصطلاح کاملاً عامیانه است.

پرسش: نامه‌ای است از قم که ضمن آن سؤال شده است اولاً بفرماید شهر **قم** از کجا آمده و کلمه‌ی **قم** یعنی چه آیا در قدیم اسم این شهر **قم** بوده است؟

پاسخ: این شهر در دوره‌ی اسلامی آباد شده و در اسناد پیش از آن اثری از

آن نیست بهمین جهت معلوم نیست اصل کلمه‌ی قم چه بوده اما این کلمه‌ی قم در نام رودخانه‌ی قمرود هم هست .

پرسش : در ثانی اظفاً بفرمایید که مهر چند نوع داریم و معنی هر کدام را بیان فرمایید .

پاسخ : گویا مقصودشان این است که این کلمه بچند شکل خوانده میشود ؟
اولاً مهر بکسر میم خوانده میشود و این لفظ فارسیست و دو معنی دارد یکی آفتاب که در ضمن نام فرشته‌ی آفتاب و نهم ماه هفتم و روز شانزدهم از هر ماه و دیگر بمعنی عشق و محبت و مهر بانی است .

ثانیاً مهر خوانده میشود و این کلمه عربی بمعنی کابین زن است .
ثالثاً مهر خوانده میشود و این کلمه فارسیست بمعنی شیئی که بر روی آن اسم کس یا علامت کسی را کنده باشند و بطوریکه در بر نامه‌ی قبل هم گفتم ، استعمال آن بصورت اسم مفعول عربی (مهپور) که مصطلح شده کاملاً غلط است .

پرسش : نوشته‌اند ثالثاً در شعر حافظ که میگوید :
از آن بدیر مغانم عزیز میدارند که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست
دیر مغان یعنی چه و این کلمه چرا درین شعر آمده است و منظور حافظ ازین شعر چیست ؟

پاسخ : دیر مغان یعنی عبادتگاه مغان که مراد روحانیان زردشتی باشند و دیر مغان آتشکده‌ی زردشتیانست که آتش را در آن همیشه نگاه میداشتند و نمیکذاشتند خاموش بشود و بآن احترام میکردند بهمین جهت حافظ میگوید این که مرا در دیر مغان عزیز میدارند برای اینست که آتشی که همیشه خاموش نمیشود و نیمیرد در دل دارم .

پرسش : نوشته‌اند رابعاً بفرمایید توران زمین کجاست و آیا این سرزمین هنوز هم وجود دارد ؟

پاسخ : توران زمین يك سرزمین افسانه‌ایست که تنها در داستانهای ملی ایران اسمی از آن هست و مراد جایست که در زمانهای بسیار قدیم و پیش از تاریخ گروهی که با ایرانیان دشمن بوده‌اند در آنجا زندگی می‌کرده‌اند و درین باب عقاید مختلف اظهار کرده‌اند که هنوز هیچکدام قطعی نیست .

پرسش : نوشته‌اند خامساً بفرماید **جِبْن** یعنی چه و این کلمه را من در شریعات خواندم و بمعنی آن پی نبرده‌ام .

پاسخ : **جِبْن** و **جِبْن** هر دو کلمه‌ی عربی و بترتیب بمعنی ترس و پنییر است .

پرسش : نوشته‌اند : سادساً بفرماید که در خانه درستست یا درب و این ب که باخر اضافه میشود چه نوع ب است ؟

پاسخ : البته در خانه درستست و نه درب خانه زیرا که درب عربی و بمعنی دروازه است و باخر آنهم جزو کلمه است .

پرسش : نوشته‌اند سابعاً بفرماید که **جِبْر** یعنی چه و این کلمه از کجا آمده است ، ثامناً بفرماید کلمه‌ی **جِغرافیا** یعنی چه و این کلمه هم از کجا آمده است ؟

پاسخ : **جِبْر** کلمه‌ی عربیست بمعنی نیکو کردن استخوان شکسته و ستم و در ضمن مختصر کلمه‌ی **جِبْر** و مقابله هم هست و کلمه **جِغرافیا** از یونانی گرفته شده و در زبان یونانی بمعنی شرح زمین و بهمین جهت این کلمه در زبانهای اروپایی هم هست .

پرسش : یکی از دانش آموزان دوره‌ی ادبی دارالفنون ضمن نامه‌ای سؤال کرده است :

کلمات روشن و گلشن و گلخن را بعضی از کتب دستور ، ترکیباتی از روش و گلخ و گلش دانسته و نون آخر آنها را جزو پساوند آورده‌اند آیا این گفته صحت دارد یا نه ؟

پاسخ : متأسفانه این مطاب درست نیست زیرا در فارسی ما روش و گلخ و گلش نداریم که نون در آخر آنها بیاورند و روشن و کاشن و گلخن بسازند در میان این سه کلمه تنها گلشن کلمدی مرکبست و آنرا هم از گل ساختند و گلشن یعنی **جای گل** و روشن و گلخن کلمدی جامد و بسیط است و مرکب نیست .

پرسش : سؤال دوم این نامه اینست که کلمات **خواجو** و **خواجه** که هر دو دارای علامت اسم مصغر هستند دارای يك معنی است آیا در اصل این دو کلمه **خواج** وجود داشته که اسم مصغر آنها بما رسیده ؟

پاسخ : تفاوتی در میان کلمه‌ی **خواجه** و **خواجوه**ست و آن اینست که **خواجه** کلمدی ادبی و فصیح زبان در یست و **خواجو** همان کلمه است در زبان محلی کرمان و او ای که در آخر آن هست همان واویست که در زبان محلی شیراز هم هست و در موقع انس و محبت میگویند مثل **پسرو** که نظیر **پسرك** در زبان ادبیست که در مقام محبت گفته میشود مانند این کلمه که مادر میگوید **پسرك عزیزم** و این کاف تصغیر نیست و **پسر كوچك** معنی نمیدهد درین صورت اصل کلمه **خواج** نبوده است که از آن **خواجه** و **خواجو** ساخته باشند و **خواجه** لفظ بسیط است و مرکب نیست .

پرسش : سؤال سوم اینست آیا میتوان **نانوا** و **پیشوا** را ترکیبی از نان و پیش دانست که با **وا** تشکیل یافته‌اند یا خود ، کلماتی مستقل بوده‌اند ؟

پاسخ : حتماً **نانوا** و **پیشوا** از نان و پیش ساخته شده و **وا** در این جا پسوندست و کلمه‌ی **نانوا** را گاهی **نانبا** باب نوشته‌اند .

پرسش : سؤال دیگر ایشان اینست که آیا کلمه‌ی **ناشتا** که بیشتر با صبح گفته میشود (صبح ناشتا) ترکیب است اگر ترکیب است چگونه ترکیبی است ؟

پاسخ : کلمه‌ی **ناشتا** اگر هم سابقاً در اصل ، مرکب بوده اکنون دیگر مرکب نیست و کلمه‌ی بسیط است اما ترکیب **صبح ناشتا** درست نیست زیرا که

ناشتا صفتی است برای کسی که در روز هنوز چیزی نخورده است و این صفت را نمیشود برای صبح آورد البته زنها میگویند صبح ناشتا ولی مقصودشان کیست که صبح چیزی نخورده است و آن شخص از صبح ، ناشتاست نه اینکه صبح ، خودش ناشتا باشد .

پرسش : سؤال دیگرشان اینست که برخی از کلمات مانند چاره و همواره که قید هستند پس از درآمدن نا در جلو آنها ه حذف میگردد علت چیست ؟

پاسخ : این ه حذف نمیشود زیرا که هم نا چاره درست است و هم نا چاره و هم ناهموار درستست و هم ناهمواره اصل کلمه چاره و همواره بوده و چاره مخفف چاره و همواره مخفف همواره است .

پرسش : سؤال دیگر اینست آیا کلمات كودك و كوچك و نارمك و بادامك اسامی مصغرند ؟

پاسخ : كودك مصغر نیست زیرا که ما كود باین معنی در فارسی نداریم که كودك مصغر آن باشد كوچك اصلاً تر کیست و اصل تر کی آن كوچوك است چنانکه در کتابهای قدیم هم در آغاز كوچوك مینوشته‌اند. نارمك پیداست که مصغرست اما معنی نازم معلوم نیست زیرا که در زبانهای امروز نمانده است و بادامك حتماً مصغر بادام است و پیداست روز اول نام جایی بوده که يك درخت بادام كوچك در آنجا بوده است.

پرسش : سؤال آخر نامه این است که بعضی از کتابهای دستور (ه - ه) تصغیر را له گویند مثل چغاله و بزغاله و توله آیا ه‌های آنها علامت مصغرست یا له آنها ؟

پاسخ : چغاله مصغر نیست زیرا که چغا یا چغال در فارسی نداریم توله هم همین حال را دارد زیرا که تو و تول در فارسی نیست تنها میماند بزغاله که حتماً از بساخته شده و غاله پسوندیست که برای تصغیر بکار رفته چنانکه در داسغاله آمده بمعنی داس كوچك اما این پسوند کم استعمال شده است .

پرسش : یکی از آموزگاران دبستانهای بروجرد سؤال کرده است آیا کلمات

پسین بمعنی بعد از ظهر **ایواره** بمعنی غروب **گپ** بمعنای بزرگ که بیشتر مردم حومدی بروجرد ادا میکنند درست است یا خیر ؟

پاسخ : البته **پسین** بمعنی بعد از ظهر کاملاً درستست و پیش از ظهر را هم پیشین میگویند چنانکه نماز صبح را نماز پیشین و نماز مغرب را نماز پسین گفته‌اند ایوار و ایواره هم درستست و بمعنی حرکت در اول شب در مقابل شکرگرت که حرکت اول روز معنی میدهد .

اما **گپ** بمعنی **بزرگ** از زبان محلی بروجرد باید باشد و در زبانهای دیگر ایران مخصوصاً در جنوب **گپ** بمعنی حرف و سخن است و **گپ زدن** یعنی حرف زدن و سخن گفتن^۱

پرسش : سؤال دیگر اینست که **سُخُن** با **خ** مضموم درست است یا مفتوح ؟
پاسخ : با **خ** مضموم زیرا که اصل آن **سَخُون** بوده و بهمین جهت شعرا همیشه **سُخُن** را با **شَمِهِن** و **بُن** و **شَمِن** قافیه میکنند .

پرسش : سؤال آخر اینست که ما بعضی اسمهای خارجی مانند **ماشین** ، **تلویزیون** و **تلگراف** و دیگر چیزها را با **ها** جمع می‌بندیم درست است ؟
پاسخ : البته درستست و حتماً در فارسی کلماتی را که از زبانهای خارجی میگیرند باید بها جمع ببندند جمع بستن بآن خیلی محدود و تقریباً منحصر بکلمات فارسیست و صفات عربی مانند حکیمان و طبیبان و عاشقان و نظایر آنها که برای انسان بیاورند ، مثلاً قدیمان یا جدیدان نمیتوان گفت .

پرسش : نامدایست از **یک خانم** که ضمن آن سؤال کرده‌اند آیا **گل سنبل** درستست یعنی با گذاردن ضمه بروی **سنبل** یا **سَنبَل** درست است و اگر این دو با یکدیگر فرق دارد پس مقصود از استعمال **سَنبَل** در **یک جمله** چیست ؟

پاسخ : اسم **گل** حتماً **سنبل** بضم سین است و **سَنبَل** لفظی است عامیانه برای سر هم بندی و کاری را درست پایان نرسانیدن چنانکه میگویند این کار را **سنبل** کرد ، یعنی درست و بدقت انجام نداد و سرسری کار را پایان رساند .

۱ - روح من برتر از آنست که آزرده شود خاصه از **گپ زدن** بیبده‌ی بی بصران

بررسی دو قطعه از سعدی

بحث درباره‌ی : بزاز ، موشك ، ساعت ، ملاح ، دستور ، سازمان ، سیناراما
بیوگرافی ، بیولوژی ، مجله ، پرگرام ، پلیس ، کمد ، گراوور ،
تراورس ، ارز ، هندسه ، استاندارد ، قاب ، دیپلمه و لیسانسیه

توجه الف و نون مسلمان و معنای درست ساربان

بادمجان ، بازنجان یا بادنجان کدام صحیح است ؟

پرنش : نامه‌ای از خرمشهر رسیده که ضمن آن نوشته‌اند بعضی از مردم بادمجان
را بازنجان میگویند و بعضی دیگر آنرا بادمجان بکار میبرند آیا از این دو کدام
یکی درستست ؟

پاسخ : متأسفانه نه بادمجان با میم درستست و نه بازنجان باز درست آن
بادنجان با دال و نونست زیرا که اصل کلمه با تنگان بوده و ت بدال بدل می‌شود و
گاف بجیم .

پرنش : نامه‌ای هم از تهران رسیده که طی آن نوشته‌اند معنی این دو بیت شیخ
سعدی و تناسبی که بین بیت اول و دوم می‌باشد بیان فرماید مورد تشکرست :

آن شنیدستم که در صحرای غور بار سالاری بیفتاد از ستور
گفت چشم تنگ دنیا دار را یا قناعت پر کند یا خاک گور

پاسخ : غور سرزمینی است کوهستانی میان وادی هیرمند و هرات که امروز
جزو افغانستان است و آنرا هزار داستان می‌نامند «بار سالار» در قدیم برئیس قافله
می‌گفتند که حافظ جان مسافران کاروان بود و کار پر مسئولیت و دشواری بود

پیداست که جانش اغلب در خطر بود که اگر دزد بقافلده می‌زد او را زودتر از همه می‌کشتند و ناچار این کار را برای مال دنیا میکرد و هنگامی که «پارسالار» از ستور افتاد و آسیب دید گفت چشم تنگ دنیا دار را یا قناعت باید پر کند و یا خاک کور یعنی بمیرد و زیر خاک برود تا برای مال دنیا چنین شغل خطرناکی را قبول نکند.

پرسش : نامه‌ی دیگری رسیده است از يك دانش آموز سنل ششم بهیچدی دبیرستان شمس خوی، سؤال اولشان اینست که اعلام بفرمائید آشنای سار را با مقایسه‌ی کلمه شتر بان و سار بان بمعنی شتر میشود استعمال کرد یا نه؟

پاسخ : سار اصلاً بهمان معنی کلمه‌ی شترست و سار بان یعنی شتر بان، ورود کی این آشنه را بهمین معنی شتر تنها درین شعر آورده است :

داشته‌ی آن تاجر دولت شعار **صد قطار سار اند زیر بار**
صد قطار سار یعنی صد قطار شتر

پرسش : سؤال دوم ایشان اینست که معنی کلمات بزاز ، موشك ، ساعت ، چیست؟

پاسخ : بزاز کلمه‌ی عربیست و در عربی بمعنی **جامه فروشت** اما در فارسی بمعنی **پارچه فروش** آمده است. موشك اصلاً يك نوع از آتش بازیست که قدری باروت را در کاغذ می‌بچسبند و فیلدای بآن می‌گذاشتند و آنرا بسر چوبی می‌بستند فیله را که آتش می‌زدند آنرا با دسته‌ی چوبی که داشت در هوا رها می‌کردند و در هوا باروت آتش می‌گرفت و حرکت می‌کرد این روزها این کلمه را برای نوعی از آلات سپهریما که در آسمان سیر می‌کنند بکار می‌برند. اما ساعت در عربی تنها بمعنی قسمتی از روز یا شب است که فارسی آن **پاس** است، و پاسی از شب رفت یعنی يك ساعت از شب گذشت و در ضمن در زبان فارسی بآلتی که اوقات شب و روز و ساعت و دقیقه و ثانیه را نشان می‌دهد نیز می‌گویند.

پرسش : نامه‌ای است از تهران که از خط و املا‌ی نویسنده‌ی آن پیداست هنوز خیلی جوان است و ضمن آن چند سؤال کرده‌اند، سؤال اولشان اینست تمنی دارم معنی این کلمه را که در مصرع دوم این شعرست بفرمائید :

چو دخلت نیست خرج آهسته تر کن که می گویند ملاحان سرودی
اگر باران بکوهستان نبارد بسالی دجله گردد خشک رودی
استاد محترم آیا کلمه‌ی **ملاحان** درین شعر همان معنی ناخدایان را می‌دهد و
مقصودشان از گفتن مصرع دوم این بیت اول چیست؟

پاسخ: مقصود سعدی ازین قطعه اینست که چون در آمد کم داری خرج کم تر
بکن و ملاحان سرودی دارند یعنی آوازی می‌خوانند و می‌گویند اگر در کوه باران
نبارد در يك سال رود دجله خشک میشود زیرا که آب رودخانه‌ها از بارانست که
در کوهها می‌بارد و بزمین جاری میشود و همانطور که اگر باران نبارد رودخانه خشک
می‌شود اگر هم کسی باندازدی در آمدش خرج نکند در می‌ماند، باری **ملاح** در عربی
بمعنی **کشتی بان** و در فارسی بمعنی هر کسیست که در کشتی کار میکند در صورتی
که ناخدا بمعنی فرماندهی کشتی و رئیس ملاحانست.

پرسش: سؤال دیگرشان اینست که کتابی در مدارس تدریس میشود نام آن
کتاب دستور زبان فارسیست خواهش دارم استاد بفرماید کلمه‌ی دستور که برای
آن کتاب نوشته شده چه معنی دارد؟

پاسخ: دستور کلمه فارسیست که معانی بسیار دارد و درین جا بمعنی روش و
تعیین اصول هر کاریست و دستور زبان فارسی یعنی کتابی که در آن درست نوشتن و
درست گفتن زبان فارسی را از روی قواعد یاد می‌دهند.

پرسش: پس از آن نوشته‌اند استاد محترم بفرماید کلمه **سازمان** يك کلمه‌ی
فارسیست یا نه اگر نیست بفرماید از کدام زبانست و معنی آن چیست؟

پاسخ: سازمان فارسیست و از فعل ساختن می‌آید در اصل یعنی روش ساختن
و طرز ساختن و حالا بمعنی **ترتیب اداره کردن** استعمال میشود.

پرسش: دیگر نوشته‌اند از استاد محترم تمنی دارم بفرماید آیا کلمه‌ی **سینا** را
از کلمه‌ی **سینما** گرفته شده یا نه؟

پاسخ: بلد از همان کلمه‌ی سینما ساخته شده نوع تازه ای از فیلم برداریست.
پرسش: پس از آن نوشته‌اند تمنی دارم بفرماید معنی کلمه‌های **بیوگرافی** و

بیولوژی چیست، زیرا برای کسانی که زبانهای انگلیسی فرانسه را میدانند این کلمات آسانست اما برای ما که زبانهای انگلیسی و فرانسه را نمی‌دانیم فهمش مشکل است.

پاسخ: اولاً امیدوارم که بزودی هر دو زبان را بخوبی یاد بگیرند زیرا برای دانستن علوم امروز دست کم یکی از آن دو لازمست و اگر هر دو را یاد بگیرند بیشتر بهره‌مند خواهند شد. اما **بیوگرافی** بمعنی شرح حال کسی است. من کلمه‌ی زیست‌نامه را برای آن در نظر گرفته‌ام بیولوژی را هم حالا زیست‌شناسی می‌گویند و خوب کلمه‌ایست سابقاً علم الحیات می‌گفتند و مقصود آن علم زندگی اجسام عالی یا اجسام جاندارست.

پرسش: سؤال دیگر اینست که از استاد خواهش دارم بفرمایید کلمه پول يك کلمه فارسیست یا نه، چندیست که می‌شنوم بجای کلمه‌ی پول کلمه‌ی ارز بکار می‌رود لطفاً بفرمایید کلمه ارز باعین و ض درست است یا با الف و ز؟

پاسخ: پول کلمه فارسی و اصلاً بمعنی فلس ماهیست که پولك هم می‌گویند و چون فلز را که سکه می‌زنند گرد می‌سازند و بشکل فلس ماهی در می‌آید بآن پول گفته‌اند ولی ارز یعنی پول خارجی و از فعل ارزیدن ساخته شده مانند ارزش و بهمین جهت با الف و ز باید نوشت.

پرسش: ضمناً نوشتداند: از استاد محترم تمنی دارم بفرمایید کلمه‌ی هندسه از چه زبانی می‌باشد و معنی آن چیست؟

پاسخ: کلمه هندسه اصلاً عربی و باصطلاح مصدر رباعی مجرد است و مهندس بمعنی کسیست که در موقع کندن قنات مقدار مجرای آنرا معین میکند، بعضی گفته‌اند که از کلمه‌ی اندازه‌ی فارسی ساخته شده و بگمانم درست گفته باشند، در فارسی هندسه بعلمی می‌گویند که اندازه‌گیری اشکال مختلف مانند دایره و مربع را معلوم می‌کند و در قدیم علم اعداد را هم هندسه می‌گفتند.

پرسش: سؤالهای دیگر ایشان اینست که لطفاً بفرمایید کلمه‌های مجله، پراگرام، پلیس، کمد، گراوور، تراورس و استاندار از چه زبانهایی هستند و معنی هر يك را بفرمایید؟

پاسخ: مجله کلمه‌ی عربیست بمعنی کتاب حکمت و کتاب بزرگ، در فارسی

رسانه ایستکه هفتدای يك باریا ماهی يك باریا دیرتر منتشر بشود **پروگرام** لغت فرانسه استکه حالا بر نامه می گویند و آن دستور هر کاریست که مرتبا باید بکنند پلیس کلمدی فرانسه است یعنی اداری شهربانی که وظیفه دارد نظم شهر را نگاه بدارد و مانع از جنایت و دزدی و کارهای نظیر آن بشود **کمد** کلمدی فرانسه است بمعنی قفسدای که کشورهای بزرگ دارد و لباس زیر را در آن می گذارند **گراوور** فرانسه است و ورقدای از فلزست که روی آن نقش انداخته اند و از روی آن چاپ می کنند **تراورس** کلمدی فرانسه است قطعه‌های چوب یا فلزست که در فواصل معین از عرض در زیر ریل‌های راه آهن می گذارند که ریل جا بجا نشود **استاندارد** کلمدی انگلیسی است بمعنی نموندی قانونی و معیار و مقیاس از هر چیز .

پرسش : سؤال دیگر اینست که نوشته‌اند کدام يك ازین کلمات درستست **بشقاب** یا **پشقاب** یا **قاب** که آن هم نوعی ظرف بزرگ تر از بشقاب یا پشقاب است اما بیشتر مردم بجای گفتن بشقاب به آن **دیس** می گویند خواهش دارم استاد بفرماید آیا بکار بردن کلمدی **دیس** بجای **قاب** درست است و چرا بقابی که عکس در آن می گذارند بآن ظرفی که بزرگ تر از بشقاب یا پشقابست هر دو را **قاب** می گویند ؟

پاسخ : **قاب** هم عربیست و هم ترکی ما آنچه در فارسی معمولست ترکیست و بمعنی غلاف و محفوظه‌ایست که در آن چیزی بگذارند و بهمین جهت **قاب** عکس می گویند و یا **قاب عینک** و نظایر اینها و چون ظرفی که در آن چیزی می خورند آنهم مانند محفوظه است بآن هم **قاب** گفتند اما **بشقاب** کلمه مرکب ترکیست از **بش** یعنی خالی و **قاب** و در حقیقت یعنی **قاب خالی** اما در فارسی بمعنی **قاب کوچک** بکار می رود و **بشقاب** با «باء» درستست نه **پشقاب** با «پ» **دیس** از دیش انگلیسی و بمعنی همان **قاب غذا خوری** است .

پرسش : سؤال آخرشان اینست که نوشته‌اند استاد محترم خواهش دارم بفرماید دو کلمدی **دیپلمه** و **لیسانسیه** از چند زبانهای است و آیا این دو کلمدهمان فارغ التحصیل است یا نه ؟

پاسخ : این هر دو کلمه فرانسه است **دیپلمه** دارای **دیپلم** و گواهی نامه در هر درجدهای

که باشد و در هر فنی که باشد و بهتر اینست که در فارسی بجای کلمدی دریامد که صفت و اسم مفعول است بگوییم **دیپلم دار** و اما کلمه ایسانسید یعنی دارای ایسانس و ایسانس گواهی نامه‌ی دوره‌ی اول دانشگاه پیش از دوره‌ی دکتر است و این هم صفت و اسم مفعولست و ضرر ندارد بجای ایسانسید بگوییم **دارای ایسانس** زیرا نه بهترست هر کلمه‌ای که از زبان خارجی می‌گیریم با آن مثل کلمه فارسی معامله بکنیم و مانند کلمات فارسی از آن صفت بسازیم نه آنکه هم اسم را بگیریم و هم صفت را.

پرسش : نامه دیگر رسیده از يك دوشیزه محصل سال چهارم ادبی از شوشتر که ضمن آن نوشتندند خواهشمندست تعیین فرمایید الف و نون کلمدی **مسلمان** دارای چه معنایی میباشد با اینکه اگر علامت جمع باشد لازم می‌آید استعمال آن مفرد جایز نباشد و اگر علامت صفت باشد احتیاج بآن نیست زیرا کلمدی **مسلم** دلالت بر همین معنی دارد.

پاسخ : **مسلمان** کلمه‌ایست مخصوص زبان فارسی و در عربی نیست و حتی از زبان فارسی بزبان اروپایی رفته و بهمین معنی تقریباً در همدی زبانهای اروپایی بکار می‌برند احتمال قوی میرود که اصل کلمدی **مسلمان** جمع فارسی **مسلم** بوده باشد و بعدها بعنوان کلمدی مفرد استعمال کرده زیرا بجز این نمی‌توان وجه دیگری برای این کلمه در نظر گرفت و این کلمه از قدیم بهمین شکل یعنی شکل **مسلمان** حتی در زبان فصحا و در شعر هم آمده و حتی **مسلمان**ی از آن ساختند مثل این ابیات از سعدی و حافظ :

بیری مال **مسلمان** و چو مالت ببرند بانگ و فریاد بر آری که **مسلمانی** نیست
 که **مسلمانی** از اینست که حافظ دارد وای اگر از پس امروز بود فردایی

بحث در باره‌ی یکی از ابیات دقیقی

آیات تلفظ و معانی صحیح این کلمات چیست :

افزارمند ، ابزارمند ، بهیار ، بهساز ، پادگان ، وجدان ، عنوان ، کمون ، رعایت ، مبادی ، معنی ، جولان ، احیاناً ، زناشوئی ، حسب و دهن ؟

پرسش : از کرمانشاه سؤال کرده‌اند کلمات افزارمند یا ابزارمند و بهیار و بهساز که اخیراً معمول شده و همچنین کلمه‌ی پادگان که بجای سربازخانه گفته میشود صحیح است یا خیر ؟

پاسخ : هر پنج کلمه صحیح است. افزارمند و ابزارمند از کلمه افزار یا ابزار ساخته شده و آن بمعنی وسیله است که با آن کاری را انجام بدهند و افزارمند یا ابزارمند یعنی صاحب آن آلت و بهیار از کلمه‌ی به و از کلمه‌ی یار و بمعنی کسیست که در بهبودی مردم یاری بکند یعنی وردست و کمک پزشک و جراح باشد، بهساز نیز از همین ماده‌ی «به» و «ساز» از مصدر ساختن آمد و بمعنی کسیست که چیزی را بهتر از دیگری بسازد اما پادگان بمعنی سربازخانه نیست و بمعنی مجموع افسران و سربازان يك سربازخانه است و در باره محل گفته نمیشود بلکه در باره افراد گفته میشود و از کلمه‌ی پاد ساخته شده بمعنی پاس و پاسبانی و نگهبانی .

پرسش : یکی از کارمندان بانک عمران و تعاون روستایی شعبه‌ی بجنورد نوشته‌است در مصرع اول شعر زیر آب گرم بفتح کاف صحیح است یا آب شرم

بضم آن و بجه دلیل و آیا زلفین است یا زرفین ؟

به آب گرم درماندست پایم چو در زرفین در انگشت ازهر

پاسخ : این شعر از دقیقی شاعر معروف قرن چهارمست در مصرع اول باید آب گرم خواند و گرم بفتح یا بضم بمعنی غم و اندوهست اما اگر آب گرم بخوانیم معنی شعر عوض میشود و در مقابل آب سرد معنی می‌دهد در صورتی که مقصود شاعر غم و غصه است که در آن گرفتار شده و مانند آنست که پای او در آب غم فرو رفته باشد . اما کلمه‌ای که در مصرع دوم هست باید آنرا زرفین خواند این کلمه با شکل مختلف در زبان فارسی آمده هم زرفین هم زرفین هم زورفین هم زولفین هم زوفرین و هم زلفین و آن حلقه ای بوده است آهنی که در پشت چهار چوب درها می‌گذاشتند و زنجیری را در آن داخل می‌کردند که در را نتوانند از بیرون باز کنند این کلمه هنوز در زبان مردم خراسان به همین معنی هست ولی آنها زلفی تلفظ می‌کنند و ازین جا پیدا است که بعد از « ز » « ر » باید باشد نه ف و اگر زرفین بود می‌بایست در زبان خراسان زرفلی بگویند . اما ازهر که نام او درین شعر آمده مردی می‌بوده است بنام ازهر بن یحیی از خاندان صدری صفاریان پادشاهان معروف سیستان و مرد شجاع و دلاوری بوده ولی برای پیشرفت کار خود و شاید برای آنکه دشمنانش او را چندان عاقل ندانند خود را نادان و جاهل نشان می‌داده از آن جمله روزی انگشت خود را در زرفین یعنی حلقه آهنی پشت در فرو برده بود و از بس فشار داده بود انگشتش ورم کرده بود و بیرون نمی‌آمد رفتند آهنگری را آوردند و تا حلقه را بسوهان از هم باز کرد و انگشت او بیرون آمد و بهمین جهت باو ازهر خرمی گفتند و نام او را بهمین عنوان مثل می‌زدند و مانند انگشت ازهر در زرفین در یعنی کسی بمیل خود و بدست خود کاری را بکند که در آن در بماند و چاره نداشته باشد و مقصود شاعر اینست که من خود پای خود را در آب گرم یعنی در میان غم و اندوه فرو برده‌ام و دیگر از آنجا بیرون نمی‌آید هم چنانکه « ازهر »

انگشت خود را در زرفین پشت فرو برده بود و دیگر نمی توانست بیرون بیاورد .
پرسش : نامه‌ی دیگریست از کرمانشاه که ضمن آن نوشته‌اند بطوری که در تاریخ ایران خوانده‌ایم نام اصلی شهرستان **همدان** ، **اکباتان** بوده چرا اکنون آنرا همدان می نامند و این لقب از چه تاریخ با آنجا نسبت داده شده ؟

پاسخ : این شهر را پادشاهان مادپیش از هخامنشیان ساخته بودند و پای تخت ایشان بود و نام آن بزبان مادها **هگمتانه** بوده است کلمه‌ی هگمتانه را یونانیان که شنیده‌اند بتلفظ زبان خودشان در آورده و **اکباتانه** نوشته‌اند و اروپاییان **اکباتان** را تلفظ کرده‌اند ولی در میان ایرانیان در دوره‌های بعد بهمدان بدل شده و بهمین جهت ایرانیان باید همدان بگویند و نه اکباتان .

پرسش : لطفاً توضیح فرمایید وجدان با کسر واو صحیح است یا وجدان با ضم واو ؟

پاسخ : این کلمه باین معنی **بازیافت و دریافت** در اصل عربی وجدان است و **وُجدان** جمع **وجید** بمعنی **زمین هموارست** ولی در فارسی **وُجدان** گفته‌اند و هم **وجدان** و البته **وُجدان** گفتن درست ترست .

پرسش : سؤال اینست که **عنوان** با کسر عین صحیح است یا ضم عین ؟
پاسخ : اصل کلمه در زبان عرب هم **عنوان** است و هم **عنوان** اما اخیراً در رادیو بیشتر با همان **ضم ع** ادا میکنند و تبعیت از آنهم عیبی ندارد .

پرسش : نامه‌ایست از طهران که ضمن آن دوازده سؤال کرده‌اند، سؤال اول اینست که **کهون** چه کلمه‌ایست فارسی یا عربی و معنای آن چیست و تلفظ آن کدام است ؟

پاسخ : این دو کلمه است یکی **کهون** در عربی بمعنی **پوشیدگی و پنهانی** است و کمین گاه، دیگر **کهون** است بفتح کاف و تشدید میم و آنهم عربیست بمعنی زیره که در فارسی **کرویا** هم بآن می گویند .

پرسش : سؤال دوم اینست که رعایت بفتح اول درست است یا رعایت بکسر یا رعایت بضم و قاعده‌ی کلی درباره‌ی لغات مشابه چیست ؟

پاسخ : در اصل عربی رعایت بکسر است و در فارسی هم همیشه رعایت گفته‌اند اما این نوع کلمات قاعده‌ی کلی ندارد.

پرسش : سؤال سوم اینست که مبادی آداب چه ترکیبی است آیا باضم میم است یا با فتح آن و معنی آن چیست ؟ و اینکه میگویند فلان کس مبادی آدابست صحیح است یا خیر ؟

پاسخ : حتماً بفتح میم و مبادی آداب باید گفت، مبادی جمع مبدأست و مبادی آداب یعنی کسی که مبدأ و اصل و ریشه آداب او خوب باشد و مبادی «بضم میم» اصلاً در لغت نیامده است و در این صورت مانعی ندارد بگویند که فلان کس مبادی آدابست .

پرسش : سؤال چهارم اینست که اعلی صحیح است یا اعلا و در مورد کلمات مشابه بچه طریق باید نوشت ؟

پاسخ : در اصل عربی همدی این کلمات را با یا می‌نویسند مثل اعلی و اجلی و ادنی و نظایر آنها اما در فارسی در بعضی جاها رعایت اصل را نکرده و برای آنکه کسی اعلی نخواند اعلا با الف نوشته‌اند و بهمین جهت در فارسی مجازست یای آخر کلمه‌ی عربی را که الف خوانده میشود الف بنویسند برای اینکه درست تلفظ بکنند مثل تمنا و تقاضا و نظایر آنها .

پرسش : سؤال پنجم اینست که عبارت بدین وسیله درست است یا باین وسیله ؟

پاسخ : هر دو صحیح است اما بدین فصیح‌تر از باین است زیرا که خواسته‌اند دو حرکت پشت سر هم نیاید و الف این را بدال بدل کرده‌اند مثل بدان بجای بان و بدو بجای باو و بدیشان بجای به ایشان .

پرسش : سؤال ششم اینست که جَوْلان صحیح است یا جَوْلان و این کلمه

فارسیست یا عربی ؟

پاسخ : جولان کلمه‌ی عربیست و اصل آن **جَوْلَان** (با فتح اول و ثانی) است اما در فارسی تلفظ بعضی ازین کلمات را برای اینکه دو حرکت فتحه دنبال هم نیاید تغییر داده‌اند چنانکه **حَیَوَان** را **حَیَوَان** تلفظ کرده‌اند و گاهی در شعر هم حیوان آورده‌اند و اگر حیوان را با دو حرکت بخوانید وزن شعر تغییر می‌کند.

پرسش : سؤال دیگر اینست که **احیاناً** درستست یا **احیاناً** و صحیح آن کدامست و معنی آن چیست؟

پاسخ : صحیح آن **احیاناً** است و احیان مصدرست بمعنی **درنگ کردن و مقیم شدن** و در فارسی **احیاناً** بمعنی اتفاقاً آمده و بمعنی گاه گاه و برخی از اوقات و این ترکیب باین معنی مخصوص زبان فارسیست.

پرسش : سؤال دیگر اینست که تلفظ درست کلمه‌ی «معنی» کدامست آیا باید گفت معنی یا معنی؟

پاسخ : البته در اصل زبان عربی این کلمه هم **معنا** خوانده میشود هم **معنی** با تشدید یا و در فارسی هم هر دو تلفظ درست است یعنی هم معنی و هم معنی **پرسش :** سؤال دیگر اینست که **زناشوئی** صحیح است یا **زناشوئی** (با فتح ز یا با کسر ز؟)

پاسخ : البته **زناشوئی** با فتح ز زیرا که این کلمه مرکبست از لفظ **زن و شوی** یعنی شوهر.

پرسش : سؤال دهم اینست که کاغذ را **وسیلہ‌ی پست** فرستادم یا **بوسیلہ پست** فرستادم کدام درست است؟

پاسخ : البته **بوسیلہ‌ی پست** زیرا که درین جایک «با» می‌خواهد که بآن **بای علت** میتوان گفت چنانکه باید گفت کاغذ را **بفلان کس دادم**.

پرسش : سؤال دیگر اینست که معنای مختلف کلمه‌ی **حسب** را بفرمایید.

پاسخ : این کلمه در عربی بدو شکل خوانده میشود یکی **حَسَب** بمعنی **بسنده** و کافی و دیگر **حَسَب** بمعنی **کفن و دفن کردن مرده** و دیگر **حَسَب** و **حَسَب** بمعنی

شمرده و در ضمن در فارسی بمعنی موافق و مطابق آمده و بر حسب یا بر حسب یعنی مطابق و موافق فلان و دیگر حسب بمعنی گوهر و نژاد مرد در مقابل نسب^۱.

پرسش : سؤال آخر اینست که دهن یا دهن چه تفاوتی دارد ؟

پاسخ : اگر مقصودتان کلمه‌ی عربی بمعنی روغن باشد باید دهن خواند. دهن

بمعنی نفاق است و دهن و دهن بمعنی باران و دهن نوعی از درختست که نوشته‌اند درندگان و جانوران وحشی را می‌کشند باید بمورد استعمال کلمه توجه کرد .

بررسی ابیاتی از خاقانی و نظامی

توضیح در باره‌ی : بندگان عالی ، اصفهان ، بابل ، حظیره و جور

شرح پسوند « گار » و حرف تخصیص و انحصار

پرسش : نامه‌ایست از تهران که ضمن آن پرسیده‌اند ، معنی جمله‌ی « خدمت بندگان عالی » که در بعضی نامه‌ها برای اشخاص بزرگ بعنوان احترام نوشته میشود چیست؟

پاسخ : این برای رعایت منتهای ادب و فروتنی است یعنی که طرف باندازدای بزرگست و مقام او بلندست که بخودش نامه‌ای نمی‌نویسند و خطاب نمی‌کنند بلکه ببندگان و خدمتگزاران او خطاب میکنند و نویسنده میخواهد خود را همدوش بندگان و خدمتگزاران او بکند .

پرسش : استاد محترم لطفاً معنی مصرع دوم این شعر را بیان فرماید که منظور از سایه‌ی خورشید چه میباشد ؟ :

شیرسگی داشت که چون پو گرفت سایه‌ی خورشید بر آهو گرفت

پاسخ : این شعر از مخزن الاسرار نظامی است شیر سگ یعنی سگ درنده مانند شیر ، پو گرفتن بمعنی براه افتادن و چون آهو از همه حیوانات تند تر میدود و مقصود نظامی درین جا تند دویدن سگ است میگوید که هر وقت میدوید از آهو که در دویدن از سایه‌ی خورشید پیش میافتد تند تر میرفت و مقصود ازین منتهای مبالغه در دویدن سگ است .

پرسش : نام‌های دیگری که رسیده از يك دوشیزه دانش‌آموز سال پنجم طبیعی است که ضمن آن سه سؤال کرده است. سؤال اولشان اینست که اسفهان بچه معنی و از کجا استنباط شده است ؟

پاسخ : اسفهان معرب کلمه‌ی اسپهان فارسیست که در اصل اسپاهان و سپاهان بوده جمع اسپاه و سپاه که هر دو يك کلمه است و بنظر می‌آید که اولین آبادی این شهر لشکرگاه و مرکز سپاه بوده بآن اسپاهان یا سپاهان گویند و عربها سین را بد صاد و پ آنرا به ب بدل کرده‌اند ، اما در حقیقت اسم شهر در قدیم اسپادان بوده است یعنی جای پرورش اسپ .

پرسش : سؤال دوم این دوشیزه اینست کلماتی چون خداوندگار و پروردگار ترکیبانشان چیست ؟

پاسخ : گمار در پایان این کلمات همانست که در جای دیگر گمر شده است مثل آهنگرو مسگر و دادگر. این پسوند را برای رساندن کار کسی استعمال کرده‌اند خداوندگار یعنی کسی که کارش خداوندی است یعنی صاحب چیز است و پروردگار آنکه می‌پرورد و خالق میکند و گاهی در يك مورد هم گار آمده و هم گمر مثل خدمت‌گار و خدمت‌گر جفا‌گار و جفا‌گر .

پرسش : سؤال آخر این دوشیزه اینست که آیا بابل فعلی از بابل قدیم گرفته شده یا نه ؟

پاسخ : چنانکه خودتان نوشته‌اید اسم شهر کنونی مازندران بابل (بضم سوم) است چنانکه رودی که از آنجا میگذرد نیز با بل و بابل کنارست و بابل (بکسر سوم) نام پایتخت قدیم کشور آسور یا آشور در عراق و بین‌النهرین امروزیست که حالا تنها خرابه‌هایی از آن باقی مانده و همان شهر است که کورش بزرگ شاهنشاه ایران آنرا گرفت و فتح آن معروفست و هیچ رابطه‌ای در میان این دو کلمه نیست .

پرسش : نام‌های دیگری که رسیده از يك دبیر ادبیات فارسیست که نوشته‌اند خواهشمند است در مورد کلمه‌ی حظیره از جناب استاد سعید نفیسی سؤال فرمایید که این کلمه که بنام آغل گوسفند در کتب دبیرستانی معنی شده و نیز در فرهنگ نفیسی

بمعنای جای خرما خشک کردن آمده، معانی دیگری نیز دارد یا نه؟ در ضمن در صورتی که این کلمه عربیست و آیا مشتقاتی دارد یا خیر؟

پاسخ: اصلاً این کلمه عربیست و بهمان معنیست که در عربی و فارسی ضبط کرده‌اند ولی در فارسی بهر محوطه‌ای که باصطلاح چهار دیواری باشد و درست باشد **حظیره** گویند و اصلاً در عربی از ریشه‌ی **حظر** است بمعنی منع و حظرة یعنی جایی که منع ورود دارد چنانکه **حظار** در عربی پناهگاه چوبی شتر و گوسفند و **حظار** یا **حظار** بمعنی دیوارست و کلمه‌ی **محظور** باطای مألّف بمعنی مانع از همین ریشه‌است^۱.

پرسش: یکی از دانش‌آموزان سال ششم طبیعی مها باد ضمن نامه‌ای دو سؤال کرده: یکی اینکه نوشته‌اند اجازه می‌خواهم یکی از نکات دستور زبان فارسی را که برای من حالت اشکالی بخود گرفته با شما در میان بگذارم شاید بدینوسیله برایم حل و فصل گردد. آن‌طور که من استنباط کرده‌ام جملاتی که به‌یاء نکره ختم می‌شوند نباید کلمه‌ی **یک** در اول داشته باشند مثلاً فکر می‌کنم جملات «**یک** کتاب قطوری» «**یک** شب تاریکی» «**یک** کوه پر برفی» و نظایر اینها غلط باشند و درست آنها **یک کتاب قطور** **یک شب تاریک**، **یک کوه پر برف** و **یک کتاب قطوری**، **شب تاریکی**، **کوه پر برفی** باشد چون وقتی **یاء** آخر جمله بجای **یک** می‌نشیند دیگر آوردن **یک** در ابتدای جمله لزومی ندارد و بالعکس با توجه باینکه این امر بیشتر در محاوره صورت می‌پذیرد نه در مکاتبه خواهشمندم در اینباره توضیحی بفرمایید.

پاسخ: البته کاملاً حق با شماست، کتابی خریدم یعنی **یک** کتاب خریدم، اما گاهی آنهم بندرت در شعر دیده شده است یا **را با یک باهم آورده‌اند** مثل این شعر معروف:

یکی دختری داشت خاقان چو ماه
کجا ماه دارد دو چشم سیاه

یادید موسی **یک** شبانی را براه... بهمین جهت حتماً همان‌طور که شما نوشته‌اید **یک** کتاب قطوری و **یک** شب تاریکی و **یک** کوه پر برفی درست نیست اما در ضمن باید متوجه بود که گاهی **یک** را با **یا باهم** آنهم فقط برای تخصیص و انحصار آورده‌اند مثل این شعر معروف سعدی:

یک امشبی که در آغوش شاهد شکر
گرم چو عود بر آتش نهند غم نخورم

یعنی تنها يك امشب و امشبى كه ديگر نخواهد آمد و منحصر خواهد بود .
پرسش : سؤال دوم ایشان اینست كه آیا از نظر دستوری کدام يك از دو كلمه
راحت و راحتی صحیح ترند ؟

پاسخ : چون در زبان فارسی كلمه راحتی ، هم بمعنی اسم آورده اند و هم
 بمعنی صفت اینست كه هر وقت خواسته اند كلمه راحتی را صفت بگیرند "یا" در آخر
 آن اضافه کرده اند مثلاً در جمله **راحت میکنم** كلمه راحتی اسم است و در جمله
این كار برای من راحت حالت صفت را پیدا میکند و اینست كه بیشتر عوام بجای
 راحت ندارم میگویند راحتی ندارم و البته اضافه نكردن **یا** بكلمه راحتی ترجیح
 دارد مگر در كلمه «راحتى» بمعنی كفش كه در خانه می‌وشند و با آن با راحت میشود .

پرسش : نامدی دیگری كه داریم از يك دانش آموز سال پنجم ریاضی دبیرستان
 شاهپور کرمانشاه است كه دو سؤال کرده اند : سؤال اول اینست كه يك بیت از شعر
 معروف خاقانی را بدو صورت دیدم :

هان ایدل عبرت بین از دیده عبر کن هان ایوان مداین را آینه عبرت دان
 هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان

متمنی است بفرماید عبر درست است یا نظر و در اصل شعر کدام يك آمده ؟

پاسخ : عبر در عربی بمعنی عبرت نیامده و بلکه جمع عبرتست و اصلاً عبرت
 در فارسی همیشه با **گرفت** صرف شده و **عبرت گرفت** گفته اند نه **عبرت کردن** و
 دیگر آنكه از دیده یا چشم نمیتوان عبرت کرد چون با چشم فقط می بینند و نظر
 میکنند پس بهتر است بگوییم از دیده نظر کن هان .

پرسش : سؤال دوم این نامه اینست كه خواهشمندست بفرماید آیا میتوان
 كلمه **جور** را بجای نوع و قسم در مكانبات بكار برد ؟

پاسخ : كلمه جور در همه ای ایران بهمین معنی نوع و قسم بكار میرود و در
 استعمال آن ضرری نمی بینم منتهی این كلمه ادبی نیست یعنی در كتاب و شعر نیامده
 و در زبان ادبی بجای آن **گون** و **گونه** استعمال شده است و در نوشتن باید گون و
 گونه را ترجیح داد .

تلفظ صحیح «مهمستی»

بحث درباره‌ی : جان و روان ، مجارستان ، حرف اضافه‌ی « با » و « می » استمراری

بررسی يك بيت و فرق تركيب بند و ترجیح بند

پرسش :^۱ استاد محترم . آیا حرف اضافه‌ی به را با اول کلمات باید چسباند یا نه عقیده‌ی استاد در این زمینه چیست ؟

پاسخ : این به دو حالت دارد اگر در اول فعل امر در بیاید حتماً باید چسباند مثل بمین ، بشنو ، بگو ، برو ، بخور که اگر جدا بنویسند درست نیست و در کتابهای قدیم همیشه چسبانده‌اند، در ضمن به حرف اضافه است و درین مورد عقیده مختلف است . بعضی عقیده دارند باید جدا نوشت، برخی دیگر عقیده دارند که باید همه جا چسباند چنانکه در کتابهای خطی قدیم همیشه همین کار را کرده‌اند و من شخصاً با این عقیده موافقم زیرا این که به (ب و ه) می‌نویسند برای اینست که در خط امروز ما علامت کسره نداریم و اگر تنها «ب» بنویسیم هم ب خوانده می‌شود هم ب و هم بُ برای اینکه ب و بُ نخوانند در آخر آن «ه» نوشته اند و «ه» در این جا علامت کسره است و جانشین آنست چنانکه در موارد دیگر مانند که و چه و سه همین حالت را دارد و ما Keh و Ceh و Seh تلفظ نمی‌کنیم یعنی «ها» در آنها تلفظ نیست ناچار وقتی که کلمه‌ی دیگری دنبال به می‌آید دیگر آن ه که علامت

سؤالهای این بخش از طرف گویندگان رادیو ایران مطرح شده است .

کسره بوده است لزومی ندارد و بهتر اینست که حذف بکنیم زیرا که به بتنهایی يك کلمه مستقل نیست و حرف اضافه است. در مورد افعالیکه با الف شروع میشوند با چسبیدن ب، الف مبدل به یا میگردد مثل بینداخت و بیفتاد.

همین طور است کلمه‌ی نه که علامت نفی است که اگر جداگانه بنویسند در آخر آن ه می آورند ولی وقتی که بکلمه‌ی بعد متصل شد باید آنرا چسباند و ه را حذف کرد چه در فعل باشد مثل نکرد و نگفت و نشنید و چه در صفت مثل ندار و نفهم و ننشسته و نخورده. می دانید که در کتابهای قدیم با ه چه و که نیز همین معامله را کرده اند و چگونگی و چسان و چطور و نظایر آنها را بحذف ه نوشته اند نه اینکه چه گونه و چه سان و چه طور نوشته باشند و که نیز همین حال را دارد و کرا سرهم نوشتن بهتر از اینست که که را بنویسیم.

پرسش : این سؤال همکار عزیز، مرا بیاد نکته‌ی دیگری انداخت و آن در باره‌ی می است که در اول فعل می آورند مثل می گویم و می شنوم آیا بعقیده‌ی استاد باید جدا نوشت یا بکلمه بعد چسباند ؟

پاسخ : در مورد می و همی که آنهم مثل می سابقاً در اول فعل می آورده اند و معنی استمرار داشته است بهر دو شکل در کتابهای معتبر قدیم دیده شده است یعنی هم جدا نوشته اند و هم چسبانده اند ولی سلیقه من اینست که جدا بنویسند زیرا اگر مقید باشند بچسبانند گاهی در بعضی افعال سه چهار حرف را باید بهم چسباند و دنبال هم نوشت و نوشتن و حرکت دست را مشکل میکند مثل می بیند که م و ی و ب و ی و ن و د را باید با يك حرکت دست نوشت یا می پسندد که م و ی و پ و سین و نون و دال را باید بهم چسباند، اما در افعالی که اول آنها الف است مثل انداختن و افتادن و نظایر اینها وقتی که می آورند الف اول فعل را حذف میکنند و دینداخت و میفتاد می گویند نه می انداخت و می افتاد درین مورد باید می را بفعل چسباند.

پرسش : استاد اجازه بفرمایید در باره‌ی شعری که یکی از دوستان گفته است
سؤال می بکنم و آن این شعرست :

آخر ای خاتم جمشید سلیمان آثار گر فتد عکس تو بر لعل نگینم چه شود؟
خواهشمندم در باره‌ی مصرع اول این بیت توضیح بفرمایید .

پاسخ : در داستانهای ملی ما مَهْری برای جمشید قایل شده‌اند که داستانهای مختلف برای آن گفتداند و خواص خارق‌العاده‌ای برای آن قایل شده‌اند در ضمن در باره‌ی سلیمان پیغمبر هم گفته‌اند که او هم مَهْری داشت که خواص خارق‌العاده داشت و مقصود شاعر خطاب بمهر یا خاتم‌یست که آن را بمهر و خاتم جمشید تشبیه کرده و آثار آن را مانند همان مهر و خاتم سلیمان پیغمبر دانسته است .

پرسش : لطفاً بفرمایید چه تفاوتی در میان این دو کلمه‌ی **جان** و **روان** هست زیرا که ظاهر اینست که هر دو يك معنی دارند .

پاسخ : تفاوت خیلی دقیقی در معنی این دو کلمه هست و چنانکه از آثار بزرگان زبان فارسی برمی‌آید **روان** تنها در باره‌ی انسان گفته می‌شود و **جان** در باره‌ی همه‌ی موجودات زنده چنانکه بهمه‌ی حیوانات از درنده و چرنده و خزنده جانور جاندار گفته‌اند اما نمی‌توان مثلاً روانور و روان دار گفت و **روان مخصوص انسانیت** .

پرسش : استاد محترم اجازه بفرمایید يك سؤال تاریخی و جغرافیایی بکنم و آن اینست که این کشور اروپایی شرقی را اروپایان **هنگری** می‌گویند و ایرانیان معمولاً **مجارستان** می‌گویند علت این اختلاف چیست ؟

پاسخ : مردم این کشور بخودشان و نژادشان **مجیار** می‌گویند که بفارسی مجار شده است و مجارستان یعنی کشور مجارها چنانکه هندوستان یعنی کشور هندوها و عربستان یعنی کشور عربها و از قدیم در زبان فارسی معمول بوده است که **پسوندهای** را دنبال نام نژادها و ملت‌ها می‌آوردند و نام کشورشان قرار میدادند و در خود ایران هم لرستان و کردستان و غیره همین حال را دارد و «هنگری» لفظ اروپاییست .

پرسش : من هم يك سؤال تاریخی و ادبی دارم و آن اینست که نام شاعره‌ی معروف ایران را بعضی **مَهْرستی** برخی **مَهْرستی** بعضی **مَهْرستی** و بعضی **مَهْرستی** می‌گویند، کدام يك از این چهار وجه درستست چون این کلمه را درین اواخر نام دختران را هم گذاشته‌اند

و این اشکال پیش آمده است .

پاسخ : حتماً ضبط و تلفظ درست این کلمه مهستی Mehsati است مرکب از مه و سستی ، مه بمعنی بزرگ در مقابل که بمعنی کوچک است مثل بهتر بمعنی بزرگتر و کبتر بمعنی کوچکتر و سستی بمعنی خانم و بانوست و مهستی یعنی خانم بزرگ . کلمه‌ی سستی هم بتنهایی اسم زنان بوده است بهترین دلیل این که این اسم را باید مهستی خوانند این شعر معروف سنایی در حدیقه است که میگوید :

داشت زالی بروستای تگاو^۱ مهستی نام دختری و سه گاو

که در اینجا اگر غیر از آنچه گفتیم تلفظ کنند وزن شعر بکلی خراب می شود البته مهستی هم درست نیست زیرا که ماه خانم معنی میدهد و در اسامی اشخاص کلمه مه و که را بمعنی بزرگ و کوچک آورده اند و نه مه که مخفف ماه باشد و اینکه بعضی ها تصور می کنند باید مهستی خوانند بمعنی « ماه هستی » آنهم درست نیست .

پرسش : اجازه بفرمایید من هم يك سؤال ادبی دارم و آن اینست که در شعر

تفاوت میان ترکیب بند و ترجیع بند چیست ؟

پاسخ : ترکیب بند يك نوع از شعرست که هر بند آن مثل قصیده یا غزل مطلع دارد و تنها مصرع های دوم قافیه دارند و بعد از آنکه يك بند تمام شد يك بیت می آورند که هر دو مصرع آن يك قافیه دارند و در هر بند آن بیت را تغییر می دهند و بیت دیگر می آورند اما در ترجیع بند پس از هر بندی همان بیت را که در بند اول آورده اند تکرار می کنند مثل ترجیع بند معروف هاتف که پس از هر بندی این شعر تکرار می شود :

که یکی هست و نیست غیر از او وحده لا اله الا هو

۱ - تگاو - نام دهی بوده است نزدیک شهر گنجه .

((متواری)) و ((رهی))

بحث و بررسی درباره‌ی اشعاری از

سنائی، حافظ و فردوسی

پرسش: ^۱ استاد اخیر در جایی باین کلمه‌ی متواری برخورد و خواستم از استاد تلفظ صحیح و معنی آنرا بی‌رسم.

پاسخ: این کلمه عربیست و تلفظ آن در اصل عربی **مُتَوَارِي** است به معنی پوشیدن و پنهان و نهانی اما در فارسی مخصوصاً در شعر آنرا بیشتر **مُتَوَارِي** (باسکون دوم) تلفظ کرده‌اند که اگر **مُتَوَارِي** بخوانیم وزن شعر خراب میشود و حتی در شعر فارسی **مُتَوَارِيك** آورده‌اند به معنی خیلی محرمانه و خیلی پنهانی چنانکه در این رباعی منسوب بابوسعید ابوالخیر آمده است:

مهمان تو خواهم آمدن جانانا متواریک و، ز حاسدان پنهانا
خالی بکن این خانه و پس مهمان آ با ما کس را بخانه در منشانا
و مسعود سعد سلمان هم در مطلع قصیده‌ای میگوید:

دوش مُتَوَارِيك بوقت سحر اندر آمد بخانه آن دلبر

پس در فارسی ترجیح دارد که ما این کلمه را متواری تلفظ بکنیم.

پرسش: یکی از دوستان من در معنی این دو شعر سنائی در *سیرالعباد الی المعاد*

۱ - سئوالهای این برنامه و قسمت عمده‌ی برنامه‌های آینده بنقل قول، از طرف گویندگان رادیو ایران مطرح شده است.

اشکالی دارد و از من خواسته است از استاد معنی آنها را بپرسم و آن دو شعر اینست :

ای به از خاک و خاک را فراش ای مه از آب و آب را نقاش
ای بهنگام خوبی و زشتی سایق ابر و قاید کشتی

پاسخ : این دو شعر خطاب بهوا یا بادست . ای به از خاک و خاک را فراش یعنی بهتر از خاکی زیرا که هوا لطیف و خاک کثیف است و خاک را فراش اشاره باینست که باد در زمین فراشی میکند و گرد و غبار را از روی خاک میبرد . ای مه از آب و آب را نقاش یعنی مهتر و والاتر از آب هستی و در آب نقاشی میکنی و این اشاره بآنستکه وقتی که باد میوزد سطح آب چین میخورد و آب نقش می‌پذیرد مثل آنکه در روی آن نقاشی کرده باشند .

ای بهنگام خوبی و زشتی ، سایق ابر و قاید کشتی - سایق بمعنی سوق دهنده و راننده‌ی چهار پایانست و قاید بمعنی راننده و تربیت کننده‌ی ستورست و مقصود اینست که باد در موقع خوبی راننده‌ی ابرست و ابرها را جابجا میکند و در موقع زشتی یعنی در موقع خطر ، قاید کشتی یعنی راننده و راهنمای کشتی است .

پرسش : راستی استاد مدتی بود که میخواستم در باره‌ی این کلمه‌ی **هله** یا **هوله** سؤال کنم و فراموش میکردم بهر حال خواهش میکنم بفرمایید آیا این کلمه فارسی است و املاء آن چیست ؟

پاسخ : این کلمه فارسیست اما لفظ عامیانه است و در کتاب نیامده است و معمولاً در مورد چیزهای بیهوده و بی مصرف زائد بکار می‌آید و چون لفظ عربی نیست اگر کسی بخواهد بنویسد باید با های هوز بنویسد . در فارسی **هله** داریم بمعنی **حمله** و **هجوم** و **یورش** اما **هوله** نداریم و گمان نمیکنم این ترکیب **هله** و **هوله** را از همان کلمه‌ی **هله** بمعنی **هجوم** ساخته باشند .

پرسش : من هم سؤال دیگری در باره‌ی دو شعر حافظ دارم که هر دو از يك

غزل اوست یکی این شعرست :

عدو که منطق حافظ طمع کند در شعر همان حدیث هما و طریق خطاف است
و دیگر این شعر اوست :

حدیث مدعیان و خیال همکاران همان حکایت زر دوز و بوریا بافت

پاسخ : خطاف بمعنی چلچله و پرستوست و مقصود حافظ اینست که عدو یعنی دشمن و رقیب او که آرزوی آنرا دارد که منطق و زبان حافظ را در شعر داشته باشد داستان او همان داستان هما و خطاف یعنی پرستوست . هما در داستانهای ایرانی زیباترین و بزرگترین پرندگان است که خوشوقتی می آورد و فرهما یعنی فرهی آسمانی و توجه یزدانی و پرستو برعکس مرغ کوچکیست که کار از آن ساخته نیست و آواز نمی خواند و دشمن در مقابل حافظ مانند پرستو در مقابل هاست ، یعنی خیلی کوچکتر از اوست . اما شعر دوم که توجیه و تفسیر همان شعر بالاست و مقصود اینست هما نظور که بوریا باف و حصیر باف در مقابل زر دوز کم مایه است مدعیان و همکاران همین حال را دارند مدعیان بوریا بافند و همکاران زردوزند و مدعی بپای همکار نمیرسد . در ضمن این نکته را هم بگویم که ما شك داریم این غزل حافظ باشد زیرا که در نسخه های معتبر نیست و گویا از آن غزلیاتی باشد که از دیگر است و بحافظ بسته اند . پرسش : یکی از آشنایان هم بتوسط من ریشه ی کلمه ی رهی را پرسیده است پاسخ : فرهنگ نویسان این کلمه را هم بمعنی رونده ضبط کرده اند و هم بمعنی غلام و بنده و چاکر از این که رونده معنی میدهد می توان گفت از کلمه ی راه ساخته شده و اصل آن راهی بوده است که در زبان امروز هم هست و میگویند راهی شد یعنی رهسپار شد و روانه شد و شاید این که بمعنی بنده هم آمده است از این حیث باشد که هر کس بنده ی کسی هست بسوی او راهی و رهسپار میشود اما اصل کلمه ی راهی بمعنی رهی و بنده را تا کنون در جایی ندیده ام و گمان نمیکنم کلمه ی رهی بمعنی بنده از همان کلمه ی راه و ره ساخته شده باشد و اگر اینطور بود میبایست اصل آن که راهی بوده است بهمین معنی استعمال شده باشد . بیشتر بدان می ماند که این کلمه را از فعل رهیدن ساخته باشند .

پرسش : اجازه میفرمایید يك سؤال شعری دیگری بکنم ؛ اخیرا یکی میگفت

این شعر معروف اول شاهنامه را که همه جا اینطورست :

بنام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه بر نگذرد

غلط نوشتداند و غلط میخوانند و درست آن اینست :

بنام خدایی که مرغ خرد اگر پر بگیرد ازو نگذرد

درین باب چه میفرمایید ؟

پاسخ : والله میگویند ملا نصرالدین از يك طرف گوسفندی می دزدید و از طرف

دیگر قربانی میکرد و گوشت آنرا بمستحقان میداد باو گفتند این چه کاریست میکنی

گفت ثواب قربانی کردن و صدقه دادن گناه دزدیدن را جبران میکند و درین میان کلد

و پاچه برای خودم باقی میماند . داستان این شخص هم همینست که تصور میکند

ثواب خواندن شعر فردوسی گناه دست بردن در شعر او را جبران میکند و در این میان

مرغ و پر آن برای خودش میماند و نفعی از آن میبرد . بیچاره فردوسی که خود را

بمرغ پر داری تشبیه بکند و بگوید اگر پر بگیرد پهای خدا نمیرسد . بنابر این ،

شعر صحیح ، همان بیت اول است .

توضیح درباره‌ی کلمه‌ی «ارباب»
آیا در زبان فارسی کلمه‌ی «پیشه» وجود دارد؟
بررسی یکی از ابیات حافظ

پرسش : سؤال اول امروز اینست که شعری در گلستان سعدی هست که بعضی آنرا اینطور میخوانند :

هر بیشه گمان مبر که خالیست شاید که پلنگ خفته باشد
برخی دیگر اصرار دارند که اینطور باید خواند :
هرپیشه گمان مبر که خالیست شاید که پلنگ خفته باشد
بعقیده‌ی استاد کدام يك درست است ؟

پاسخ : البته بهمان شکلی که اول خواندید و مقصود سعدی اینست که گمان مبر هر بیشه‌ای خالیست و خطری در آن نیست شاید که پلنگی در آنجا خوابیده باشد کسانی که میگویند باید بیشه را «پیشه» و پلنگ را بصورت مضاف خواند متوجه چند عیب نیستند اولاً - ما در فارسی **پیشه** نداریم لکه‌های سفیدی که در نتیجه‌ی بیماری در پوست بدن انسان پیدا میشود آنرا **پیس** میگویند و نه **پیشه** و تازه **پیس** اسم آن بیماریست و نه اسم آن لکه‌های سفید. ثانیاً - لکه‌های **پیس** ، سفیدوخال ، سیاهست و هیچکس هرگز لکه‌ی سفید را باخال سیاه اشتباه نخواهد کرد؛ تا آنکه سعدی بگوید گمان مبر که هر **پیشه** خال هست . ثالثاً هیچ رابطه‌ای در میان لکه‌ی سفید **پیس** با **پلنگ** خفته بآن درشتی نیست و تازه **پلنگ** هم نه سفید مثل لکه‌ی **پیس** و نه سیاه مانند

خالست بلکه پوست آن زرد و خال خال برنگ قهوه‌ای تیره است و هرگز هیچ کس در دنیا لکه‌ی پیس و خال را بپلنگ تشبیه نکرده و هیچ را بطنای در میان بیماری پیس و خال سیاه و پلنگی که درجایی خوابیده باشد نیست .

پرسش : استاد اجازه میفرمایید بنده هم سئوالی بکنم و آن اینست که این روزها کلمه‌ی **ارباب ورعیت** چنانکه ملاحظه فرموده‌اید بواسطه‌ی اصلاحات ارضی خیلی بر سر زبانها هست . بعضی عقیده دارند این کلمه‌ی **ارباب** درست نیست و نباید استعمال کرد زیرا که میگویند جمع عربیست و معنی مفرد ندارد . اگر این نکته درست باشد بعقیده‌ی استاد چه کلمه‌ی فارسی را میتوان بجای آن استعمال کرد . ؟

پاسخ : البتد کلمه‌ی **ارباب** عربی و جمع **رب** است . **رب** در عربی معانی مختلف دارد معنی اصلی آن **خدا** و **پروردگارت** و در ضمن **پادشاه** و **منعم** و **مولی** و **سید** و **بزرگ** و **رئیس خانه** هم معنی میدهد . ما در فارسی امروز برای این کلمه بهمین معانی مختلف سه کلمه داریم یکی **خدا** یکی **خداوند** یکی **خداوندگار** . **خدا** امروز تنها بمعنی **اله** و **الله** عربی و **ایزد** و **یزدان** فارسی استعمال میشود ولی در قدیم بمعنی **شاه** و **صاحب** هم بوده است که حالا دو کلمه **خداوند** و **خداوندگار** را درین مورد بکار میبریم . مثلاً این کتاب شاهنامه‌ی امروز اسم آن در قدیم **خداینامه** بوده و **خدا** در این جا بمعنی **شاه** آمده است و در کلمه‌ی **کدخدا** کد یعنی آبادی و ساختمان و **خدا** یعنی **رئیس** و **سرور** چنانکه در کلمه‌ی **دهخدا** و **خانه خدا** نیز بهمین معنی آمده است . چون کلمه‌ی **رب** را دره فرد در زبان فارسی بمعنی **پروردگار** و **اله** و **الله** آورده‌اند در موردی که خواسته‌اند بمعنی **صاحب** و **مالک** و **خداوند** و **خداوندگار** بیاورند عمداً جمع آنرا استعمال کرده‌اند که اشتباهی رخ ندهد ولی این کلمه را در فارسی همیشه مفرد تلقی کرده‌اند و بهترین دلیل آن این شعر معروف حافظ است که

میگوید :

بر در ارباب بی مروت دنیا چند نشینی که خواجه کی زدر آید ؟

درین شعر این کلمه **حال مفرد** را دارد زیرا که در مصرع دوم **خواجه** که کلمه‌ی مفردست و درآید که فعل مفردست استعمال شده و حافظ ارباب بی مروت را بصورت مفرد آورده است و درین صورت هیچ مانعی ندارد که ما این کلمه را بحال مفرد استعمال بکنیم چنانکه در همین ترکیب ارباب و رعیت هم یعنی یکنفر در مقابل یکنفر و بهمین جهت گاهی ارباب را **اربابان** جمع بسته‌اند و کم کم این کلمه‌ی ارباب بمعنی صاحب ملک و خداوند و خداوندگار استعمال شده و وقتی که ارباب مطلق میگویند مقصود آن خداوند و خداوندگار ملک و صاحب ملک در مقابل رعیت یعنی کشاورز و دهقان بمعنی امروزست. ولی خداوند و خداوندگار لفظ مطلق و بمعنی مالک و صاحب هر چیزست و حتی در اسامی معنی، مانند خداوندان خرد یعنی صاحبان خرد و خردمندان. در قدیم خداوند تنها بمعنی همین کلمه‌ی ارباب بمعنی مالک در مقابل رعیت استعمال شده است چنانکه سعدی میگوید: **نه خداوند رعیت نه غلام شهریارم.**

پرسش: استاد اجازه بفرمایید معنی این شعر حافظ را که یکی از آشنایان خواسته است سؤال بکنم و آن این شعرست:

**بلبلی برگ گلی خوش رنگ در منقار داشت
و ندر آن برگ و نوا خوش ناله‌های زار داشت**

پاسخ: برگ در فارسی دو معنی دارد یکی همان **برگ درخت** و گیاه که از ساقه میروید و معمولاً در خزان میریزد و در بهار دوباره بجای آن سبز میشود و دیگر بمعنی **وسیله و سامان و لوازم** هر چیزست و برگ و نوا یعنی وسیله‌ی عیش و عشرت.

چون بلبلی از مرغانیست که مهاجرت میکند و در ایران تنها در فصل گل می‌آید و آواز میخواند. در شعر فارسی همیشه بلبلی را عاشق گل دانسته‌اند و عقیده دارند آوازی که در بهار میخواند بواسطه‌ی عشقیست که بگل دارد وقتی که گل را می‌بیند شاد و خرم میشود. مقصود حافظ هم از این شعر اینست که بلبلی برگ گل

خوش‌رنگی را بنوك منقار خود گرفته بود و ازین که این برگ گل را بدست آورده بود و بنوك خود گرفته بود و برگ و نوا یعنی وسیله‌ی عیش و عشرت بدست آورده بود ناله‌های زار میکرد که علامت عشق و دادگری آن بگل بود .

پرسش : استاد اجازه بفرما بیدیک سؤال کلی بکنم : اخیراً در مجلسی که عده‌ای از جوانان بودند صحبت ازین بود که کسی در ترجمه‌ی کتابی از زبان فرانسه این ترکیب ماه سرد را آورده بود . بعضی میگفتند درست نیست و بعضی میگفتند درستست کسانی که عقیده داشتند درستست میگفتند اگر درست نبود در زبان فرانسه بکار نمیبردند استاد در این زمینه چه میفرمایید ؟

پاسخ : این ترکیب در فرانسه هست . میگویند «مثل ماه سرد است» چنانکه در فارسی هم هست اینجا بمعنی بی‌علاقه و خون سرد در مقابل گرم و با حرارتست یعنی کسی که نسبت بهمه بی‌قیدست و در فارسی صفت سرد را برای ماه نیاورده‌اند و حتی ماه نامهربان هم نمیتوان گفت و اینکه در فرانسه این اصطلاح هست دلیل نیست که ما در فارسی هم این بدعت را بگذاریم .

حوزه یا حوضه ؟

بررسی دو رباعی از خیام و یک شعر از حافظ

و شرح « فانوس خیال »

تلفظ درست اسمهای فاعل درنده و برنده و توضیح تشدید در کلمات

پرسش : سؤال اول اینست که در باره‌ی مقدار زمینی که رودخانه ای آنرا مشروب میکند اختلافت برخی حوضه مینویسند و برخی حوزه کدامیک درست است و آیا کلمه‌ی فارسی برای ادای این مقصود داریم ؟

پاسخ : قطعاً باید «حوزه» نوشت ، در اصل عربی این کلمه بمعنی ناحیه است کسانی که با ضاد مینویسند تصور میکنند چون در این جا مراد از رودخانه و حوض بمعنی آبدان و آبگیر است باید با ضاد نوشت و حال آنکه از حوض عربی نه در فارسی و نه در عربی حوضه نمیتوان ساخت و مطابق هیچ قاعده‌ای درست نیست . در فارسی برای این مفهوم ما لفظ خیلی خوبی داریم و آن کلمه‌ی آبگیر است و برای مقدار زمینی که از رودی یا نهری مشروب میشود باید گفت آبگیر رودخانه یا آبگیر نهر و دیگر احتیاجی بکلمه‌ی عربی نیست که در املا‌ی آن در بمانیم .

پرسش : استاد اجازه بفرمایید معنی یکی از رباعیات عمر خیام را بپرسم و آن

این رباعیست :

فانوس خیال از او مثالی دانیم
ما چون صوریم کاندرو حیرانیم

این چرخ فلک که ما در او گردانیم
خورشید ، چراغ آن و عالم ، فانوس

پاسخ : فانوس خیال جد سینمای امروز است و آن فانوسی بوده است که در آن شمع روشن می‌گردد و روی شیشه‌هایی نقش‌هایی میکشیدند و آن شیشه‌های نقش‌دار را از جلو روشنایی شمع البته در تاریکی می‌گذارند و آن نقش روی شیشه بر دیوار یا پرده‌ی سفیدی می‌افتاد عیناً مثل سینماهای امروز و این همان چیزی بوده که در زبان فرانسه بآن *Lanterne magique* یا *ماژیک* می‌گویند و ظاهراً این اختراع را در چین کرده بودند و از چین بایران و اروپا رفتند است و همان اصول است که در پروژکسیون منتهی با برق بکار می‌برند، مقصود امام عمر خیام از این رباعی آنست که وضع انسان درین عالم و تصویری که انسان از این جهان میکند مانند فانوس خیال است که در آن عالم فانوسیست و خورشید چراغ آنست و مردم مانند صورت‌هایی هستند که در این فانوس گردان هستند یعنی *یک یک می‌آیند و می‌روند*.

پرسش : این سؤال مرا هم وادار کرد که معنی رباعی دیگری از خیام را برسم و آن اینست :

ما لعبتک انیم و فلک لعبت باز از روی حقیقتی نه از روی مجاز
بازیچه همی کنیم بر نطح وجود رفتیم بصندوق عدم *یک یک* باز

در مصرع اول در بعضی نسخه‌ها **لعبتک** نوشته‌اند و در برخی دیگر **لعبتگان** بفرماید کدام درست است؟

پاسخ : **لعبتک** درست است با **کاف** نه **لعبتگ** با **گاف**. **لعبت** در زبان عربی بمعنی بازیچه است و **کاف** تصغیر فارسی را در آخر آن آورده‌اند بمعنی بازیچه‌ی کوچک مثل **عروسک** و **صورتک** بمعنی **ماسک** و بهمین جهت صحیح آن **لعبتکانست** که جمع **لعبتک** باشد، در ضمن در ایران بعروسک‌های آن چیزی که حالا **پهلوان کچل** و **خیمه شب بازی** می‌گویند **لعبت** و **لعبتک** گفته‌اند و آن کسی که **پهلوان کچل** یا **خیمه شب بازی** را اداره میکند باو **لعبت باز** گفته‌اند **نطح** هم بمعنی **سفره** است و در ضمن بصفحدهی شطرنج و چیزهای مانند آن **نطح** گفته‌اند در این جا هم امام عمر خیام وضع انسان و آمد و رفت آنرا نشان میدهد و میگوید که ما مردم مانند **عروسک پهلوان**

کچل یا خیمه شب بازی هستیم و فلک مانند گرداننده‌ی این بازیست و در **حقیقت** این حال را داریم نه بصورت **مجازی**. در روی بساط پهلوان کچل یا خیمه شب بازی می‌آییم بازی میکنیم و بازی ما که تمام شد صندوق عدم برمیگردیم یعنی نابود میشویم هم چنانکه در پهلوان کچل یا خیمه شب بازی وقتی که بازی تمام شد عروسک‌ها را در صندوق میگذارند و دیگر کسی آنها را نمی‌بیند و این صندوق صندوق عدم یا نیستی است که يك يك در آنجا فرو میرویم.

پرسش: استاد تمنی دارم معنی این شعر حافظ را هم روشن بفرمایید که میگوید:

در جمال تو چنان صورت چین حیران شد

که حدیثش همه جا بردر و دیوار بماند

پاسخ: در ایران و مخصوصاً در شعر فارسی بهترین نقاشیها را نقاشی چین میدانستند زیرا که از قدیم ایرانیان با چین روابط بازرگانی داشته‌اند و کالای چین از راه ایران بآن طرف دنیا میرفته است چون کتابهای مانی پیامبر ایرانی را برای جلب توجه مردم نقاشی میکرده‌اند و اولین مینیاتورهای ایران در کتابهای مانوی دیده شده است حتی در داستانهای راجع بمانی نوشتند که بچین رفت و نقاشی را در آنجا آموخت مقصود حافظ هم در این شعر اینست که تو از بس زیبا بودی حتی صورت چین یعنی نقاشی چینی با آن همه زیبایی که دارد در زیبایی تو چنان حیران ماند که بکلی محو شد و خود را فراموش کرد و حدیث او یعنی یادگار او و اثر آن در هر جایی که ماند بردر و دیوار ماند یعنی بی‌جان شد و چنان محو شد که جز بردر و دیواری که نقاشی میکردند اثری از آن باقی نماند.

پرسش: استاد بعضی‌ها در ادای کلماتی نظیر **بُرَنده** و **دَرَنده** و امثال اینها با

اصرار تمام **تشدید** بکار میبرند آنها را **بُرَنده** و **دَرَنده** بیان میکنند و حتی در بعضی اشعار همینطور دیدم یعنی اگر آنها را بی **تشدید** بخوانیم وزنشان خراب میشود مثل کلمه‌ی **دَرَنده** در مصراع «**برو شیر دَرَنده باش ای دغل**» نظر جناب عالی چیست؟

پاسخ: اصل این کلمه‌ها بی **تشدید** است و باید آنها را در صورت عادی

برنده و درنده و خزنده خواند زیرا قاعدهٔ تشدید در آنها صدق نمیکند.

پرسش: استاد قاعده‌ی تشدید را ممکن است توضیح بفرمایید؟

پاسخ: بله مطابق دستور هر گاه دو حرف همجنس پهلوی یکدیگر قرار بگیرند و حرف اولی ساکن باشد یکی از دو حرف را در نوشتن حذف میکنند و روی آن علامت تشدید میگذارند و حرکت دومی را نگه میدارند و این وضع در صفات فاعلی مثل برنده و درنده و دونده صدق نمیکند زیرا اینها از صیغه‌های امر مثل بر و در و دو و «نده» علامت صفت فاعلی ساخته شده‌اند و دو حرف همجنس که حرف اولی ساکن باشد کنار هم قرار نگرفته‌اند. اما تشدید کلمه‌ی درنده در مصرع برو شیر درنده باش ای دغل برای حفظ وزن شعر است و موارد دیگری هم که هست بهمین سیاق است.

علامت صفت فاعلی سماعی در فارسی

آیابروزنامه ، هفته‌نامه ، ماهنامه ، سالنامه ، سفیدنامه ، گشادنامه ، طلاقنامه
و کالتنامه چگونه ترکیب‌هایی هستند؟

بحث درباره‌ی: فضا پیمای ، ژپلا و بررسی بیتی از معدی

پرسش: بعضی عقیده دارند کلماتی مثل کوشا و فریبا^۱ که در این اواخر معمول شده درست نیست و برخی عقیده دارند درستست درین زمینه چه میفرمایید؟

پاسخ: کاملاً درستست زیرا ما قاعده‌ی مسلمی در زبان فارسی داریم که در بیشتر از افعال در آخر فعل امر مفرد الف اضافه میکنند و یک نوع اسم فاعل که معنی صفت هم می‌دهد می‌سازند مثلاً از بین، بینامی‌سازند و از گوی، گویا و درین صورت کاملاً میتوان از کوش ، کوشا و از فریب ، فریبا ساخت چنانکه از شیو از مصدر شیفتن شیوا و از زیب از فعل زیبیدن زیبا ساخته‌اند و همه‌ی اینها درستست. در باره‌ی کلمه‌ی کوشا این را هم بگوییم که کوشیار در فارسی بهمین معنی کوشنده و کوشش‌کننده آمده است و آنرا هم با کمال جرأت می‌توان استعمال کرد و کسانی که این کلمات را غلط می‌دانند اشتباه می‌کنند.

پرسش: بفرمایید آیا ازهمدی افعال می‌توان این نوع صفت را ساخت؟

پاسخ: خیر از هر فعلی نمی‌توان ساخت مثلاً از ساختن سازادرست نکرده‌اند

از رسیدن رسا ساخته‌اند اما از کشیدن کشا نساخته‌اند پس باید گفت با اصطلاح دستور زبان این کلمات سماعیست باید شنیده شده باشد و قیاسی نیست که از قیاس با کلمات دیگر بسازند .

پرسش : یکی از دوستان مرا مأمور کرده است از استاد بپرسم این کلمه‌ی **فضا پیما** که اخیراً در باره‌ی کسانی که بقضای لایتناهی می‌روند خوبست یا نه، و بنظر استاد در فارسی چه کلمه‌ی بهتری می‌توانیم بجای این استعمال کنیم ؟

پاسخ : **فضاء** در عربی که در فارسی **فضا** بی‌همزه بیشتر معمولست بمعنی **گشادی و فراخی و زمین فراخ** است در فارسی هم بهمین معنی و جای فراخ و گشاده استعمال شده است در زبانهای اروپایی در این مورد کوسمونوت *Cosmonaute* میگویند و از کلمه‌ی کوسموس *Cosmos* یونانی ساخته شده و ترجمه‌ی تحت‌اللفظ آن **جهان پیما** می‌شود ، اما **جهان پیما** در فارسی از قدیم بمعنی کسیست که همه‌ی جهان را ببیند و در سراسر جهان سفر بکند و جهان در فارسی امروز شامل زمین و آسمان هر دو هست هوایماریهم که ما بمعنی طیاره و آئروپلان استعمال می‌کنیم ولغت خوبی برای این موردست می‌توان کلمه‌ی **گیره‌پیمارا** درین مورد بکار برد زیرا که کلمه‌ی **گیره‌پیمان** که بغلط آنرا **گیره‌پیمان** تلفظ می‌کنند^۱ در ضمن آنکه اصل همین کلمه‌ی **جهانست** و **جهان** و **گیره‌پیمان** هر دو يك کلمه است در فارسی امروز معنی خاص دارد بجز معنی **جهان** و معنی محدودتری از **جهان** دارد و در حقیقت بمعنی **جهان بالایی** و قسمت بالای زمین یعنی **آسمانهاست** چنانکه علمی را که موضوع آن شناسایی **جهان** بالاست **گیره‌پیمان** شناخت گفته‌اند ، اما من کلمه‌ی **سپهر پیما** را برای این مقصود و مفهوم ازهر کلمه‌ی دیگر مناسب تر می‌دانم زیرا که **سپهر** هر چند که از **سفیر** یا **Sphaira** یونانی بمعنی **گلوله** و **کره** وارد زبان فارسی شده اما در فارسی از قدیم کلمه‌ی **سپهر** را بمعنی **مجموع آسمانها و افلاک و کره‌ی فلکی** استعمال کرده‌اند و **سپهر پیما** بمعنی کسی خواهد بود که در همه‌ی طبقات آسمان **سیر** بکند و در ضمن ترکیب **قشنگی** هم هست و بر

۱- قبلا در اینباره توضیح لازم داده شده است لطفاً بصفحه‌ی ۱۳۱ مراجعه فرمایید .

فضا پیمان که مرکب از دو کلمه‌ی عربی و فارسیست ترجیح دارد و چون پیمان بمعنی پیماننده را می‌توانیم هم در باره‌ی اشیاء و هم در باره‌ی اشخاص بکار ببریم کلمه‌ی سپهر پیمان کاملاً مقصود را ادا می‌کند.

پرسش : پس کلمه‌ی زمین پیمان را هم می‌توان بکار برد؟

پاسخ : البته چنانکه علم مساحت را هم از قدیم زمین پیمایی و مساحت را زمین پیمان گفته‌اند و سپهر پیمان هم قهراً بمعنی کسی خواهد بود که آسمانها را مساحت و مساحتی می‌کند.

پرسش : یکی دیگر از دوستان هم از من خواسته است از استاد بپرسم آیا کلمه‌ی هفته نامه را برای مجله‌ی هفتگی مناسب می‌دانند و می‌پسندند یا خیر؟

پاسخ : چرا مناسب نباشد ما برای چیزی که هر روز منتشر میشود روزنامه می‌گوییم و برای هر چیزی که هر سال منتشر میشود سالنامه را اصطلاح کرده‌ایم حتی کلمه‌ی شب نامه در زبان ما هست برای آن انتشارات مخفی که محرمانه منتشر می‌کنند چه مانع دارد برای چیزی که هفته به هفته منتشر می‌شود هفته نامه و برای چیزی که ماه به ماه منتشر می‌شود ماهنامه بگوییم ، هفته نامه و ماهنامه هم مثل روزنامه و شب نامه و سالنامه خواهد بود و من هیچ عیبی درین دو کلمه نمی‌بینم و کاملاً مطابق سنت دیرین زبان فارسیست.

پرسش : آیا کلمات دیگری هم نظیر اینها در فارسی داریم؟

پاسخ : چه بسیار در قدیم کلمه‌ی سفید نامه معمول بوده است یعنی نامه‌ای که در پائین آن مهر و امضاء می‌کردند و آنرا بکسی می‌دادند که هر چه می‌خواهد خودش در جای سفید آن بنویسد و مهر و امضای آن شخص در زیر آن باشد و البته این را بهمه کس نمیدادند بکسی می‌دادند که اطمینان کامل باو داشتند و در حقیقت و کالت مطلق باو می‌دادند . کلمه‌ی دیگری که بسیار رایج بوده گشاد نامه بوده است که حالا نامه‌ی سرگشاده می‌گویند یعنی نامه‌ای که همه کس می‌تواند آنرا بخواند و سر بسته و برای شخص معینی نیست صرف نظر از ترکیبات دیگری که با کلمات عربی

کرد. اند مثل عقدنامه ، اجارهنامه ، طلاق نامه ، وکالت نامه ، نصیحت نامه ،
فتح نامه و نظایر اینها .

پرسش : لطفاً بفرمایید آیا کلمه‌ی ژبلا فارسی است و اگر هست معنای آن
چیست ؟

پاسخ : من هم که بار اول باین کلمه برخورددم هر چه گشتم در هیچ جا آنرا
پیدا نکردم و معنی آنرا نمی دانم بهترست از کسانی که این کلمه را بکار می برند پرسیم
این جا یادم افتاد که وقتی کسی که سرش قدردی گرم شده بود در شعر اظهار عقیده می کرد
می گفت سعدی شاعر خوبی نیست و گاهی از دستش در رفته است که شعر را درست
بگوید مثلاً درین غزل می گوید :

شبست و شاهد و شمع و شراب و شیرینی

غنیمت است دمی روی دوستان بینی

در مصرع اول شب و شاهد و شراب و شیرینی را آورده که اول همه‌ی آنها شین
هست و بعد میگوید غنیمت است دمی روی دوستان بینی من اگر جای او بودم می گفتم
غنیمت است و غرامت زغصه در غینمی گفتیم آقا غین دیگر چه معنی دارد ؟ گفت
تنها معنی این کلمه را من می دانم و بس چنانکه سعدی هم نمی دانست و من هم
نمی گویم تا شماها آنرا بخودتان نیندید !

بررسی الف در اسم حالت

چگونگی جمع اسامی مختوم به (ها)ی غیر ملفوظ و شرح یاء نسبت

«بار» و معانی آن

تلفظ صحیح حرکت ما قبل شین و توضیح خربنده و خدا بنده

پرسش: سئوالی که امروز دارم موردیست که در موقع نوشتن، خودم اغلب در آن گیر میکنم و تردید دارم و آن این است که در موقع جمع بستن اسم مفعولها و صفاتی که آخر آنها ه است و با الف و نون جمع می‌بندند و گاف پیش از الف و نون می‌آورند آیا باید ه آخر آن صفت و اسم را هم نوشت یا نه، مثل **بندگان** و **رانندگان** و **خوانندگان** که بعضی‌ها ه را پیش از گاف مینویسند و بعضی نمی‌نویسند کدام یک از آنها درست است؟

پاسخ: البته ه را نباید نوشت زیرا که اصل این کلمات در زبان قدیم ما **بندگ**، **زندگ** و نظایر آنها بوده است اینک امروز بنده و زنده را با ه مینویسند برای آن نیست که ه را از حلق تلفظ بکنند چون در خط امروز علامت برای کسره بجز اعراب نیست و همیشه نمیتوان اعراب را رعایت کرد و گذاشت. در آخر آنها ه مینویسند برای اینکه بنده، بند و خواننده، خوانند و داننده، دانند خواننده نشود در موقع جمع بستن با الف و نون آن گاف آخر کلمه که در اصل بوده و در زبان امروز

بکسره بدل شده بر میگردد زیرا که بنده آن و خواننده آن و داننده آن نمیتوان گفت و ناچار جمع بنده میشود **بندگان** و جمع داننده **دانندگان** و جمع خواننده **خوانندگان** و این گاف جانشین آن ه آخر کلمه که بجای کسره نوشته شده است میشود و بنده **گان** و داننده **گان** و خواننده **گان** درست نیست و حتماً نباید ه را نوشت .

پرسش : پس درین صورت وقتی کد یای نسبت و تعیین حالت در آخر این کلمات میاید آن ه آخر کلمه را باید حذف کرد و بنده گی و زنده گی و امثال آنها غلط است ؟

پاسخ : البته حق با شماست زیرا در این مورد هم کلمه همان حالت را پیدا میکند و **بندگی** هم مثل **بندگان** است و **زندگی** هم مثل **زندگان** که اگر ه را بنویسند درست نیست .

پرسش : استاد در برنامه هفته‌ی گذشته^۱ که در باره‌ی کلماتی مانند **کوشا و فریبا** مطالبی فرمودید یکی از آشنایان از من خواسته است بپرسم آیا الف آخر کلمه‌ی **پهنا** هم همین حال را دارد ؟

پاسخ : خیر الف **کوشا** و **شکیبا** و نظایر اینها برای این است که فعل امر را بدل با اسم فاعل و صفت بکنند اما الف آخر کلمه‌ی **پهنا** حالت دیگری دارد و الفی است که با آخر صفت اضافه میکنند و از آن اسم **حالت** میسازند و **پهنا** بمعنی **پهنی** و حالت **پهن** بودن . این الف در دو جای دیگر هم آمده است یکی در کلمه‌ی **دراز** بمعنی **درازی** و حالت **دراز** بودن و دیگری در کلمه‌ی **ژرفا** بمعنی **ژرفی** و **گودی** یا حالت **ژرف** بودن و الف **گرما** هم همین حال را دارد که بمعنی **گرم** بودن و حالت **گرمی** است ولی در کلمه‌ی **سرما** این طور نیست و چون اصل کلمه ، **سرد** بوده است می باید اسم حالت آن هم **سرد** باشد برای قرینه کردن با **گرما** از **سرد** هم **سرما** ساخته اند

و این یگانه استثنای این قاعده است .

پرسش : استاد اجازه فرمایید منبهم سئوالی بکنم آیا این دو کلمه‌ی خشکبار

و سر بار هر دو يك حالت دارند و از يك ریشه ساخته شده‌اند یا خیر ؟

پاسخ : بار در زبان فارسی معانی متعدد دارد یکی از معانی آن میوه و حاصل

درخت و بوته و از این قبیل است که بر هم باین معنی آمده است دیگر بمعنی چیزی است که کسی حمل بکند . خشکبار از کلمه‌ی خشك و بار بمعنی میوه ساخته شده و

میوه‌ی خشك کرده معنی میدهد چنانکه **تر بار** بمعنی میوه‌ی تر و تازه است و خشکبار

را **خشکه بار** و **تر بار** را تره بار هم گفته‌اند اما **سر بار** بمعنی چیز است که روی بار

بگذارند و علاوه بر بار چیزی باشد مثل سر بار گاری و سر بار الاغ و قاطر و شتر یعنی

آنچه علاوه بر بار آنهاست و بهمین لحاظ بمعنای طفیلی و مزاحم هم بکار رفته است .

پرسش : پس معنی **بار** در این شعر سعدی چیست که در گلستان گفته است :

آن شنیدستم که در صحرای غور بار سالاری بیفتاد از ستور^۱

پاسخ : بعضی را دیده‌ام این شعر را غلط میخوانند و میخوانند **بار سالاری**

بیفتاد از ستور در صورتیکه باید **بار سالار** بسکون راء خواند زیرا مقصود اینجا از

بار سالاری که از ستور افتاده باشد نیست بلکه بار سالار بسکون راء کلمه مرکبی -

است از بار و سالار، بار بمعنی پذیرفته شدن در حضور پادشاهان و بزرگان است چنانکه

بار دادن بمعنی پذیرفتن بحضور و بار یافتن بمعنی پذیرفته شدنست و بار گاه یعنی

جایی که پادشاهی یا مرد بزرگی در آنجا بمردم بار بدهد و **در بار** یعنی دری که از

آنجا بار یافتگان وارد شوند و بار سالار یعنی کسی که در دستگاه بزرگان و پادشاهان

مأمور بار دادن مردم باشد چنانکه **خوان سالار** بمعنی کسیست که مأمور گستردن و

پهن کردن خوان یا سفره باشد و **سپه سالار** یا سپاه سالار کسیست که سر کرده و مأمور

رسیدگی بکارهای سپاه و سپاهیان باشد و دریا سالار نیز بهمین ترتیب ساخته شده است.
پرسش : اجازه بفرمایید باز سؤال دیگری بکنم و آن این است که چند روز پیش در جایی صحبت از این بود که **حرف پیش از شین ضمیر متصل سوم شخص** را که بفعل و اسم و صفت میچسبانند در تلفظ عادی بکسر تلفظ میکنند، مثلاً میگویند **سرش دردمیکرد** در صورتی که بعضی آنرا درست نمیدانند و میگویند باید بفتح گفت و گفت **سَرش درد میکرد**. استاد درین زمینه چه میفرماید؟

پاسخ : بسیاری از شعرای بزرگ زبان فارسی حرف پیش از این شین را در قافیه بکسر آورده اند مثلاً **فرمانش و پیمانش را بادانش** قافیه کرده اند چون قطعاً اصل کلمدی دانش بکسر نون است و نه دانش پیداست که پیمانش و فرمانش را هم باید پیمانش و فرمانش خواند و درین صورت تلفظ عادی و رایج که حرف پیش از شین را کسره میدهند غلط نیست در فعل هم باید کسره بدهند و **بزنش** باید گفت نه **بزَنش** یا **بگویش** باید گفت و نه **بگویش** و همین طور در صفت مثلاً باید گفت کتاب **خوبش** و نه کتاب **خوبش** اما اکنون فصیح تر این شده است که فتحه بدهند چنانکه در دو مورد دیگر یکی در باره **میم اول شخص** و دیگر در مورد **تای دوم شخص** فصیح تر این است که فتحه بدهند مثلاً **سرم** و **سرت** بگویند و **سرت** و **سرم** اما در سه ضمیر جمع ترجیح دارد کسره بدهند مثل **سرمان** و **سرتان** و **سرشان** که **سرتان و سرمان و سرشان** گفتن معمول نیست.

پرسش : استاد منہم یک سؤال تاریخی دارم و آن اینست که لقب **پادشاه مغول** از سلسله‌ی ایلخانان ایران را بعضی جاها **خر بنده** نوشته اند و بعضی جاها **خدا بنده** کدام یک درست است و اصلاً کلمه‌ی **خر بنده** چه معنی میدهد زیرا معنی کلمه‌ی **خدا بنده** تا حدی معلومست.

پاسخ : متأسفانه کسانی که لقب این پادشاه ایلخانی را که ساختمان معروف سلطانیه از بناهای اوست **خدا بنده** نوشته اند اشتباه کرده اند و آن اشتباه از این جا

ناشی شده که خدا بنده لقب سلطان شاه محمد خدا بنده پدر شاه عباس بزرگ بوده است و لقب این پادشاه مغول خربنده بوده است نه خدا بنده و خربنده بمعنی کسیست که مراقب و پرورش دهنده‌ی خر یا الاغ باشد چون این پادشاه در جوانی باین کار توجهی داشته است و چون نام هر دو محمد بوده و در لقب هر دو کلمه بنده را بکار برده‌اند این اشتباه را کرده‌اند . بعضی نیز گفته‌اند چون «خر» بمعنای زیناد و فراوان است و این شخص ، بنده‌های متعدد داشته باین لحاظ او را خربنده خطاب کرده‌اند ، اما این توجیه درست نیست .

صاحبقران و (قران) ؟

آیا « بناباد » (واحد دهشاهی امروز) چه ریشه‌ای دارد ؟

« خیابان » یعنی چه ؟

طرود یا تاب رود ؟ قوچان یا خموشان یا خوجان ؟

پرسش : استاد اجازه میفرمایید برنامه‌ی امروز را شروع بکنیم سؤال اول من در باره‌ی کلمه‌ی صاحبقران است آنرا بدو شکل معنی می‌کنند درین زمینه چه میفرمایید ؟

پاسخ : بله بعضی میگویند کلمه‌ی صاحبقران بمعنی کسیست که يك قرن پادشاهی کرده است . این کلمه را در ایران نخست در باره‌ی تیمور بکار برده‌اند و چون وی از ۷۷۱ تا ۸۰۷ قمری سی و شش سال پادشاهی کرده تصور کرده‌اند که مقصود از قران يك قرن سی ساله است زیرا که عربها قرن را از سال و از پنجاه تا هشتاد و یا صد و یا صد و بیست سال حساب میکرده‌اند . این تعبیر بهیچ وجه درست نیست زیرا که قران در عربی معنی ندارد . پس از آن چون شاه عباس بزرگ از ۹۸۹ تا ۱۰۳۸ مدت چهل و نه سال پادشاهی کرده گاهی این لقب را باو هم داده‌اند پس از آن فتحعلی شاه از ۱۲۱۲ تا ۱۲۵۰ سی و هشت سال پادشاهی کرده و در سال سی‌ام سلطنت او در سکه‌ها لقب صاحب قران را برای او بکار برده‌اند و این عنوان را باو داده‌اند . ناصرالدین - شاه هم از ۱۲۶۴ تا ۱۳۱۳ قمری چهل و نه سال پادشاهی کرده نخست در سال سی‌ام

پادشاهی او در سکه‌ها کلمه‌ی صاحب قران را استعمال کرده‌اند و در سال آخر سلطنت میخواست جشن پنجاه ساله‌ی پادشاهی خود را بگیرد و يك قرن پنجاه ساله در نظر گرفته بودند که عمرش وفا نکرد. در همه‌ی این موارد که کلمه‌ی صاحب قران را بمعنی کسی که سی یا پنجاه سال پادشاهی کرده است گرفته‌اند اشتباه کرده‌اند زیرا که قران معنی قرن ندارد قران بمعنی **مقارنه و قرین شدن و يك اصطلاح نجومیست** برای وقتی که دو ستاره که معمولاً در آسمان با هم دیده نمی‌شوند قرین يك دیگر بشوند و با هم دیده شوند. در قدیم برخی از ستاره‌ها را سعد و بعضی را نحس میدانستند از جمله مشتری و زهره ستارگان سعد بودند و زحل و مریخ ستارگان نحس وقتی که مشتری و زهره با هم در آسمان پدیدار میشدند آن واقعه را قران سعدین می‌گفتند و وقتی که زحل و مریخ با هم دیده میشدند این مقارنه را قران نحسین می‌گفتند. چون قران نحسین یعنی مقارنه‌ی زحل و مریخ شوم بود و واقعه‌ی خوبی نبود یادگار بدی از آن داشتند اما وقتی که مشتری و زهره با هم قرین میشدند واقعه‌ی خوبی بود و آنرا بفال نیک می‌گفتند و صاحب قران اصلاً بمعنی کسیست که در زندگی او و یا در سلطنت او قران سعدین روی داده یعنی مشتری و زهره با هم قرین شده‌اند و بهیچ وجه معنی کسی که يك قرن سی ساله یا پنجاه ساله پادشاهی یازندگی کرده باشد ندارد و این تعبیر بهیچ وجه درست نیست.

پرسش : استاد پس این کلمه‌ی قران برای واحد پول و ریال امروز که هنوز بر سر زبانها هست و برخی بجای يك ریال و دو ریال يك قران و دو قران می‌گویند از کجا آمده است ؟

پاسخ : تفصیل این کلمه‌ی قران در واحد پول اینست که فتحعلیشاه تا هنوز بسی سال سلطنت نرسیده بود در سکه‌ها پیش از اسم او القاب سلطان بن سلطان را می‌گذاشتند و چون سی سال از سلطنت او گذشت در سکه‌ها السلطان صاحب قران آوردند و این سکه‌های جدید را صاحب قران گفتند بعد در زبان مردم صاحب قران

تبدیل شد بقران چنانکه هنوز هم بعضی مردم ایران بجای ریال قران می گویند در آن سالی که این سکه را زدند ایرانیان آن شکست سخت را از روسهای تزاری در قفقاز خوردند و سکه‌ی صاحب قران را مردم بنحوست گرفتند چنانکه میرزا ابوالقاسم قائم مقام صدر اعظم و نویسنده و شاعر معروف در همان زمان این شعر را گفته است :

سکه‌ی صاحب قرانی بر شما آمد نکرد باز آن بیمه‌وده سلطان بن سلطان شما

پرسش : استاد شنیده‌ام در همان زمانها سکه‌ای هم بوده است که بان **پناباد** می گفتند درین زمینه هم توضیحی بفرمایید اسباب امتنان خواهد بود .

پاسخ : بله سکه‌ی **پناباد** سکه‌ی نقره‌ئی کوچکی بوده است بارزش **پنج شاهی** آن روز یعنی یک ربع قران ، این سکه را در جنگهای ایران و روسیه بدستور عباس- میرزا نایب السلطنه ولیعهد ایران در آبادی کوچکی با اسم **پناه آباد** که از قلاع جنگی آن طرف رود ارس بوده زده‌اند و بان سکه‌ی **پناه آبادی** می گفتند و این کلمه در زبان مردم **پناباد** تبدیل شده است و بعدها ارزش دوشاهی هم بان داده‌اند .

پرسش : استاد اجازه بفرمایید حالا معنی یک کلمه و اشتقاق آنرا بپرسم و آن کلمه‌ی **خیابانست** که مردم نمی دانند اصل آن چیست ؟

پاسخ : این کلمه در اصل نام یکی از آبادیهای متصل بشهر هرات بوده که کم کم جزو شهر شده است . اولین بار که یک شارع پهن و بزرگ در ایران ساخته شده در آنجا بوده و چون نام آن آبادی **خیابان** و **خیابان** هرات بوده در هر جا که چنین شارع بزرگی ساخته‌اند بان **خیابان** گفته‌اند . **خیابان** در اصل از دو کلمه **خوی** و **خی** بمعنی عرق و اشگ و ترشح مایعات و کلمه‌ی **آب** ساخته شده و **خوی آب** یا **خی آب** بمعنی جایی که آب از زمین می جوشد و ترشح می کند الف و نون آخر آن الف و نو نیست که در آخر بسیاری از نامهای جغرافیایی و آبادیهای ایران آمده است مثل **رادکان** و **اردکان** و **رازان** و **تهران** و **شمیران** . در آذربایجان هم نام سابق شهر کوچکی که اسم آن

اکنون مشکین شهر ست از قدیم **خیاو** بوده است و این کلمه نیز از خوی و خی و «او» که همان کلمه‌ی آب باشد ساخته شده است و خیاو نیز بمعنی جایست که آب از زمین می جوشد .

پرسش : استاد تحقیقی که درین کلمه فرمودید مرا یاد این انداخت که در باره‌ی اسم جای دیگری از استاد سؤال بکنم و آن این آبادی در ناحیه‌ی سمنان نزدیک خوریان است که چند سال پیش زلزله‌ی سختی در آنجا آمد و نام آنرا معمولاً **طرود** با تای مؤلف می نویسند گویا این کلمه از رود ساخته شده و ط در اول آن چه معنی میدهد ؟

پاسخ : متأسفانه این کلمه را هم غلط مینویسند و هم غلط تلفظ می کنند اصل کلمه **تاو رود** بوده است **تاو** از فعل تافتن بمعنی درخشیدن و درین جا بمعنی بسیار گرم شدنست . در لهجه‌های محلی آب را **آو** و گاو را **گو** و **تاو** را **تو** تلفظ میکنند و تاب و تاو هر دو یکیست درین جا یک چشمه آب معدنی گرمی هست و بهمین جهت نام آن محل را تاو رود گذاشته اند یعنی رودی که آب گرم دارد و مردم محل بلهجه‌ی محلی تاو رود را **تو رود** می گویند و کسانی که شنیده اند تصور کرده اند **تو رود** بی واو که مخفف تاو رودست باید بنویسند و ت دو نقطه‌ی آنرا هم بطای مؤلف بدل کرده اند و این اشتباه از آنجا ناشی شده است از این تصرفات در اسامی جغرافیایی ایران بسیار کرده اند مثلاً نام شهر **قوچان** در خراسان در اصل هم **خبوشان** بوده است و هم **خوجان** . **خبوشان** نام قدیم تر آن و **خوجان** نامیست که پس از آن رایج شده زیرا که این شهر مرکب از دو آبادی یکی با اسم **خبوشان** و دیگری با اسم **خوجان** بوده و چون **خوجان** بزرگتر شده در زمانهای بعد بشهر هم **خوجان** گفته اند سپس درین اواخر کلمه‌ی **خوجان** را بقوچان تبدیل کرده اند و در کتابهای قدیم همیشه یا **خبوشان** نوشته اند و یا **خوجان** و یا پیش از دوره‌ی قاجاریه بنام **خوجان** معروف بوده است .

بررسی دو بیت از نظامی

معانی و مورد استعمال چند لفظ فرانسه معمول در زبان فارسی

ارتباط تازیانه و تازی

الفاظ گوناگونی که میتوان بجای کلمه‌ی «روشنفکر»

بکار برد

پرسش : اولین سئوالی که من دارم درباره‌ی کلمه‌ایست که این روزها خیلی گفته و نوشته می‌شود و آنرا بدو شکل می‌نویسند ، بعضی **کاندید** و بعضی **کاندیدا** می‌گویند ، گویا هر دو کلمه را از فرانسه گرفته‌ایم ، کدام يك درست است و آیا می‌توان کلمه‌ی فارسی خوبی برای آن بکار برد ؟

پاسخ : درین مورد یعنی در باره‌ی انتخابات مجلس شورا و سنا حتماً باید **کاندیدا** گفت زیرا که **کاندیدا** در زبان فرانسه بمعنی **کسیست که میخواهند کاری یا شغلی باو رجوع بکنند** . اصل کلمه در زبان لاتین **کاندیدوس Can didus** بوده بمعنی **سفید و سفیدپوش** زیرا که در روم قدیم کسانی که داوطلب نمایندگی مردم در مجلس بودند برای امتیاز لباس سفید می پوشیدند . در فرانسه حتی این کلمه را برای کسانی که داوطلب شرکت در امتحان هستند بکار می‌برند . اما **کاندید** دارای معنی دیگر است و بمعنی **آدم ساده و ساده دل و زود باورست** و از همان ریشه‌ی

سفید است یعنی کسی که افکار ساده دارد. در فارسی ما دو کلمه‌ی بسیار خوب برای دو مورد استعمال این معنی داریم در جایی که کسی خود خواستار کاری باشد همیشه در زبان فارسی باو **داوخواه** و **داوطلب** گفته‌اند. **داو** اصلاً بمعنی ادعا و دعوی در کاریست و در مسابقه‌ی بازی هم میگویند و حال در تخته نرد آنرا دو تلفظ می‌کنند و **دو کردن** می‌گویند چنانکه در زبان مردم هم **دوطلب** گفته میشود. در مورد دوم یعنی در جایی که کسی را برای کاری در نظر بگیرند همیشه در زبان فارسی **نامزد** گفته‌اند پس اگر کسی خودش مایل کاری باشد باید گفت **داوخواه** یا **داوطلب** و اگر دیگران او را برای آن کار در نظر بگیرند باید گفت **نامزد** چنانکه در اصطلاح زناشویی هم می‌گویند. پس بجای آنکه بگوییم فلانی کاندیدای وکالت است می‌توان گفت **داوخواه** یا **داوطلب** وکالت است و بجای اینکه بگوییم او را کاندیدای وکالت کرده‌اند بهتر است بگوییم **نامزد** وکالت کرده‌اند.

پرسش : در مورد انتخابات ، کلمه‌ی دیگری هم معمول شده بعضی **کاندیداتور** و برخی **کاندیداتوری** می‌نویسند کدام درست‌تر است ؟

پاسخ : البته **کاندیداتور** زیرا که در زبان فرانسه کاندیداتور بمعنی **حالت کاندیدا بودن** است و دیگر لازم نیست یا در آخر آن بیاوریم و اگر بخواهیم از کلمه‌ی کاندیدا لفظی مانند کاندیداتور فرانسه بسازیم در فارسی باید **کاندیدا بودن** یا **کاندیدا شدن** گفت و در هر حال کاندیداتوری درست نیست.

پرسش : استاد اجازه بفرمایید در باره‌ی کلمه‌ی دیگری هم سئوالی بکنم و آن کلمه‌ی **روشن فکر** است که گویا اخیراً ساخته‌اند و بعضی عقیده دارند در موردی که امروز بکار می‌برند درست نیست.

پاسخ : روشن فکر یا کسی که فکر روشن داشته باشد در موردی درستست که فکر او تاریک نباشد یعنی فکر بد نکند و درست و صحیح و روشن و بی‌پیرایه فکر بکند. این کلمه را در ترجمه‌ی کلمه‌ی **Intellectuel** فرانسه اصطلاح کرده‌اند.

Intellectnel در فرانسه بمعنی کسیست که بکارهای ذوقی و دماغی و فکری بیشتر متوجه و راغب باشد و یعنی روشنائی و روشنی در آن نیست. در فارسی بهترین لفظ درین مورد **دانش پژوه** است یعنی کسی که در پی دانش بیشتر از چیزهای دیگر می-رود. در ادبیات هم کلمه‌ی **دل آگاه** و هم کلمه‌ی **اندیشمند** را باین معنی آورده‌اند و حتی گاهی **آگاهان** را و درباردی این گونه اشخاص استعمال کرده‌اند و اندیشمند بمعنی کسی که در حال فکر کردن یا متفکر باشد نیست بلکه بمعنی کسیست که اندیشه کردن را بکارهای دیگر ترجیح بدهد. در زبان معمولی هم تعبیرات فراوان برای این مقصود هست مثل **باسواد**، **درس خوانده**، **مدرسه رفته**، **مکتب رفته**، **کتاب خوانده**، **متفکر عربی** و **متذوق عربی** که در فارسی بمعنی کسیست که دنبال کارهای ذوقی می رود در صورتی که در عربی بمعنی **چشمنده** است. من دو کلمه‌ی **دل آگاه** و **دانش پژوه** را بهتر میدانم و هر کدام از اینها که درین مورد بخصوص معمول بشود بسیار خوب خواهد بود.

پرسش: استاد، سؤال دیگری دربارهی این کلمه‌ی **تازیانه** بمعنی شلاق است آیا این کلمه از لفظ **تازی** بمعنی عربی ساخته شده است یا خیر؟

پاسخ: این کلمه از فعل **تاختن** بمعنی **تند** دویدن ساخته شده زیرا که **تازیانه** را با سب می زنند که **تندتر** بدود و همین طور کلمه‌ی **تازی** بمعنی **سگ شکاری** از همین فعل **تاختن** است زیرا که **تند** می دود و **تاخت** و **تاز** و الفاظ دیگری از این قبیل همه از همین ریشه است.

پرسش: سؤال دیگر من در باره‌ی دو شعر از اسکندرنامه‌ی نظامیست که معنی آنها هیچ روشن نیست می خواستم از استاد استفاده بکنم و آن این دو شعر است:

چو شب عقد خورشید در هم شکست عقیقی در آمد شفق را بدست
بفیروزه بوسحاقیش داد سخن بین که در بوسحاقی فتاد

پاسخ: بله، این دو شعر در جایست که اسکندر بوصول روشنک می رسد

ونظامی رسیدن شب و تاریک شدن آسمان و رسیدن اسکندر را بوصال روشنک بیان می‌کند. چو شب عقد خورشید در هم شکست یعنی چون شب شد و عقد خورشید یعنی خورشیدی که مانند گردن بند بود در هم شکست و از میان رفت عقیقی در آمد شفق را بدست یعنی سرخی افق مانند عقیقی بود که بدست شفق افتاد.

اما شعر بعد را همه جا غلط نوشته‌اند و در آن دست برده‌اند و تفصیل آن اینست که حافظ در غزلی یاد از ابواسحق اینجو پادشاه فارسی کرده که سرعت ترقی کرد اما سلطنت او بسیار کوتاه بود و چون یکی از امتیازات پادشاهی مهر بوده است و سلطنت او بسیار کوتاه بوده گفته است :

راستی خساتم فیروزه بـواسحقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود
یعنی انگشتر و مهر فیروزه‌ای که ابواسحق اینجو داشت بسیار خوب درخشید
اما دولت زود گذری بود. کسانی که این شعر حافظ را دیده‌اند تصور کرده‌اند فیروزه‌ی
بواسحقی نوعی از فیروزه است و حتی نوشته‌اند که فیروزه‌ی بواسحقی بهترین
فیروزه‌ی معدنی نیشابور است! بعد از آن شعر نظامی را که طور دیگری بوده تغییر
داده چنین نوشته‌اند :

بفیروزه بـوسحاقیش داد سخن بین که در بوسحاقی فتاد
و در باره‌ی بوسحاقی تعبیر خیلی مضحکی کرده‌اند کلمه را از بوی فارسی
وسحاق عربی از ماده‌ی سحقی بمعنی ساییدن گرفته‌اند و حال آنکه بو و عطر قابل
ساییدن و سودن نیست. اصل شعر نظامی این‌طور بوده :

بفیروزه‌ی نوشجانیش داد سخن بین که در نوشجانی فتاد
فیروزه‌ی نوشجانی نوعی از فیروزه‌ی پررنگ بوده و نظامی آسمان اول شب
را که رنگ کبود تیره دارد باین فیروزه تشبیه کرده و می‌گوید پس از آنکه گردن -
بند خورشید شکست و شفق برنگ عقیق در آمد آسمان برنگ فیروزه‌ی نوشجانی
فیروزه‌ی پررنگ در آمد و درین جا گردن بند و عقیق و فیروزه را با هم آورده است

و چون پس ازین شرح رسیدن اسکندر را بوصول روشنگ می آورد از کاشمی نوشجان در
 ترکیب فیروزدهی نوشجانی تعبیری برای عشق و داددادگی اسکندر آورده که روشنگ
 نوشجان او بوده و نوشجان او بوده است و می آورند: «سخن بین کد در نوش جانی
 فتاد» یعنی بین کد سخن چگونگی بنوش جان و نوش جان اسکندر رسید. کسانی
 که متوجه فیروزدهی نوشجانی نبوده اند بمناسبت آن شعر حافظ فیروزدهی نوشجانی را
 فیروزدهی بوسحاقی کرده اند یعنی نون را ب و شین را سین و جیم را حای حطی
 خوانده اند و بهمین مناسبت نوشجانی را هم بوسحاقی کرده اند و این تعبیر مضحک را
 بیرون آورده اند.

بررسی دو بیت از تحفة العراقین خاقانی

و خسرو و شیرین نظامی

دستور عمومی در باره‌ی : یاء وحدت ، یاء نسبت و املاى «یا» بعد از مضاف

پرسش : یکی از آشنایان اخیراً کتاب *تحفة العراقین خاقانی* را می‌خوانده و بدشواریهایی برخورد کرده که اجازه بفرمایید عقیده‌ی استاد را در باره‌ی آنها بپرسم یکی شعر زیرست که در نسخه‌ها چنین نوشته‌اند و معنی آن روشن نیست :

پوشیده فلک بدست لابس جوزام بخوشه‌ی سیه داس

پاسخ : بله این شعر بسیار پیچیده است و در ضمن آنرا غلط نوشته‌اند و غالباً هم مورد سؤال خوانندگان کتاب *تحفة العراقین* قرار می‌گیرد ، خاقانی درین جا رشد خود وریش در آوردن خود را بیان کرده است **لابس** ترکیب عربیست و اصل آن **لابأس** است یعنی **باکی نیست** و ترس نیست ، **بأس** عربی را که بوزن رأس و بمعنی ترس و بیم و **باك** فارسیست گاهی و مخصوصاً در شعر **باس** (بروزن داس) تلفظ کرده‌اند چنانکه **کأس** عربی را هم در فارسی **کاس** و کاسه گفته‌اند **جوزا** درین جا کنایه از **دوگونه** و **دورخ** است زیرا که صورت فلکی جوزا را در فارسی دو پیکر گفته‌اند و آنرا بدو خوشه ترجمه کرده‌اند و این که خوشه آورده باین جهتست . اما **سیه داس** قطعاً غلط است و این که بعضی توجیه کرده‌اند که مراد از **سیه داس** ریش سیاهیست که بشکل داس در چانه‌ی مردها دیده میشود درست نیست و اصل آن **سیه آس** بوده است ، آس درختیست از جنس شمشاد که بآن **مورد** هم می‌گویند و برگهای کوچک **باریک** برنگ سبز تند

دارد که موهای ریش را خاقانی بآن تشبیه کرده است پس این شعر در اصل این طور بوده است :

پوشیده فلك بدست لا باس
جوزام بخوشه‌ی سیه آس
یعنی روزگار بدستی که ترس و بیمی در آن نیست جوزای مرا که مقصود
دو گونه باشد بخوشه‌ی سیاه درخت آس که مقصود موهای ریش باشد
پوشانده است .

پرسش : یکی از دوستان خواسته است من هم معنی يك شعر از خسرو شیرین
نظامی را بپرسم و آن این شعر است :

اگر بر فرش موپین بگذرد نیل
فتد افتاده‌ای را جامه در نیل
پاسخ : در قدیم معمول بوده است که از موی اسب یا حیوانات فرش می‌بافتند
و چون موی حیوانات حرارت را نمی‌پذیرد و گرم نمی‌شود تا بستان روی آن می‌نشستند
و مراد از فرش موپین فرشیه است که از مو بافته باشند البته فرش موپین لغزنده و
باصطلاح لیز بوده است و راه رفتن روی آن مشکل بوده و اگر احتیاط نمی‌کرده‌اند
پایشان می‌لغزیده و بزمین می‌خورده‌اند و البته فیل هم نمی‌توانسته است روی آن راه
برود و زمین می‌خورده و کسی که سوار فیل بوده بزمین می‌خورد و اگر نزدیک رود
نیل بوده در آب می‌افتاده و جامه‌ی او هم برود نیل می‌افتاده است پس اینکه نظامی
گفته است :

اگر بر فرش موپین بگذرد نیل
فتد افتاده‌ای را جامه در نیل
یعنی اگر فیل از فرش موپین که لغزنده است بگذرد می‌افتد و کسی که
بر آن سوار است نیز خواهد افتاد و جامه‌ی او هم برود نیل می‌افتد و مقصود -
نظامی از این تعبیر اینست که هر کس بی احتیاطی بکند و کار خطرناکی را بعهده
بگیرد از آن کار ضرر و آسیب می‌بیند .

پرسش : شعر دیگری است که یکی از دوستان در تحفة العراقرین خاقانی
بآن برخورد کرده و معنی آنرا پرسیده اینست :

شروان ز تو گرم و روشن اوقات
من در گو سرد سیر ظلمات

پاسخ : این شعر را هم غلط نوشته‌اند و آن در جایست که خاقانی درباره‌ی شهر شروان که در آنجا متولد شده و در آنجا باو بد می‌گذشته خطاب بافتاب می‌کند و می‌گوید :

آن نور که بی دریغ ، باری از خاقانی ، خود دریغ داری

یعنی آن فروغ و پرتوی که بی دریغ می‌باری و از کسی مضایقه نمی‌کنی آن را از خاقانی خود دریغ میکنی یعنی روزگار او تاریکست و بعد می‌گوید :

شروان ز تو گرم و روشن اوقات من در گو سرد اسیر ظلمات

یعنی شهر شروان از تو که آفتابی، گرم و روشن است اما من در گو سرد اسیر ظلمات هستم گو بمعنی زمین پست و مغاک یعنی جای گود و تنگ و تاریکست و قبرا چنین جایی سرد هم می‌شود اصل شعر «در گو سرد اسیر ظلمات» بوده، ظلمات بمعنی تاریکی است یعنی من در جای سرد اسیر تاریکی و گرفتار تاریکی و روزگار تاریک، گو سرد اسیر ظلمات را گو سرد سیر ظلمات خوانده‌اند یعنی الف اسیر را با دال سرد اشتباه کرده‌اند و گو سرد سیر معنی ندارد زیرا که سرد سیر صفت نیست و اسم است بمعنی جای سرد و اسم را نمی‌توان بجای صفت آورد و گو سرد سیر گفت پس معنی این شعر دوم اینست که شهر شروان از تو که آفتابی گرم و همیشه اوقات روشن است اما من در گو و مغاک سردی که مقصود همان شهر باشد اسیر و گرفتار ظلمات و تاریکی هستم و روزگار تاریکی دارم.

پرسش : سؤال دیگری که من دارم درباره‌ی کلماتیست که آخر آنها، های غیر ملفوظ است مثل خانه و نامه که در موقع اضافه و نسبت بعضی روی «ها»ی آخر آن همزه می‌گذارند و بعضی يك یاى تنها دنبال آن می‌نویسند مثلا در ترکیب **خانه شما و نامه رسیده** چطور باید نوشت ؟

پاسخ : همانطور که در حرف زدن در آخر این کلمات یا افزوده می‌شود و خانه‌ی شما و نامه‌ی رسیده می‌گوییم در م-وقع نوشتن هم باید رعایت این تلفظ را

کرد^۱ در قدیم در کتابهای خطی درین مورد یای درست نمی نوشتند و يك «سریا»
 با آخر کلمه می افزودند که مانند همزه بود بعد معمول شده است بجای آن «سریا» که
 جدا می نوشتند روی «ها» همزه بگذارند و درین اواخر عده ای معمول کرده اند که
 بعد از کلمه، یای تمیها بنویسند و من با این کار مخالف نیستم و هر دو شکل را درست
 می دانم و بیشتر بستد بانس و عادتست، اما باید متوجه بود که در زبان فارسی ما
 مطلقاً همزه نداریم و همزه مخصوص زبان عربیست و در فارسی هم در کلماتی
 که از عربی گرفته ایم استعمال می شود مثل مسؤل و مسائلت و هیئت. در رسم الخط
 رایج زبان عربی اگر بعد از همزه ضمه باشد واو می نویسند و روی آن همزه
 می گذارند یعنی مسؤل را مسؤل می نویسند و روی واو همزه می گذارند و اگر بعد
 از آن فتحه باشد الفی که بالای آن همزه است می نویسند مثلاً مسائلت را مسائلت می نویسند
 و روی الف همزه می گذارند و همین طور هیئت را هیئت می نویسند و روی الف همزه
 می گذارند اما در فارسی از قدیم رعایت این اصل را نکرده اند و همزه را در وسط
 کلمه پیش از واو و الف می نویسند و این املائی مخصوص این کلمات در زبان فارسیست
 پرسش : اجازه بفرمایید درین زمیند سئوالی هم بنده بکنم و آن درباره ی
 همین کلماتیست که در آخر آنها، های غیر ملفوظ هست مثل همین کلمات خانه و نامه
 در موقعی که یای وحدت می آورند مثلاً خانه ای که من خریدم و نامه ای که بشما
 نوشتم بعضی همان همزه را روی ها می گذارند بعضی الف و یا آن علاوه می کنند و
 بعضی دو یا یعنی یای اول و آخر بهم چسبیده می نویسند کدام يك ازین ها را استاد
 ترجیح می دهند؟

پاسخ : همزه گذاشتن را من نمی پسندم زیرا که باید در میان خانه و نامه و
 خاندای و نامه ای تفاوت باشد و اگر هر دو را بيك طور بنویسند خواننده گیر میکند

(۱) بطوریکه خوانندگان ارجمند متوجه شده اند در تنظیم مطالب این کتاب همین دستور
 رعایت شده مگر در اشعار که جهت حفظ اصالت رسم الخط قدیم بهمان سیاق سابق درج گردیده است

و باشتباه می‌افتد. در کتابهای خطی قدیم معمول بود که الف و یا می گذاشتند و گاهی هم دو یا یعنی یای اول و آخر بهم چسبیده می‌نوشتند و من هر دو را درست می‌دانم زیرا که مربوط بدو قسم تلفظ است. بعضی‌ها می‌گویند خانه‌ای خرید و نام‌های نوشت و بعضی می‌گویند خانه‌یی خرید و نامه‌یی نوشت البته اصل اینست که بگویند **خانه‌یی خرید و نامه‌یی** نوشت زیرا که های آخر خانه و نامه علامت کسره است و این کسره در موقع اضافه تبدیل بیا می‌شود و نه بالف، اما چون حالا هر دو تلفظ رایج شده است **من هر دو شکل را می‌پسندم یعنی هم الف و یا و هم دو یای بهم چسبیده**.

پرسش: درین زمینه من هم سئوالی دارم و آن اینست که در موقع افزودن یای نسبت چه باید کرد؟

پاسخ: این دو مورد دارد یکی در مورد اسامی عام است مثل خانه و راننده که در فارسی، های آخر کلمه در موقع نسبت بگاف بدل می‌شود و نسبت بخانه را خانگی و نسبت براننده را رانندگی باید نوشت و البته ها حذف می‌شود و گاف جای آنرا می‌گیرد و خانه‌گی بجای خانگی غلط است. مورد دیگر در نام‌های خاص است، مثل مراغه و ساوه این موضوع دامنهی وسیعی دارد و اسامی که آخر آنها الف و یا و هاست نسبت بآنها از قدیم تفاوت داشته مثلا نسبت بشهر ری را رازی و بشهر مرو را مروزی گفته‌اند نسبت بشهر سارانسوی و نسبت بشهر ارمیه که نام قدیم ارومیه یا رضائیه امروز باشد ارموی گفته‌اند. جایی که آخر کلمه «ها» بوده همانطور که در اسامی عام، ها را بگاف بدل کرده‌اند این جا هم گاف آورده‌اند، مثلا نسبت بفرغانه رافرغانگی نوشته‌اند و اینکه حالا نسبت بساوه را ساوجی و نسبت بآوه را آوجی می‌نویسند در اصل **ساوگی** و آوگی بوده و بعد بقاعده تعریب و معرب کردن کلمات گاف فارسی را بجیم عربی بدل کرده و **ساوجی و آوجی** گفته‌اند امروز دیگر مانع ندارد که مادرین مورد بخصوص همان الف و یای نسبت اسامی عام را بکار ببریم و مثلا نسبت بمراغه را مراغه‌ای بگوییم.

برلیان، ریشه و مرادف آن

بحث در باره‌ی: فندول، چلووار، رپس، چیت، متقال و «راجز»
پسوند «ستان» در آخر یونانستان و نظایر آن برای چیست؟

آیا «پرسپولیس» درست است یا (پرسوپولیس)؟

پرسش: سئوالی که من امروز دارم در باره‌ی دو کلمه است که یکی از آن دو را در برخی از کتابهای لغت ضبط کرده‌اند و دیگری را اصلاً متعرض نشده‌اند و آن این دو اصطلاح برای الماس است یکی را برلیان می‌گویند و یکی را فلامک. گویا مقصود از آن دو قسم تراش الماس باشد برلیان را در بعضی از کتابهای لغت ضبط کرده‌اند اما فلامک معلوم نیست چه کلمه‌ایست و ریشه‌اش چیست؟

پاسخ: برلیان همان کلمه‌ی بریلان Brilliant فرانسه است که درخشنده معنی می‌دهد و در انگلیسی بریل یا نیت Bril yant تلفظ می‌کنند بهمین جهت در فارسی بعضی برلنت Berlant گفتند و آن يك نوع از تراش الماس است که تراش آن باید چند سطح داشته باشد تا آنکه بیشتر بدرخشد اما فلامک همانطور که گفتید در هیچ کتاب متعرض آن نشده‌اند و آن يك نوع دیگر از تراش الماس است که يك سطح بیشتر نباید داشته باشد. این کلمه ریشه عجیبی دارد و آن اینست که در زمان صفویه بهلاندها که با ایران رفت و آمد و داد و ستد بسیار داشته‌اند فلمنگ می‌گفتند زیرا نام قسمتی که در میان بلژیک و هلاند واقع شده فلاندرست و زبان مخصوص دارد که

که هم در بلژیک و هم در هلاند بآن تکلم می کنند و کسانی را که باین زبان حرف می زنند بزبان خودشان **فلامنگ** می گویند و **فلامنگ** یعنی کسانی که بزبان **فلاندریا** بتعبیر فرانسویها **فلامان** حرف می زنند این نوع از تراش الماس را این فلامنگها یعنی اهالی فلاندر و هلندیها بایران آورده اند و پیداست که در روزاول بآن فلامنگ می گفتند و بعد در زبان مردم **فلامک** شده است .

پرسش : این سئوال بیاد من آورده که سئوالی شبیه بآن بکنم و آن اینستکه ساعت سازها بر قاصدی ساعت **فندول** می گویند این چه کلمه ایست ؟

پاسخ : این کلمه هم تحریف کلمه ی **پاندول** فرانسه است بمعنی **لنگر ساعت** که در زبان مردم ما **فندول** شده است .

پرسش : استاد محترم من هم از قدیمی ها شنیده ام که سابقاً يك نوع ساعت بغلی بوده که دو قاب داشته و بآن ساعت **مکب** می گفته اند این چه کلمه ایست ؟

پاسخ : در انگلستان يك کارخانه ی ساعت سازی بوده بنام کارخانه ی **Macab** که ساعت های آن بسیار گران بها بوده و اسم این کارخانه در زبان مردم **مکب** شده ساعت **مکب** یعنی ساعت ساخت کارخانه ی **Macab** انگلستان .

پرسش : اجازه بفرمایید من هم معنی يك کلمه ی نظیر این را بپرسم و آن اینستکه چاقوهای تیز و مخصوصاً قلم تراشهای خوب را می گویند چاقوی **راجز** این چه کلمه ایست ؟

پاسخ : این هم اسم يك کارخانه ی چاقوسازی انگلیس است بنام **Rogers** که در زبان مردم **راجز** شده است .

پرسش : استاد شنیده ام این کلمه ی **چلووار** هم انگلیسی است اصل آن چیست ؟

پاسخ : دفعه ی اولی که این پارچه را از انگلستان بایران آورده اند هر توپ آن **چهل یارد** بود و روی آن بخط درشت نوشته بود **چهل یارد** و یارد واحد مقیاس طول در انگلستان باندازه ی ۹۱ سانتی متر و خرده ایست و این اصطلاح **چهل یارد** کم کم در زبان مردم شده است **چلووار** .

پرسش : بفرمایید لندره چه کلمه ایست و چه معنی دارد ؟

پاسخ : لندره همان پارچه پشمی است که حالا **ماهوت** می‌گوییم و این کلمه را از نام شهر لندن گرفته‌اند که در بعضی از زبانهای اروپایی Londr ، Londres تلفظ می‌کنند و چون این پارچه را اول از لندن بایران آورده‌اند بآن لندره گفته‌اند و حتی یک نوع گل‌دوزی در قدیم معمول بوده که تکدهای کوچک از ماهوت را برنگهای مختلف می‌بریده و روی پارچه می‌دوخته و از آن گل بوته درست می‌کرده‌اند و بآن لندره دوزی می‌گفتند مثل گل‌دوزی‌هایی که سابقاً در رشت درست می‌کردند .

پرسش : استاد پارچه‌ای هم هست که بآن **رپس** می‌گویند گویا این کلمه هم فارسی نیست ؟

پاسخ : بله این کلمه از زبان فرانسه وارد زبان فارسی شده و فرانسوی آن هم **Rspe** است .

پرسش : ممکن است بفرمایید **چیت** چه کلمه‌ایست ؟

پاسخ : این کلمه هندیست و این پارچه را اول از هند بایران آورده‌اند چنانکه باروبا هم از هندوستان برده‌اند و بهمین جهت در بیشتر از زبانهای اروپایی بآن **هندی** می‌گویند چنانکه در زبان فرانسه بآن می‌گویند **اندین Indienne** یعنی هندی

پرسش : گویا **چیت** اسم یک قسم چوبی هم هست که می‌گویند **چوب چیت** ؟

پاسخ : بله اما این کلمه فارسیست و **چیت** یک قسم درخت خود روی جنگلی

است . شبیه بدرخت **گزر** که در بعضی از جنگلهای ایران هست و چوب سخت و محکمی دارد و چوب **چیت** هم یک نوع از همان چوبهای جنگلی سخت و محکم است .

پرسش : استاد آیا ممکن است بفرمایید این کلمه‌ی **مقال** از چه لجه‌ایست

آیا فارسیست یا آنکه آنرا هم از زبانهای دیگر گرفته‌اند ؟

پاسخ : ریشه‌ی این کلمه را من تا کنون نتوانسته‌ام پیدا کنم . در برخی از

فرهنگها نوشته‌اند که کلمه **مقال** عربی بوده با **ثای مثلث** اما من گمان نمی‌کنم

این توجیه درست باشد زیرا که **مقال** در عربی چنانکه در فارسی هم استعمال می‌شود

تنها بمعنی **واحد مقیاس وزن کم** و در ضمن بمعنی **قسمی از نی** است و دلیل ندارد که اسم این پارچه را از آن گرفته باشند زیرا که نه يك مثقال است و نه از نی می‌بافته‌اند، آنچه را که امروز متقال می‌گویند در کتابهای قدیم **پرفگاله و پرفگاله** می‌گفته‌اند و حتی این کلمه بزبان فرانسه هم رفته و در فرانسه متقال را **Percale** می‌گویند و در اشتقاق آن می‌نویسند که از پرفگاله فارسی گرفته‌اند، اگر یکی از شنوندگان عزیز رادیو ایران بتواند ریشه‌ی این کلمه‌ی متقال را پیدا بکند و بما اطلاع بدهد خیلی اسباب امتنان ما خواهد شد.

پرسش : استاد اجازه بفرمایید معنی این شعر معروف را هم بنده سؤال بکنم و آن این شعر است :

گرفتم آنکه گشایند پای بسته‌ی ما چه می‌کنند ببال و پرشکسته‌ی ما ؟
گرفتن این جا چه معنی دارد ؟

پاسخ : یکی از معانی گرفتن **فرض کردن** و تصور کردنست گرفتم آنکه گشایند پای بسته‌ی ما یعنی **فرض میکنم و تصور می‌کنم که پای بسته‌ی ما را می‌گشایند** و باز می‌کنند چنانکه در زبان معمولی هم می‌گوییم **گیرم این کار را بکنی** یعنی فرض می‌کنم و می‌پندارم که این کار را بکنی و یکی دیگر از معانی گرفتن **مؤاخذه کردن و بازخواست کردن** است چنانکه می‌گویند **گرفت و گیر نیست یعنی مؤاخذه و بازخواست نیست** چنانکه ایراد عربی را هم در فارسی با گرفتن صرف می‌کنند و ایراد گرفتن می‌گویند.

پرسش : بنده يك سؤال دیگر هم دارم و آن اینست که در بعضی جاها دیده‌ام اسم کشور **یونان** را **یونانستان** می‌نویسند و می‌گویند آیا این درستست ؟

پاسخ : در فارسی این درست نیست زیرا که معمول زبان فارسی اینست که **ستان** را که نوعی **پسونده مکان** است در آخر اسم اقوام و ملل می‌آورند برای آنکه کشور و سرزمین آنها را برسانند مثل **کردستان** یعنی سرزمین کردها و **لرستان**

یعنی سرزمین لرها و عربستان یعنی سرزمین عربها و هندوستان کشور هندوها و حتی در اروپا مانند انگلستان برای سرزمین انگلیسها و مجارستان کشور مجارها و لهستان کشور لهها و اینها همه اسم اقوام و طوایف و ملل است و حال آنکه یونان اسم قوم و طایفه نیست یونان نام قسمتی از این کشور است که عبارت باشد از قسمت آسیایی آن که مهاجرین در آنجا فرود آمده اند و چون نزدیکترین قسمت با ایران بوده زودتر از قسمت های دیگر با ایران مربوط شد، همدی نواحی را که این نژاد در آنجا ساکن بوده از قدیم در ایران یونانی گفته اند و این همان کلمه ایست که در زبانهای اروپایی ایونی Ionie گفته اند و چون اسم کشور است و اسم نژاد و قوم و طایفه ای نیست نمی توان یونانستان گفت، این ترکیب غلط و نادرست را گاهی ترکان عثمانی بکار برده اند و حتی در کتابهای ترکی هم تصریح کرده اند که درست نیست بهمین جهت هندستان بی و او هم درست نیست زیرا که هند اسم کشور است و اسم نژاد نیست و چون مردم هند هندو هستند کشورشان را هندوستان باید گفت و نه هندستان اینجا یک نکته ی جالب یاد آمد و آن اینست که نام پای تخت قدیم هخامنشیان را در فارسی اروپاییان اشتباهاً پرسپولیس persepolis می گویند و ما هم عادت کرده ایم همین کلمه را بکار ببریم این اسمیست که یونانیان بشهر پاسارگاد داده اند و مقصودشان شهر پارسها هست پرسه Perse در زبان یونانی بمعنی خراب و ویرانست و پرسپولیس یعنی شهر خراب و حال آنکه شهر پارسها را پرسوپولیس باید گفت و اگر اروپاییان متوجه این نکته ی دقیق نیستند و باین لفظ غلط عادت کرده اند ما نباید از ایشان پیروی بکنیم و حتماً باید پرسوپولیس بنویسیم و بگوییم .

ریشه‌ی کلمه‌ی اسکناس

وجلیقه و درشکه و کالسکه و کلیسا چیست ؟

شرحی در باره‌ی لهستان ، لبنان و پاکستان

تلفظ درست مداد ، مشك و آسفالت چگونه است ؟

پرسش : لطفاً توضیح فرمایید که آیا کلمه‌ی خمودگی درست است ؟

پاسخ : متأسفانه درست نیست . در عربی **خَمَد** بمعنی فرونشستن زبانه‌ی آتش و بیهوش شدن بیمار و پایین آمدن تب و خواباندن آتش در جایست . صفت آن **خامدست** که مرده‌وساکن هم معنی می‌دهد و مصدر آن **خمودست** بمعنی فرونشستگی و بی‌هوشی و **پایین آمدگی** بعضی تصور کرده‌اند این کلمه فارسیست و می‌شود از آن **خموده** ساخت مانند نموده و بعد، های آخر آن را بگاف بدل کرد و یای حالت را در آخر آن آورد و گفت **خمودگی** . در این صورت خموده و خمودگی غلط فاحش است و درین تردیدی نیست .

پرسش : ممکن است بفرمایید اسکناس چه کلمه‌ایست . ؟

پاسخ : این کلمه از راه زبان روسی وارد شده است . در انقلاب فرانسه اوراق قرضه‌ای چاپ کردند و انتشار دادند که کلمه‌ی **Assignat** را برای آن وضع کردند از فعل **Assigner** یعنی **پرداختن پول** . این اوراق قرضه حکم اسکناسهای امروز را داشته است و هر کس بدولت می‌داده مطابق آن پول می‌گرفته است . درین کلمه **ng** باهم است که در فرانسه **نون بی** خوانده می‌شود ، بزبان روسی که رفته

N. g فرانسده را **گک** و **نون** خوانده اند و مطابق قاعده‌ی زبان روسی پسوند *sia* را در آخر آن افزودند و در روسی این کلمه تبدیل شده است به *osignatsia* و این کلمه آسیگناتسیای روسی در زبان مردم ایران باسکناس تبدیل شده است .

پرسش : ریشه‌ی کلمه‌ی **جلیتقه** یا **جلیتقه** چیست ؟

پاسخ : این کلمه هم همان حالت را دارد اصل آن *gilet* فرانسده است که آخر آن *t* دارد و خوانده نمیشود در زبان روسی **ت** آخر آن را خوانده اند و پسوند دیگری را که *ka* باشد در آخر آن افزودند و *giletka* گفتند و **ژیلتکای روسی** در فارسی **جلتقه** یا **جلیتقه** شده است اما اصل روسی ژیلتکاست و آن یای دومی را ندارد **جلتقه** درست تر از **جلیتقه** است و در این صورت کسانی که **جلتقه** با **دال** می نویسند اشتباه می کنند .

پرسش : لطفاً توضیح فرمایید این کلمه‌ی **کالسکه** از کجا آمده است ؟

پاسخ : این هم از زبان روسی آمده اصل کلمه در زبان فرانسده *Caleche* است روسها بهمین ترتیب آنرا به **کالشکا** تبدیل کرده اند و در ایران **کالشکا** تبدیل شده است به **کالسکه** .

پرسش : در اینصورت **درشکه** چه کلمه است ؟

پاسخ : این هم مأخوذ از کلمه‌ی **دوروشکای** روسیست بهمین معنی که در فارسی **درشکه** است .

پرسش : گویا کلمه‌ی **کلیسیا** یا **کلیسیا** هم همین حالت را دارد کدام درست تر است **کلیسیا** یا **کلیسیا** ؟

پاسخ : این کلمه را دیگر پیش از اسلام از زبان یونانی گرفته اند اصل آن در یونانی *Eklesia* **اکلیزا** بمعنی **انجمن** و **اجتماع** است و در ضمن جایی که مردم در آنجا گرد آیند و انجمن بکنند چون اصل یونانی آن در آخر یاء دارد و **کلیسیا** است البته **کلیسیا** درست تر از **کلیسا** است مگر آنکه در وزن شعر بخواهند کلمه را کوتاه بکنند و یا را از آن بیندازند .

پرسش : سؤال دیگر اینست که **مداد** بکسر اول درست است یا مدار بفتح میم ؟

پاسخ : اصل آن در زبان عرب **مدادست** بکسر میم و اصلاً به معنی **جوهریست** که با آن چیز می نویسند سابقاً در فارسی بآن **دوده** می گفتند زیرا که از دودهی زغال و هیزم آنرا درست می کردند و بعدها که صنعت مرکب سازی ترقی کرده **دودهی مرکب** گفتداند یعنی دوده ای که با چیزهای دیگر ترکیب بکنند و سپس کلمه را مختصر کرده و دوده را از اول آن انداخته اند و مرکب گفته اند . چون کلمه ی **مداد** در زبان فارسی مورد استعمالی نداشته وقتی که چوبهایی را که در وسط آن ماده ی سیاهی برای چیز نوشتن است از اروپا بایران آورده اند اسم آنرا **مداد** گذاشته اند و این تعبیر مختص زبان فارسی است و دخلی عبری ندارد .

پرسش : استاد محترم پرسیده اند که آیا **مُشک** بضم میم درستست یا **مشک** بکسر و **مشکین** باید گفت یا **مشکین** ؟

پاسخ : اصل کلمه از زبان لاتین آمده و **Muscus** بوده است چون در اصل بعد از میم ضمه است **مشک** بضم باید گفت نه **مشک** چنانکه در زبان فرانسه هم **Musc** موسک می گویند . به همین جهت اینکه اغلب در آخر کلمه **گاف** می گذارند و **مشک** با کاف می نویسند درست نیست و حتماً باید با **کاف** نوشت چنانکه شعرا هم با **خشک** قافیه کرده اند که حرف آخر آن هم کاف است نه گاف .

پرسش : سؤال کرده اند که آیا این کلمه ی **موبلمان** درستست ؟

پاسخ : اگر غرض اسباب خانه از میز و صندلی و نیمکت و از این قبیل باشد این کلمه را از فرانسه گرفته اند و در زبان فرانسه آنرا **Ameublement** می گویند و حتماً باید در اول آن **آ** باشد و ناچار **موبلمان** درست نیست .

پرسش : یکی از شنوندگان رادیو ایران ، ضبط درست کلمه ی **اسفالت** و معنی آنرا پرسیده است .

پاسخ : این کلمه هم از زبان فرانسه آمده و اصل آن کلمه ی یونانی **Asphaltos**

بمعنی قیرست که در فرانسه آسفالت تلفظ می کنند و با الفی که بآن کسره بدهند یعنی آسفالت بگویند درست نیست . حالا که مطالب باین جا رسید ناچار باید بگویم که ما باین کلمه در زبان فارسی هیچ احتیاج نداریم زیرا که در فارسی کلمه‌ی قیر هست که آسفالت فرانسه هم همانست و چه ضرر دارد بجای آسفالت کردن چنانکه در قدیم می گفتند قیر اندودن و قیر اندود کردن بگوئیم مثلاً راه آسفالت را بگوئیم راه قیر اندود چنانکه در قدیم هم چیزی را که روی آن قیر کشیده باشند قیر اندود می گفتند و آسفالت کردن هم عین همان کارست .

پرسش : لطفاً بفرماید کلمه‌ی لهستان اسم کشور معروف از کجا آمده است و آیا باید لهستان گفت یا لهستان و چه شده است که اروپاییان Poland و Pologne و امثال آن می گویند و ما لهستان یا لهستان می گوئیم ؟

پاسخ : خود مردم این کشور دو کلمه دارند یکی Lehski که اسم نژادشانست و یکی Polcki که نام کشورشانست . ما از قدیم یعنی از زمان صفویه با آنها مربوط شده ایم و چون قاعدی زبان فارسی اینست که دنبال اسم نژادها پسوند ستان را می آورند و اسم مملکت را از آن می سازند مانند انگلستان و عربستان و ترکستان و هندوستان . پاکستانی ها هم در اسم مملکتشان از ما تقلید کرده اند ، اسم کشور نژاد له را که کلمه‌ی لهسکی صفت توصیفی آنست لهستان گذاشته ایم و بهمین لحاظ لهستان بکسر درست است و نه لهستان بفتح .

پرسش : استاد، کشوریست که برخی لبنان می گویند و برخی لبنان کدام درست ترست ؟

پاسخ : در کتابهای عربی همه جا لبنان بضم لام نوشته اند و مردم این کشور نام سرزمین خودشان را همین طور تلفظ می کنند .

پرسش : استاد ، لطفاً بفرماید نام کشور پاکستان که سابقاً نبوده از کجا آمده است ؟

پاسخ : این نام را پیش از استقلال این کشور پیشوایان مسلمان هند که قایل

بتجزیه‌ی هندوستان بوده‌اند پیشنهاد کرده‌اند، ستان آخر آن همان پسوند زبان فارسیست و کلمه‌ی **پاک** که شامل پ و الف و کاف باشد هر کدام حرف اول يك کلمه است پ را از اسم **پتن** ها گرفته‌اند. پتن‌ها مردم چادر نشین از نژاد آریایی هستند که هم در شمال پاکستان هستند، هم در جنوب افغانستان و هم در مشرق افغانستان ساکنند آنهایی را که در پاکستانند پتن یا پتان می‌گویند و آنهایی را که در جنوب افغانستانند پشتون می‌نامند و آنهایی که در مشرق افغانستانند با آنها **پختون** می‌گویند الف را از اول کلمه‌ی **اسلام** گرفته‌اند و کاف را از اول نام **کشمیر** و باین ترتیب پ و الف و کاف را باهم ترکیب کرده‌اند و اسم کشورشان را پس از استقلال، پاکستان گذاشته‌اند و این کلمه‌ی **پاک** ربطی با کلمه‌ی **پاک** و پاکیزه‌ی فارسی ندارد و چنانکه گفته‌ام سه حرف اول سه کلمه است.

پرسش: یکی از شنوندگان رادیو ایران پرسیده است که کلمه‌ی **نردبام** با

میم درست است یا **نردبان** با **نون**؟

پاسخ: حتماً **نردبان** با **نون** زیرا که از کلمه‌ی **نرد** ساخته شده که **نرده** را

هم از آن ساخته‌اند و **تخته‌نرد** هم از همان کلمه است و **نرد** اصلاً بمعنی **چیزهای بیست**

که **خطوط موازی** داشته باشند هم چنانکه **نرده** و **تخته‌نرد** همین حال را دارند.

کسانی که «**نردبام**» می‌گویند و می‌نویسند اشتباه می‌کنند آنها تصور می‌کنند که چون

با آن **بیام** خانه می‌روند باید **نردبام** گفت در صورتیکه جزء آخر آن و پسوند آن

همان **پسونديست** که در کلمات دیگر مانند **بادبان آمده** است.

بررسی يك بيت از سعدی

بیت در پارسی: نوره، نوره، نوره و نوره و چگوفنگی چرخ این دو کلمه
آیا نامحروم و فاصحیح درست است؟

پرسش: باز يك اشكال در يك شعر سعدی برخورد داریم که معنی آن درست روشن نیست و مرامور کردن آن سؤال بکنم و آن این شعر از یکی از غزلهای معروف سعدیست که میفرماید:

اینك عسلی دوخته دارد مگس نحل شهد لب شیرین تو زنبور میان را

پاسخ: بله این شعر محتاج بتوضیح است شعر سعدی معمولاً پیچیدگی ندارد اما درین شعر يك نکته هست که در زبان سعدی ساده بوده و حالا چون از میان رفته بنظر پیچیده می آید. در قدیم در ایران در برخی از شهرها که غیر مسلمانان هم سکنی داشته اند محله‌ی مخصوصی داشته اند که با مسلمانان آمیزش نداشته باشند و غیر مسلمانان علامت مشخصه‌ی بکار میبردند و این علامت مشخصه عبارت از يك تکه پارچه بوده که بر روی لباس خود میدوخته اند و چون آن تکه پارچه برنگ عسلی بوده بآن عسلی میگفتند و عسلی دوختن یعنی دوختن آن پارچه بر روی لباس، مگس نحل یعنی زنبور عسل و زنبور عسل گذشته از آنکه عسل میدهد، سخن شیرین را نیز همیشه بعسل تشبیه کرده اند که برنگ همان پارچه است و مثل اینست که روی لباس خود عسلی دوخته باشند شهد هم که بمعنی عسل است و شهد لب شیرین یعنی سخن شیرین از لب معشوق که طعم عسل دارد، تن زنبور عبارت از دو قسمت است و کمر آن باریک است

کمر باریک را هم علامت زیبایی می‌دانستند و بهمین جهت بکسی که کمرش خیلی باریک بود «زنبور میان» میگفتند و این که سعدی میفرماید :

اینک عسلی دوخته دارد مگس نحل شهید لب شیرین تو زنبور میان را
یعنی زنبور عسل بر روی لباس خود عسلی دوخته و کسانی که بر لباس خود عسلی میدوختند برای فروتنی بود و زنبور عسل هم که این کار را کرده است برای اینست که عسل آن در برابر سخنان شیرین تو معشوقه که زنبور میان هستی و کمر باریک داری فروتنی بکند و اظهار عجز بکند و بگوید که سخن تو از عسل من شیرین ترست. در بعضی نسخه‌های غزلیات سعدی که متوجه این نکته‌ی دقیق نبوده‌اند و معنی عسلی و عسلی دوختن را نمیدانسته‌اند در شعر دست برده‌اند و بجای آنکه عسلی دوخته بنویسند عسل اندوخته نوشته‌اند و شعر را باین صورت در آورده‌اند :

اینک عسل اندوخته دارد مگس نحل شهید لب شیرین تو زنبور میان را
یعنی شعر را خراب کرده‌اند زیرا عسل اندوختن جزو طبیعت زنبور است و کار مهمی نکرده است، وانگهی زنبوری که عسل بیندوزد و اندوخته بکند این علامت فروتنی و تواضع او در مقابل کسی که سخنش از عسل شیرین ترست نمیتواند باشد و همدی مقصود سعدی اینست که سخن معشوقه و شهیدی که از لب شیرین او بیرون می‌آید از عسل شیرین ترست و باید زنبور عسل در برابر او سرافکنده باشد .

پرسش : استاد اجازه بفرمایید امروز باز معنی و ریشه‌ی کلمه‌ای را که در کتابهای لغت ضبط نکرده‌اند و اصل آن معلوم نیست و آن کلمه‌ی سپورست که سابقاً برای کارگران شهرداریها که مأمور پاک کردن خیابانها و کوچه‌ها بودند میگفتند و حالا کلمه‌ی رفتگر را بجای آن استعمال میکنند که گویا کلمه‌ی مناسب و خوبیست درین زمینه چه میفرمایید ؟

پاسخ : این کلمه‌ی سپور از زبان ترکی وارد زبان فارسی شده بمعنی جارو کش و مصدر آن در ترکی سپورماخ بمعنی جارو کردنست . این که حالا رفتگر می‌گویند کلمه‌ی بسیار مناسبی برای این مفهومست . یادم افتاد که این کلمه را اتفاقاً خودم در

فرهنگستان پیشنهاد کرده‌ام این کلمه مشتق از فعل رفتن مخفف روفتن و رویدن بمعنی جاروب کردن و پاک کردن است، سابقاً در این مورد جاروب کش میگفتند و شکی نیست که رفتگر بهتر و کوتاه ترست .

پرسش : استاد اجازه بفرمایید بنده هم در باره‌ی يك کلمه پرسش بکنم و آن اینست که در برابر کلمه‌ی «شماره»ی فارسی بعضی نمره و برخی نمبر مینویسند میخواستم بدانم کدام يك از این دو کلمه بهترست ؟

پاسخ : اصل این کلمه در زبان فرانسه نومرو و Numero بمعنی رقم و در زبان انگلیسی نمبر Number بمعنی عدد و رقم هر دوست و هر دو را از زبان لاتین گرفته‌اند در فارسی اول کلمه نمره را بکار برده‌اند و آن همان کلمه‌ی نومرو فرانسه است و در این اواخر برخی کلمه‌ی نمبر انگلیسی را استعمال میکنند و چون هر دو از يك ریشه و بيك معنی است تفاوتی در میان آنها نیست ولی اکثریت مردم ایران به نمره بیشتر عادت دارند تا به نمبر، در این جا باید متوجه نکته‌ی مهمی بود و آن اینست که برخی تصور میکنند نمره کلمه‌ی عربیست و چون این قسم کلمات عربی را با الف و ت جمع می‌بندند جمع نمره را نمرات می‌نویسند و این نه تنها درست نیست بلکه مضحك هم هست، مثل اینکه مثلاً خمره‌ی فارسی را خمرات جمع بیندیم، دلیلی ندارد کلمه‌ای را که از زبان اروپایی گرفته‌ایم جمع عربی بیندیم در فارسی حتماً جمع نمره را نمره ها باید گفت و نمرات گفتن و نوشتن را باید ترك کرد و انگهی ما وقتی شماره در فارسی داریم دیگر بنمره یا نمبر احتیاجی نیست .

پرسش : استاد محترم لطفاً درباره‌ی ترکیب نام محروم هم توضیحی بفرمایید.

پاسخ : محروم اصلاً در لغت بمعنی بی بهره و ناکام است و معنی نفی در خود کلمه هست و دیگر نا که در فارسی کلمه‌ی نفی است نباید در سر آن آورد و اگر نام محروم بگویند دیگر بی بهره و ناکام معنی نمیدهد بلکه بهره‌مند و کامیاب و کامگار معنی خواهد داد همین طورست کلمه‌ی ناصحیح که در این اواخر بسیار رایج شده

برای چیزی که صحیح نیست کلمه‌ی غلط را باید استعمال کرد و دیگر ناصحیح گفتن مورد ندارد و انگهی بعقیده‌ی من وقتی که ما دو کلمه‌ی درست و نادرست را در فارسی داریم دیگر احتیاجی بکلمه‌ی صحیح و غلط یا ناصحیح نداریم و کم کم این کلمات باید از زبان مردم بیفتد و مخصوصاً باید جلو بدعت را در زبان گرفت و این بهترین خدمتی است که باید بزبان فارسی کرد .

توضیح بیشتر درباره‌ی مشک و نروبان

بحث درباره‌ی تلفظ تمبر ، چشم ، چشمه و معانی درب ، آبلنمو و کدخدا

آیا «پاک» و «پاکیزه» محل استعمال جداگانه دارد؟

ساختمان ، خاوش و فراموش و معنای بیتی از بوستان

پرسش : کلمه‌ای که مرا از لحاظ تلفظ صحیح در شك و تردید انداخته کلمه‌ی تمبر است که برخی آنرا تمبر با سکون میم و ب بعضی دیگر تمبر با سکون میم و فتح ب ذکر می نمایند تقاضا می شود در این مورد مرا روشن فرمایید .

پاسخ : کلمه‌ی تمبر از زبان فرانسه وارد زبان ما شده و معانی مختلف دارد، یکی از معانی آن همان تکه کاغذ چاپ کرده است که بجای پول کرایه‌ی پست روی پاکت می چسبانند . در زبان فرانسه این کلمه را با میم و ب می نویسند اما نون و ب تلفظ میکنند و تمبر می گویند ، اما در زبان فارسی رعایت املا‌ی اصلی کلمه را کرده‌اند و همیشه با میم و ب نوشته‌اند و ناچار تلفظ صحیح آن بعادت امروزی زبان فارسی تمبر با سکون ب است و نه تمبر با فتح ب .

پرسش : کلمه‌ی محترما که در مقدمه‌ی مراسلات نوشته و در ابتدای گزارشها گفته می شود صحیح است یا بجای آن کلمه‌ی دیگر باید نوشت ؟

پاسخ : این گونه تعارفات که معمول شده است و در آغاز نامه ها می نویسند تقلید از زبانهای اروپاییست ولی نه باین شکل، معمول نامه نویسی در زبانهای اروپایی

اینست که در اول نامه می نویسند «افتخار دارم بشما اطلاع بدهم» یا «خوش -
 وقتم با اطلاع شما برسانم» در ایران معمول شده است بنویسند «محترماً با اطلاع
 شما میرسانم» و این درست نیست زیرا که محترماً بنویسنده بر میگردد، نه بخواننده.
 محترماً با اطلاع شما می رسانم یعنی که احترام دارم و محترم هستم این را می نویسم
 در صورتیکه عرض احترام بخواننده است نه بنویسنده اگر اصرار داشته باشند حتماً
 کلمه‌ی احترام را بیاورند باید بنویسند با اطلاع خاطر محترم شما می رسانم، بعضی‌ها
 می نویسند **احتراماً** بخاطر شما می رسانم و معنی آن اینست که برای احترام شما این
 را می نویسم و اینکه می نویسم برای اینست که بشما احترام بگذارم در صورتی که
 صحبت احترامی در میان نیست و نامه‌ایکه می نویسند برای این نیست که بخواننده
 احترام بکنند بلکه برای آنست که او را از مطلبی مسبوق سازند. در صورتی که
 نویسنده بخواهد خواننده بداند که در نظر او احترام دارد بهتر اینست بنویسد **با کمال
 احترامی که بشما دارم می نویسم.**

پرسش: لطفاً شعر زیر را که از شاعر بزرگ سعدی شیرازیست صحیح آنرا
 بفرمایید زیرا که این شعر در کتاب خود سعدی این‌طور نوشته:

تو با خلق نیکی کن ای نیک بخت
 که فردا نگیرد خدا بر تو سخت

در صورتی که در کتاب چهارم ابتدایی این‌طور نوشته:

تو با خلق **سهلی** کن ای نیک بخت
 که فردا نگیرد خدا **باتو** سخت

پاسخ: اولاً سهلی بمعنی آسانی است و بمعنی سهیل گرفتن و توقع کارهای
 دشوار از مردم داشتن نیست و هرگز کسی نگفته است با خلق سهلی کن یعنی با مردم
 سخت نگیر. ثانیاً لطف شعر درینست که شاعر بگوید ای نیک بخت با خلق نیکی کن
 من احتمال می‌دهم در کتاب چهارم که سهلی نوشته شده در اصل نیکی بوده و بواسطه‌ی
 شباهتی که در خط در میان نون و یا و کاف با سین و ه و لام سهلی هست، یا در خطاطی
 و یا در چاپ اشتباه شده باشد و حتماً شعر سعدی اینست:

تو با خلق نیکی کن ای نیک بخت
 که فردا نگیرد خدا باتو سخت

پرسش : لطفاً بفرمایید چرا می‌گویند چشم با فتح چ ولی چشمه را با کسر تلفظ میکنند ؟

پاسخ : اصل کلمه‌ی چشم با فتح اول است و شاعران همه جا آنرا با چشم و چشم قافیه کرده‌اند و چون چشمه با فتح مصغر آنست آنرا هم باید چشمه گفت اما در تلفظ طهران چشم را چشم بکسر می‌گویند و ناچار مصغر آنهم چشمه‌ی معروف شده است درین صورت چشم و چشمه با فتح اول درست است ولی فعلاً بآن عده زیادی هم که چشمه و چشم بکسر می‌گویند نمی‌شود ایراد گرفت .

پرسش : استاد، کلمات پاکیزه و دوشیزه که به «یزه» ختم می‌شوند آیا ساختگی هستند ؟

پاسخ : پاکیزه حتماً از کلمه‌ی پاک ساخته شده و در اصل تفاوتی در میان کلمه‌ی پاک و پاکیزه بوده ، پاک را در باره‌ی اشیاء می‌گفتند و پاکیزه را در باره‌ی اشخاص ، مثلاً می‌گفتند این پارچه پاکست و این آدم پاکیزه است یعنی رعایت پاک‌ی را می‌کند و خود را پاک نگاه می‌دارد بهمین جهت دستمال پاکیزه و بچه‌ی پاک در سیاق اصلی و قدیمی زبان فارسی درست نیست اما حالا دیگر امتیاز این دو کلمه برداشته شده و آدم پاک و پارچه‌ی پاکیزه هم می‌گویند و چون دیگر خیلی رایج شده است می‌توان مجاز دانست، اما دوشیزه کلمه‌ی مرکب نیست که از دوش و یزه ساخته شده باشد و این یزه که دنبال کلمه‌ی پاکیزه و دوشیزه هر دو آمده است اتفاقاً نیست .

پرسش : آیا فراموش و خاموش که به موش ختم می‌شوند طرز ساختمان آنها چطور است ؟

پاسخ : این جزء آخر «موش» هم که در دو کلمه‌ی فراموش و خاموش آمده اتفاقاً نیست زیرا که این هر دو کلمه بسیط‌اند و مرکب نیستند .

پرسش : استاد محترم چندی قبل ضمن صحبت در باره‌ی مُشک و نردبان^۱

فرمودید بدلیل آنکه نام لاتینی مشك موسکا می باشد و باعتبار حرف اول باید آنرا مضموم خواند بنظر من انتشار کلمه‌ی مشك از ممالک لاتینی بطرف شرق نبوده که اصل آنرا در غرب جستجو کنیم بلکه جهت مهاجرت کلمه از شرق بسمت غرب بوده چرا نبایستی بکلمه‌ی مسك که معرب مشك است توجه کرد که میم آن مکسور می باشد بعلاوه کلمه‌ی مشکی که معرف رنگ سیاه است و یا صفت مشکین همواره مکسور تلفظ شده است .

پاسخ : بله اتفاقاً چندی قبل یکی از دوستان من هم این هر دو توجیه را داشت . گویا آقایان توجه نکردند که گفتم در فرهنگها این کلمه را هم مُشك و هم مشك ضبط کرده‌اند ولی چون در شعر همیشه مشك را با خشك قافیه کرده‌اند و دیده نشده است که با سرشك یا پزشك قافیه بکنند در زبان ادبی مُشك بر مشك ترجیح دارد ولی این مانع نیست که صفت مشکی را از مشك ساخته باشند و در کلمه‌ی دیگر یعنی مشکین هیچ دلیلی ندارد که حتماً بکسر یعنی مشکین باید خواند چنانکه تقریباً همه‌ی ادبا در شعر که باین کلمه برمی‌خورند آنرا مُشکین می‌خوانند، اما اینکه معرب آن مسك است دلیل بر این نیست که اعراب این کلمه را از کسانی که در ایران مشك تلفظ می‌کرده‌اند شنیده باشند و پیدا است هم‌چنان که فرهنگ نویسان ضبط این کلمه را هم مُشك آورده‌اند و هم مشك باین دلیل بوده است که برخی از فارسی زبانان ، مشك بضم میم و برخی دیگر مشك بکسر تلفظ می‌کرده‌اند .

پرسش : در مورد زردبان نیز همانطور که استاد فرمودند نرد بمعنی پلکان است ولی بان را بدرستی توجیه نفرمودند چه مانعی دارد که زردبان را نردبام بخوانیم و بگوییم منظور از آن پلکان بام می باشد . بنظر این جانب باید بتوده‌ی مردم حق داد که برخلاف فضلا این شیئی را نردبام بخوانند بعلاوه مردم عادی در تسمیه‌ی اشیاء همواره راهنمای فرهنگستانها بوده‌اند .

پاسخ : بان یکی از پساوندهای فارسیست که معانی متعدد دارد و یکی از آنها در مورد تکرار و کثرت بکار می‌رود و زردبان یعنی چیزی که نرده‌های متعدد داشته

باشد چنانکه بادبان بمعنی چیز است که بادمکرر بآن می‌وزد، گذشته از آن در شعر هر جا که این کلمه آمده آنرا با کلماتی که آخر آنها الف و نون است قافیه کرده‌اند مانند جان و نان و نظایر اینها و این که چون نردبان پلکان بامست باید آن نردبام گفت چون مثلاً با آن از درخت هم بالا می‌روند چرا نرد درخت نگوییم یا نرددیوار نگفته‌اند. اما اینکه توده‌ی مردم حق دارند برخلاف فضا شیئی را نردبام بخوانند هرگز این حق از توده‌ی مردم گرفته نخواهد شد که هر کلمه‌ای را بخوانند نادرست تلفظ بکنند، ولی باید این حق را هم بفضلا بدهید که رعایت تلفظ توده‌ی مردم را نکنند چنانکه عوام مختارند دیفعال بگویند و فضا هم چاره‌ی دیگری جز آن ندارند که دیوار بنویسند و تلفظ بکنند. مردم عادی هم همیشه راهنمای فرهنگستان هستند اما هر جا که اختلافی در میان فصحا و مردم عادی پیدا شد فرهنگستان برای اینست که جانب فصحا را بگیرد و نه جانب مردم عادی را.

پرسش: لطفاً توضیح فرمایید آب‌لمبو چه کلمه‌ایست فارسی است یا نه؟

پاسخ: البته فارسیست ولی نه فارسی ادبی فصیح بلکه کلمه‌ایست که تنها در زبان محاورت آمده است. اصل کلمه‌ی لمبو معلوم نیست تنها در لغت کلمه‌ی لمبو با نون هست بمعنی هر چیز کروی و گرد و چون این کلمه‌ی آب لمبو تنها در مورد میوه‌های گرد مانند انار و لیمو استعمال می‌شود که آنها را فشار می‌دهند و آبشان را در پوستشان جمع می‌کنند ممکن است این کلمه در اصل لمبو با نون بوده باشد که حالا لمبو با میم تلفظ می‌کنند و تلفظ میم بنون ساکن خیلی نزدیکست.

پرسش: راجع بکلمه‌ی کدخدا و کدبانو نیز توضیح بفرمایید.

پاسخ: کلمه‌ی کد در زبان فارسی بمعنی جایگاه و خانه است و در کلماتی مثل بتکده و میکده و آتشکده بصورت کده آمده و کد و کده یکیست، پس کدخدا یعنی خانه خدا و صاحب خانه و کدبانو یعنی بانوی خانه چنانکه کلمه‌ی کدیور هم بمعنی صاحب خانه و صاحب ملک و زمین آمده است.

وجه تشابه «اراک» و «عراق»

ریشه‌ی تاریخی نام شیراز و معانی صابون، رجا، معشور

هرف، هرفان و قندیل چیست؟

آیا کلمات فارسی و غیر عربی را میتوان تنوین داد؟

پرسش : استاد محترم لطفاً توضیح بفرمایید نام شهر اراک چگونه از عراق

باراک تبدیل شده و آیا کلمه‌ی اراک از عراق گرفته شده است یا نه و ضمناً این اسم از

چه سالی رواج پیدا کرده است؟

پاسخ : اراک نام باستانی ناحیه‌ای از غرب ایران بوده است که شهر اراک کنونی

در میان آن واقع شده نام سابق این شهر سلطان آباد بوده زیرا در زمان فتحعلی شاه

قاجار ساخته شده بود . چون خواستند نام قدیم این ناحیه را زنده بکنند در زمانهای

اخیر نام شهر سلطان آباد را اراک گذاشتند . اما عراق در زبان نازی بمعنی لب آب

و کرانه‌ی دریاست و چون سرزمین بین‌النهرین در کرانه‌ی دو رود دجله و فرات واقع

شده اعراب بآن عراق گفته‌اند . در دوره‌ی اسلامی بواسطه‌ی شباهتی که در همان دو

کلمه‌ی اراک و عراق هست فرمانروایان عرب که در ایران حکمرانی داشته‌اند اراک

ایران را هم عراق نام گذاشتند و برای امتیاز این دو ناحیه یکی را عراق عرب یعنی

بین‌النهرین امروز گفته‌اند و این ناحیه از ایران را عراق عجم نام گذاشتند و خیلی

طبیعی بود که در ایران همان اسم سابق تاریخی را کددارك باشد ترجیح بدهند منتهی این کار باعث شد که نام ناحیه‌ای را بر سر شهری گذاشتند و این هم سابقه در ایران دارد چنانکه کرمان هم ناحیه است و هم نام شهر مرکزی آن .

پرسش : آیا شهر شیراز از اول دارای چنین اسمی بوده یا بعداً این اسم بوجود آمده است ؟

پاسخ : نام شیراز در خشت‌هایی که از زمان هخامنشیان در تخت جمشید پیدا شده آمده است و در آن زمان نام یکی از آبادیهای فارس نزدیک تخت جمشید یعنی درست در محل همین شیراز امروز بوده است منتهی شیراز چندین قرن قصبه و آبادی کوچکی بوده و پادشاهان آل بویه آنرا توسعه داده بشهری تبدیل کرده‌اند و نام قدیمی آن آبادی کوچک برین شهر باقی مانده است .

پرسش : لطفاً بفرمایید این کلمه‌ی صابون از کجا گرفته شده و اصل آن چه بوده است ؟

پاسخ : این کلمه در زبان لاتین ساپو Sapo بوده است که در فرانسه به ساون Savon بدل شده احتمال می‌رود که از همان کلمه‌ی لاتین وارد زبان فارسی شده باشد و می‌بایست در دوره‌ی ساسانیان این کار شده باشد، زیرا که درین دوره بواسطه‌ی رابطه‌ی ایرانیان با رومیان برخی از کلمات لاتین وارد زبان فارسی شده است . این کلمه را اصلاً در فارسی با سین می‌نوشت‌اند و چون از عربی بفارسی رفته و عربها با صاد نوشته‌اند معمول شده است که در فارسی هم با صاد بنویسند .

پرسش : استاد محترم بطوری که در یکی از کتب قدیم که عربی را بفارسی ترجمه کرده و مشاهده شد رجاء را یکی از لغات مشترك نام برده که معنی آن را هم ترسیدن و هم امید ذکر نموده ممکن است در اغلب کتابها این لغت صرفاً معنی امید را بدهد لطفاً در این باره توضیح فرمایید .

پاسخ : اصل معنی رجاء در عربی امیدست و گاهی بندرت بمعنی ترس استعمال

می شود ، اما در فارسی همیشه بمعنی امید آمده و هیچ جا بمعنی ترس دیده نشده است چنانکه ازین کلمه **رجامند** هم ساخته اند بمعنی امیدوار و خوبست استعمال شود .

پرسش : لطفاً توضیح فرمایید کلمه‌ی **عُرف** با **ضم عین** وقتی بطور جمع گفته می شود و در اغلب کتابها و گفته‌های اشخاص **عِرْفان** با **کسر عین** ز کَر می گردد اولاً خود کلمه‌ی **عُرف** چه معنی می دهد و دیگر آنکه **عِرْفان** درست است یا **عُرفان** ؟

پاسخ : ریشه‌ی این کلمه در عربی مشتقات و معانی مختلف دارد از جمله **شناساییست** و **عُرف** از همین ریشه است و بمعنی **شناخته** و معروفست . در زبان فارسی بیشتر بمعنی **آن افکار و عقاید و رسوم و آداب** است که شناخته و رایج در میان همه‌ی مردم باشد و این کلمه جمع ندارد و ندانستم چگونه آنرا جمع می بندند اگر منظور نویسنده الف و نون آخر **عُرف** بعلامت جمع فارسی باشد البته اشتباه است . اما **عِرْفان** یا **عِرْفان** بهمان معنی شناسایی و شناخت است و در ضمن معرفت و شناسایی خدا را هم **عِرْفان** گفته اند و رشته‌ای از فلسفه است که در آن در باب معرفت خدا بحث می کنند و درین جا تقریباً مرادف **تصوف** است . این که در فارسی شرع و عرف می گویند شرع بمعنی **قوانین مذهبی** و عرف بمعنی **قوانینی** است که در مذهب آنها را طرح نکرده اند و **سنت‌های** است که از قدیم در میان مردم مانده است .

پرسش : استاد محترم ، در یکی از برنامہ‌های رادیو ایران **قَنَدیل** را که **بفتح قاف** می باشد **بکسر قاف** ز کَر نموده اند لطفاً بفرمایید کدام صحیح است ؟

پاسخ : این کلمه در عربی **بکسر قاف** یعنی **قَنَدیل** است اما لغت نویسان ما بهر دو شکل ضبط کرده اند . در زبان لاتین **کاندلا** بمعنی شمع است و احتمال می رود که این کلمه‌ی **قَنَدیل** یا **قَنَدیل** از همان کلمه‌ی لاتین ساخته شده باشد و چون در اصل لاتین ، **کاندلا** تلفظ می شود شاید **قَنَدیل** از **قَنَدیل** درست تر باشد زیرا که **قَنَدیل** در حقیقت نوعی از شمع دانست . در ضمن **یک** یادآوری هم بنویسنده‌ی این مکتوب باید بکنم و آن اینست که در نامہ‌ی خودشان **دوماً** نوشته اند و این درست نیست زیرا که این الف تنوین عربی مثل **حتماً** و **قطعا** و نظایر آنها دنبال کلمات فارسی چه اسم و چه صفت نمی آید

و آوردن آن غلطست . بعضی ها می گویند **جاناً** و **ناچاراً** و برخی می گویند **نلتگرافاً** و **تلفناً** این ها همه غلط است و دوه و سوم را هر دو هم نباید گفت .

پرسش : لطفاً توضیح فرمایید معشور درست است یا معشور چون در بعضی کتب و روزنامه ها هر دو نوع آنرا دیده ام منظورم همین نشیمنی کردن و کنار هم نشستن است .
پاسخ : معشور اصلاً در عربی نیامده و تنها معشور هست بمعنی گروه مردم ، و کسی که با مردم رفت و آمد داشته باشد **معشورست** . ممکنست بعضی از کلمه‌ی معاشرت که بمعنی آمیختن و باهم آمیزش داشتن است کلمه‌ی معشور را جعل کرده باشند و این درست نیست .

پرسش : آیا **حمای محرق** بمعنی تب سوزان درست است و اگر صحیح است از چه بایست ؟

پاسخ : اصل این کلمه را در عربی با یا می نویسند و از ریشه‌ی **حمی Hamy** است که یکی از معانی آن **گرم شدن** و سوزان شدنست و بهمین جهت تب را که گرم شدن بدنست **حمی** گفتداند ، این نوع از تب را قدمای ایران **حمای محرقه** میگفتند و کم کم حمی را از اول آن انداخته‌اند و محرقه گفته‌اند و این مرض **محرقة** که شنیده‌اید همینست .

بحث و باره‌ی :

چلیپا ، خاج ، کنشست ، انجام کار ، خداوند ، گواه ، مز کت ،

گوارش ، افکار ، اجنه ، واله و والگی

پرسش : استاد این کلمه‌ی چلیپا از کجا آمده و چه معنی دارد ؟

پاسخ : چلیپا کلمه‌ایست سریانی و همان کلمه‌ایست که در عربی صلیب میگویند

چون زبان عیسویان ایران در دوره‌ی ساسانیان و پیش از اسلام زبان سریانی بوده و تقریباً همانست که حالا عیسویان معروف به آسوری یا کلدانی حرف میزنند بیشتر اصطلاحات دین مسیح که در ایران وارد شده از زبان سریانی آمده است .

پرسش : استاد خاج هم گویا بمعنی صلیب است و این از چه زبانیست ؟

پاسخ : این کلمه ارمنیست و از زبان ارمنی وارد فارسی شده و بهمان معنی

صلیب است چنانکه میدانید در اصطلاح ورق بازی هم بعضی شکل گشیزی را خاج میگویند زیرا که بشکل صلیب است ، یک عید مذهبی هم ارمنیان در بهار دارند که خاجهایی را که در کلیسیا دارند می شویند و پاکیزه میکنند و بآن در زبان فارسی عید خاج شویان میگویند .

پرسش : استاد آیا برای عبادتگاه یهود هم در زبان فارسی لغت هست و اگر

هست بفرمایید کدام کلمه است ؟

پاسخ : بله هست و آن لغت کنشست است که در شعر هم بسیار آمده و اصل کلمه

در زبان عبری کنیسه است بهمین جهت این کلمه را هم در فارسی استعمال کرده‌اند و در کتابها کنیسه‌ی یمپود نوشته‌اند .

پرسش : استاد ، بنده شنیده‌ام که برای مسجد هم سابقاً در زبان فارسی يك کلمه بوده‌است .

پاسخ : بله و آن کلمه‌ی مزگت است که در کتابهای قدیم هم بکار برده‌اند و مخصوصاً در دوری سامانیان در کتابهای فارسی بجای مسجد مزگت نوشته‌اند و این کلمه هم سریانیست و در سریانی عیناً مثل مسجد یعنی محل سجده معنی میدهد .
پرسش : اجازه بفرمایید در باره‌ی مشکلی که اغلب گرفتار آن میشویم سئوالی بکنم و آن اینست که آیا ترکیب «انجام کار» درست است یا خیر . ؟

پاسخ : خیر درست نیست انجام کد بمعنی پایان و فراغت از کارست تنها استعمال نشده و همیشه با افعال صرف کرده‌اند مثل انجام دادن - انجام یافتن - انجام گرفتن و انجام شدن بهمین جهت باید انجام یافتن یا انجام گرفتن یا انجام دادن یا انجام شدن کار گفت و انجام کار بتنبایی درست نیست . معمولاً انجام کار را با سرانجام اشتباه میکنند ، سرانجام بمعنی عاقبت است و سرانجام کاری میتوان گفت ، اما انجام کاری نمیتوان گفت فرجام هم تقریباً همان معنی سرانجام را دارد و میتوان فرجام کاری گفت .
پرسش : استاد تمنی دارم بفرمایید کلمه‌ی خداوند چه معنی دارد و چه تفاوتی بین خدا و خداوند است ؟

پاسخ : اصلاً ، هم کلمه‌ی خدا و هم کلمه‌ی خداوند در فارسی قدیم بمعنی ایزد ، یزدان ، اله و الله نبوده است هر دو کلمه بمعنی صاحب بوده و خداوند خانه یعنی صاحب خانه ، خدای هم همین معنی را داشته و بهمین جهت نام کنایی که داستان پادشاهان را در آن نوشته بودند خدای نامه بوده است که ما حالا از زمان فردوسی ببعد شاهنامه میگوییم و این کلمه‌ی خدا بمعنی صاحب در ترکیبات متعدد مثل کدخدا و خانه خدا آمده و در این ترکیبات همه جا بمعنی صاحب است . خداوند

نیز عیناً همین حال را داشته^۱ بعدها خدا و خداوند را بجای ایزد و یزدان فارسی واله و الله عربی استعمال کرده اند شاید برای اینکه خواسته اند ایزد و یزدان را برای مفهوم قدیمی آن در دین زردشت نگاه بدارند و در برابر کلمه‌ی اله و الله عربی کلمه‌ی خدا و خداوند را استعمال کنند.

پرسش: استاد تمنی دارم بفرمایید آیا تلفظ درست این کلمه **گَواه** است یا **گَوَاه**^۲

پاسخ: در فرهنگها هم **گَواه** ضبط کرده اند و هم **گَوَاه** و حالا هم در ایران در بعضی نواحی **گَوَاه** تلفظ میکنند و در بعضی جاها **گواه** و اما **گَواه** بنظر صحیح تر می آید.

پرسش: استاد در باره‌ی کلمه‌ی **گَوارش** چه میفرمایید **گَوارش** باید گفت یا **گَوارش**؟

پاسخ: این جا برعکس اصل معنی **گَواریدن** است و ناچار اسم فعل آن **گَوارش** و صفت آن **گَوارا** میشود و **گَوارش** و **گَوارا** نیست.

پرسش: اجازه بفرمایید پرسم این کلمه‌ای که بمعنی **مجروح** است **افگار** است یا **افگار**؟

پاسخ: حتماً **افگار** زیرا که مخصوصاً در خراسان این کلمه را **اوگار** تلفظ میکنند زیرا میدانید در زبان فارسی ف بو او و حتی بی بدل میشود و افگار در زبان خراسان اوگار شده است چنانکه در افغانستان و تاجیکستان هم همین طور تلفظ میکنند.

پرسش: استاد، بعضی عقیده دارند این کلمه‌ی **اجنه** که در فارسی جمع کلمه‌ی جن می‌دانند درست نیست و جمع **جنین** است درین زمینه چه میفرمایید؟

پاسخ: اصل کلمه‌ای که در عربی بمعنی موجودی که در میان انسان و ارواح است، هم **جن** است و هم **جنی** و هم **جنه** و مؤنث آن **جنیة** است. در کتابهای عربی

۱ - یکی بر سر شاخ بن می برید - «خداوند بستان» نظر کرد و دید

۲ - لطفاً بصفحه‌ی ۲۳ نیز توجه فرمایید

اجنه را جمع جن ضبط نکرده‌اند و جمع چنین آورده‌اند، اما در برخی از کتابهای فارسی اجنه را جمع جن هم دانسته‌اند و درین که از قدیم در فارسی باین معنی استعمال شده حرفی نیست، پس اگر غلط باشد غلطی است که سابقه‌ی قدیمی دارد و حالاً دیگر خیلی رایج شده است

پرسش : استاد این کلمه‌ی **واله** بمعنی سرگشته و بیخود آیا فارسی است و میتوان نسبت بآن را **والگی** گفت ؟

پاسخ : خیر این کلمه عربی است و های آخر آن نه تنها ملفوظ بلکه غلیظ هم هست و تنها های غیر ملفوظ فارسی را در موقع جمع و نسبت میتوان بگاف بدل کرد و با کلمه‌ی واله نمیتوان این معامله را کرد و حالت واله بودن را والگی و جمع واله را والگان گفت، هـناًفانه در مورد دیگر نیز این اشتباه را در کلمات عربی که آخر آنها «ها» دارند میکنند مثلاً در کلمه‌ی مثابه عربی که های آخر آن ملفوظ و حتی غلیظ است در موقع اضافه میگویند بمثابه‌ی فلان در صورتیکه باید بگویند بمثابه *Massabche* فلان و های آخر کلمه را بقاعده‌ی فارسی بیا بدل نکنند و بکلمه‌ی بعد نچسبانند .

اسرع وقت یا اوقات؟

بحث پیرامون : قاموس ، قاموس اللغة ، تصادم ، سفارشی ،

مقام و بررسی يك بيت شعر

آیا «تصادف» مخصوص زبان فارسی است؟

پرسش : سؤال اول اینست که قاموس چه کلمه‌ایست و معنی آن چیست و چرا بکتاب لغت قاموس میگویند؟

پاسخ : قاموس کلمه‌ی عربیست از ماده‌ی قهس بمعنی فرو رفتن در آب و غوطه خوردن و قاموس بمعنی وسط دریا و دریای پر آب و جایی در دریا که بتوان در آنجا درنگ کرد. اینکه بکتاب لغت قاموس میگویند از اینجهت است که فیروز آبادی دانشمند معروف ایران که خانواده‌اش از فیروز آباد فارس بوده‌اند و خودش در کازرون متولد شده و معاصر حافظ بوده است کتاب بسیار مهمی در لغت عرب نوشت که معروفترین کتاب درین زمینه شده و نام آنرا قاموس اللغة یعنی دریای لغت گذاشته و این کتاب از بس رواج داشته بهر کتاب لغتی هم قاموس گفته‌اند .

پرسش : اجازه بفرمایید بپرسم آیا اسرع اوقات باید گفت یا اسرع وقت؟

پاسخ : در فارسی وقتی که صفت تفضیلی می‌آورند و هم میتوان اسم را مفرد آورد و هم میتوان جمع بست ، مثلاً میتوان گفت بهترین کس و هم میتوان گفت بهترین کسان یا بهترین کتاب و بهترین کتابها بهمین جهت اساساً در فارسی هم اسرع اوقات درست است و هم اسرع وقت زیرا که ترجمه‌ی آنها میشود زودترین

اوقات و زودترین وقت ولی **اسرع اوقات گفتن درست تر است** زیرا وقتی که میخواهند زودترین یا اسرع را انتخاب بکنند بهتر اینست که از میان وقتها و اوقات متعدد انتخاب بکنند و بگویند زودترین وقتها یا زودترین اوقات در این صورت من اسرع اوقات را در فارسی ترجیح میدهم و باصول منطقی نزدیک ترست که از میان چند چیز بهترین آنها و از میان چند وقت زودترین آنها را انتخاب بکنیم .

پرسش : استاد، سؤال دیگری که من دارم اینست که در میان **تصادم و تصادف** چه تفاوت و مورد استعمال هر يك از آنها کدامست ؟

پاسخ : تصادم از ماده **صدم** بمعنی راندن و دفع کردن و کوفتن و زدن است اما **تصادف** از ماده **صدف** بمعنی برگرداندن و رو برگرداندن است و در عربی تصادف نیامده و این کلمه مخصوص زبان فارسیست و باید برگرداندن معنی بدهد بهمین جهت در فارسی هنگامی که دو چیز بهم برمیخورد و بهم کوفته میشود یعنی سخت بهم برمیخورد باید تصادم گفت مثل بهم خوردن دو سنگ یا دو اتومبیل و وقتی که دو نفر بهم میرسند و بهم بر نمیخورند و کوفته نمیشوند میتوان تصادف گفت پس بهم خوردن دو چیز تصادم است و بهم رسیدن دو نفر تصادف .

پرسش : استاد، اجازه بدهید **پرسش سفارشی** چه کلمه ایست آیا بهترست بگوییم **سفارشی** یا **سپارشی** ؟

پاسخ : سفارش یا سپارش هر دو یکیست و از فعل **سفردن** یا **سپردن** ساخته شده که اسم فعل آن هم **سفارش** میشود و هم **سپارش** و در فارسی يك نوع صفت مخصوص هست که برای چیزی که قابل «یا» سزاوارکاری باشد «یا» در آخر مصدر میآورند مثل دیدنی بمعنی قابل دیدن و سزاوار دیدن یا شنیدنی بمعنی قابل شنیدن و سزاوار شنیدن . سفارشی یا سپارشی هم بمعنی قابل **سفردن** یا قابل **سپردن** است . ما در فارسی کلمات بسیاری داریم که هم با **پ** درست است و هم با **ف** مثل **پیل** و **فیل** و دلیل آن هم اینست که در خط پهلوی برای **پ** و **ف** يك حرف بیشتر نبوده که هم ممکن بوده است آنرا **پ** بخوانند و هم **ف** بخوانند اما در فعل **سپردن** بیشتر با «**پ**»

خوانده‌اند و سفر دن با «ف» کمتر گفته‌اند ولی در عوض سفارش را بیشتر با ف خوانده‌اند و با پ کمتر. یعنی سپارش کمتر استعمال شده است و بهمین جهت سفارش و سفارشی بهتر است تا سپارش و سپارشی و این نکته را هم باید در نظر داشت که سفارشات یعنی سفارش فارسی را جمع عربی بستن درست نیست و حتماً باید سفارشها گفت مثل نگارشات و گزارشات که اینها هم غلط است و بطوریکه سابقاً گفته‌ام حتماً باید نگارشها و گزارشها گفت. ۱.

پرسش : سؤال دیگر اینست که این شعر معروف .

گویند سنگ لعل شود در مقام صبر آری شود و لیک بخون جگر شود
چه معنی میدهد و در این شعر این کلمه را مقام باید خواند یا مقام ؟

پاسخ : در قدیم که اطلاع درستی از علوم طبیعی نداشتند تصور میکردند سنگهای قیمتی مثل لعل و یاقوت و زمرد و زبرجد و عقیق و نظایر اینها در نتیجهی اثر آفتاب و ابر و باران و آسمان یعنی آثار جوی باین شکل در می‌آیند، یعنی ابر و باران و عوامل طبیعت آنها را تغییر میدهد چنانکه حافظ میفرماید :

لعلی از کان مروت بر نیامد سالهاست تابش خورشید و سعی ابر و باران را چه شد؟
نوشتند اند که سید جلال الدین عضد یزدی شاعر معروف قرن هشتم که اندک زمانی پس از حافظ آمده است در یزد در مکتب درس میخواند و یکی از وزراء بانجا رفت و از استعداد او تعجب کرد و او این قطعه را بدیقه و فوراً ساخت و برای او خواند :

چار چیزست که گر جمع شود در دل سنگ
لعل و یاقوت شود سنگ بدان خارایی
پاکی طینت و اصل گهر و استعداد
تربیت یافتن ازین فلک مینایی
با من این هر سه صفت هست ولی می باید
تربیت از تو که خورشید جهان آرای

و مقصود از این شعر هم که گفته‌اند :

گویند سنگ لعل شود در مقام صبر
 آری شود ولیک بخون جگر شود
 اینست که میگویند سنگ در مقام صبر یعنی پس از مدتی دراز لعل میشود اما
 بخون جگر ، یعنی پس از رنج بردن بسیار لعل میشود و خون جگر را شاعر این جا
 بمناسبت رنگ سرخ لعل آورده است که لعل که در دل سنگ سرخ میشود، خون جگر
 میخورد تا باین پایه میرسد اما کلمه‌ی **مَقَام** یا **مُقَام** هر دو درست است زیرا که در
 عربی بهر دو شکل آمده است و بمعنی اقامتگاه و جای ایستادن و درنگ کردنست
 و در فارسی هم میتوان بهر دو شکل خواند . اما شکل رایج تر آن در فارسی **مَقَام**
 است و **مُقَام** کمتر گفته‌اند .

تطبیق ابیاتی از رودکی و حافظ

بحث پیرامون: الام ، ویلام ، ایلام ، مستمند ، معتمد ، شکر فای ، و

صفات فاعلی

بررسی یکی از قطعات گلستان سعدی

پرسش: استاد، اجازه بفرمایید در باره‌ی يك حکایت منظوم گلستان سعدی که گویا محتاج بتوضیح باشد سئوالی بکنم و آن حکایتی است که شعر اول آن اینست:

یکی پرسید از آن گم کرده فرزند که ای روشن گهر پیر خردمند

پاسخ: این حکایت مربوطست به داستان یعقوب و یوسف که یعقوب می‌خواست یوسف را جانشین خود بکند و برادرانش برو حسد بردند و او را در چاهی انداختند و پیراهنش را خون آلود کردند و برای یعقوب بردند و گفتند گرگ او را دریده است و بهمین جهت این مثل در فارسی هست که گرگ دهن آلوده و یوسف ندریده می‌گویند، یوسف را در شهر کنعان در چاه انداختند و گروهی که بتجارت بمصر می‌رفتند در سر راه بآن چاه رسیدند و یوسف را از آن چاه در آوردند و بمصر بردند و در آنجا فروختند و وی در آنجا ترقی کرد و عزیز مصر شد و پس از چندی که در فلسطین قحطی شده بود برادران یوسف برای آوردن خوراک بمصر رفتند پدرشان یعقوب از بس در فراق یوسف گریسته بود کور شده بود یوسف برادران خود مهربانی

کرد و کوچک ترین نشان ابن یامین بود بیپانه‌ای پیش خود نگاهداشت و پیراهن خود را برای پدر فرستاد و یعقوب چون آن پیراهن را بو کرد و بوی یوسف را شنید چشمش بینا شد، این داستان را سعدی درین حکایت آورده و می گوید:

یکی پرسید از آن گم کرده فرزند که ای روشن گمهر پیر خردمند

مقصود از گم کرده فرزند یعقوب است که یوسف را گم کرده بود .

ز مصرش بوی پیراهن شنیدی چرا در چاه کنعانش ندیدی

یعنی بوی پیراهن او را وقتی که در مصر بود شنیدی و بینا شدی ، وقتی که در

چاه کنعان اسیر بود پی باسارت او نبردی ؟

بگفت احوال ما برق جهانست دمی پیدا و دیگر دم نهانست

یعقوب در جواب گفت حال ما، مانند برق جهنده است، جهان این جا یعنی جهنده

برقی که گاهی پیدا و گاهی نهانست یعنی گاهی می زند و گاهی خاموشست .

گمهی بر طارم اعلی نشینیم گمهی بر پشت پای خود نبینیم

گاهی بر طارم اعلی یعنی جای بلند با شکوه می نشینیم و گاهی هم پشت پای

خود نزدیک ترین چیزهای بخود را نمی بینیم .

اگر درویش در حالی بماندی سر دست از دو عالم بر فشاندی

یعنی اگر درویش تغییر حالت نمی داد و خوب و بد برای او پیش نمی آمد

سر دست از دو عالم بر می فشاند یعنی بدو عالم راضی نبود و هر دو جهان را چیزی نمی شمرد .

پرسش : استاد، اجازه فرماید تلفظ درست این کلمه را بپرسم آیا باید مُسْتَمِنْد

گفت یا مُسْتَمِنْد ؟

پاسخ : البته مستمند بسکون تاء درستست زیرا که این کلمه مر کبست از مُسْت

و پسوند مَنْد مثل هوشمند و دانشمند و مست بمعنی درمانده و بیچاره است و مستی

هم از آن ساخته شده است ^۱ .

پرنش : من هم سئوالی نظیر این دارم و آن اینست که این کلمه‌ی عربی را

مُعْتَمِد باید تلفظ کرد یا مَعْتَمِد ؟

۱ در اینمورد قبلاً نیز بحث شده است لطفاً بدو صفحہ ۱۰ و ۱۱ مراجعه فرماید .

پاسخ : معتمد بکسر میم ما قبل آخر بمعنی اعتماد کننده است و معتمد بفتح آن بمعنی کسی که مورد اعتماد باشد و البته در فارسی این مورد دوم بکار می‌رود معتمد محل باید گفت نه معتمد محل .

پرسش : استاد، یکی از دوستان خواهش کرده است درباره‌ی نام قدیم خوزستان سئوالی بکنم بعضی‌ها **الام** و برخی **عیلام**، برخی هم **ایلام** می‌نویسند کدامیک را ترجیح می‌دهید .

پاسخ : این کلمه اصلاً در تورات آمده و پیش از آنکه تمدن قدیم این ناحیه را کشف بکنند از شرحی که در تورات آمده است درباره‌ی آن خبر داشتیم در زبان عبری این کلمه **عیلام** نوشته شده و ممکن است ایلام هم نوشت زیرا تلفظ عین در همه‌ی زبانها نیست و **الام** تلفظ همان کلمه در زبانهای اروپاییست که عین ندارند چون این گونه اسامی را در ایران مستقیماً از تورات گرفته‌اند، بهترست همان **عیلام** را که از قدیم گفته‌اند ترجیح بدهیم چنانکه مثلاً نام سرزمین **فلسطین** را که اروپاییان **پالستین** تلفظ می‌کنند ما مستقیماً از عبری و از تورات گرفته‌ایم و فلسطین می‌گوییم .

پرسش : استاد، اجازه بفرمایید در باره‌ی **یک** کلمه سئوالی بکنم و آن کلمه‌ی **شکوفاست** که بعضی درست نمی‌دانند درین باب چه می‌فرمایید ؟

پاسخ : نمی‌دانم چرا درست نیست این کلمه از فعل **شکوفتن** گرفته شده که مخفف آن **شکفتن** است چنانکه کلمه‌ی **شکوفه** را هم از همان ریشه ساخته‌اند و **شکوفتن** یا **شکفتن** بمعنی باز شدن و **گشاده شدن** و در ضمن بمعنی **خندان شدن** و **لب خند زدن** است و **شکوف** در ضمن **کامران** و **کامیاب** و **کامکار** هم معنی میدهد همانطور که از فعل **فریفتن** **فریبا** و از فعل **شیفتن** **شیوا** ساخته‌اند از فعل **شکوفتن** هم **شکوف** درست کرده‌اند و کاملاً مطابق قاعده است و هیچ اشکالی ندارد و این از جمله‌ی **صفات فاعلی** است .

پرسش : استاد، می‌خواستم تمنی کنم باز معنی **یک** شعر حافظ را روشن بفرمایید

و آن این شعرست که می فرماید :

خیز تا خاطر بدان ترك سمرقندی دهیم
کز نسیمش بوی جوی مولیان آید همی

جوی مولیان چه معنی می دهد ؟

پاسخ : این شعر اشاره است به آن داستان معروف رود کی که پادشاه سامانی مدتی از پای تخت خود دور شده بود و در باریان از دوری خانمان خود دلگیر شده بودند و از رود کی خواستند که شاه را تحریک کند بپای تخت برگردد رود کی قصیده‌ای ساخت و برای شاه خواند و چنان در او اثر کرد که تا آنرا شنید فوراً رهسپار بخارا پای تخت خود شد. مطلع این قصیده‌ی رود کی این بوده است :

بوی جوی مولیان آید همی یاد یار مهربان آید همی

جوی مولیان گردشگاه با صفایی در بیرون شهر بخارا، پای تخت سامانیان بوده که هنوز بهمین اسم هست و سامانیان در آنجا باغ و کاخ مجللی داشته‌اند. این که حافظ «ترك سمرقندی» می گوید بواسطه‌ی آنست که در زمان حافظ شهر سمرقندیکی از مراکز سکنای ترکان بوده و آنها بزبایی مشهور بوده‌اند و ترك سمرقندی هم یعنی زیبا چهره و زیبارو ، چون سمرقند نزدیکترین شهر ماوراءالنهر ببخارا است و این داستان رود کی هم مربوط بدوری از بخارا و دلبستگی بآن شهرست . حافظ بیاد آن افتاده و این که می گوید از نسیمش بوی جوی مولیان آید همی ، اشاره بهمان مصرع دوم قصیده‌ی رود کیست که گفته است :

بوی جوی مولیان آید همی ، زیرا که در باریان پادشاه سامانی همه آرزوی برگشتن ببخارا و دیدن جوی مولیان و استشمام بوی خوش گل‌های آنرا داشته‌اند . ازین قصیده‌ی رود کی و داستانی که درباره‌ی آن هست همیشه در میان شعرای ایران بسیار معروف بوده است .

«ارسی» و معانی آن

بحث درباره‌ی : خان و خانم - بیگ و بیگم - شیخ و شیخم و نظایر اینها

آیا «باء زینت» مفهوم دارد؟

شرح «نورسته» و توجیه يك بیت دشوار از گلستان سعدی

پرسش : سؤال اول من درباره‌ی این کلمه‌ی اُرسی است که گاهی بجای کفش استعمال می‌کنند گویا این کلمه در فرهنگها نیست بفرمایید اصل آن چیست و چه معنی می‌دهد؟

پاسخ : این کلمه اصلاً «روسی» است زیرا که در قدیم از زمان صفویه که رابطه‌ای در میان ایرانیان و روسها برقرار شده تا مدتی بروسها اُرس می‌گفتند و صفت اُرسی را از آن ساخته‌اند و این کلمه را در دو مورد استعمال می‌کنند؛ یکی درباره‌ی کفش پاشنه‌دار که از راه روسیه از اروپا بایران آمده است و یکی در مورد يك قسم‌دري که سابقاً در ایران معمول بود و حالا هم گاهی در ساختمانهای قدیم دیده میشود و آن این بود که در سراسر درها نهی اطاق در میان دو دیوار اطاق چهارچوب بزرگی کار می‌گذاشتند و در میان این چهارچوب گاهی يك در و بیشتر سه در و پنج در بود و این درها از چپ و راست باز نمی‌شد و از بالا و پائین باز می‌شد باین ترتیب که در بالای در، قفس بزرگی باندازه‌ی همان در ساخته بودند که از دو طرف شیشه داشت و میان آن خالی بود و در را در میان دولبه از چوب کار گذاشته بودند بطوریکه می‌توانستند با فشار آنرا در آن قفسه بالا ببرند و يك بند و گیره‌ی فلزی بود

که هر وقت در را بالا می بردند در زیر آنرا می بستند و در موقعی که باید در باز بماند روی آن بند می ایستاد و هر وقت می خواستند در را ببندند آن بند را باز می کردند و در را پایین می کشیدند این نوع در را که در اطاقهای بزرگ کار می گذاشتند **در اُرسی** می گفتند زیرا که مبتکر آن روسها بوده اند و از روسیه بقققاز رفته از آنجا بایران آمده است حسن این درها این بود که همدی آن شیشه داشت و در بالای آن با شیشه های رنگی اشکال و تصاویر شاخ و برگ و گل و حتی مرغها و جانورها را درست می کردند و این هنر جالبی بود که متأسفانه از میان رفت و چنانکه گفتم نمونه های آن هنوز در برخی از ساختمانهای قدیم دیده می شود .

پرسش : استاد، اجازه می فرمایید من هم سؤال خود را بکنم و آن درباره ی این کلمات **خان و خانم** و **بیگ** و **بیگم** است که می گویند میمی که در آخر خانم و بیگم آمده علامت تأنیث است آیا این مطلب درست است ؟

پاسخ : نه خیر متأسفانه درست نیست این میم علامت تأنیث نیست بلکه ضمیر اول شخص یا ضمیر متکلم در زبان ترکیست که «من» معنی می دهد **خان و بیگ** هر دو کلمه ی ترکیست و خان سر کرده و امیر و بیگ هم سر و سر کرده معنی می دهد **خانم** یعنی **خان من و بیگم** یعنی **بیگ من** و چون در ترکی این دو کلمه را هم برای مرد و هم برای زن استعمال می کرده اند در موقع خطاب **خانم** یعنی **خان من** و **بیگم** یعنی **بیگ من** می گفته اند اما در ایران معمول شده است که **خان** را برای مرد و **خانم** را برای زن و **بیگ** را برای مرد و **بیگم** را برای زن بکار برده اند، اما چنانکه گفتم این میم علامت تأنیث نیست چنانکه مخصوصاً در دوره ی تیموریان در ایران این میم ترکی را بهمین حالت ضمیر بکلمات عربی و فارسی هم می چسبانده اند و **شیخم** می گفته اند بمعنی **شیخ من**، **سلطانم** می گفته اند بمعنی **سلطان من** و **میرم** می گفته اند بمعنی **میر من** و در کتابهای آن زمان مکرر باین کلمات در موقع احترام بر می خوریم مثلاً یکی

از اعیان دربار تیموری امیر سهیلی بوده که باو شیخیم سهیلی می گفته‌اند و بعضی از اعیان لقب میرم داده‌اند و لقب سلطانم راهم در باره‌ی بعضی از زنان پادشاهان و شاهزادگان بکار برده‌اند .

پرسش : سؤال دیگر من درباره‌ی این کلمه است که آیا باید این را نورسته خوانده یا نورسته؟ مثلاً در ترکیبات (گیاه نورسته) (جوان نورسته) امثال آنها .

پاسخ : البته باید نورسته (بضم راء) خواند زیرا که این کلمه از فعل رستن بمعنی رویدن ساخته شده و نورسته یعنی تازه رویده و تازه سبز شده اگر نورسته بخوانیم از فعل رستن بمعنی رها شدن باید باشد و تازه رها شده معنی می دهد ولی چنین کلمه‌ای در فارسی نیست و هر جا هست نورسته است زیرا که این صفت را در باره‌ی گل و گیاه می‌آورند. شعر خیلی خوبی بیادم آمد و تفصیل آن اینست که بدیع الزمان میرزا پسر سلطان حسین بایقرا آخرین پادشاه تیموری ایران در هرات که از ازبکان شکست خورد و بدربار شاه اسماعیل پناه برد با او بتبریز رفت و وقتی سلطان سلیم آل عثمان بتبریز آمد او را با خود باستانبول برد و در آنجا از طاعون در گذشت پسر جوانی داشت که در جنگ با ازبکان کشته شد و وقتی که خبر کشته شدن او بپدرش رسید این شعر را در مرثیه‌ی او گفت :

وزیدی ای صبا برهم زدی گلهای رعنا را

ربودی زان میان شاخ گل نورسته‌ی ما را

و در این شعر اشاره بفتنه‌ی ازبکان در خراسان و از میان رفتن پسر خود درین واقعه کرده است .

پرسش : استاد محترم ، نامه‌ای رسیده که ضمن آن دو سؤال کرده‌اند؛ سؤال اول اینست که در کتاب براهین العجم لسان الملک سپهر نوشته شده است که بای زائد یا زینت در اول کلماتی مانند بگذار و بگذاشت چنانچه بر حسب ضرورت حرف ما بعد با ساکن باشد مضموم خواندن «با» غلط است زیرا حرف ما قبل تابع حرف

ما بعد نباید باشد و بای زینت هم مکسور است آیا این مطلب درست است یا نه؟

پاسخ: اشکالی که من دارم اینست که بیخود اسم این با را بای زینت گذاشته‌اند زینت چه معنی دارد و هیچ حرف و کلمه‌ای در هیچ زبانی برای زینت نیست این با که در اول فعل امر یا فعل نهی می‌آید برای اینست که بعضی از افعال امر در فارسی کوتاهست و گاهی يك حرکت بیشتر ندارد مثل آ از آمدن و آر از آوردن و بر از بردن و رو از رفتن و کن از کردن. برای این که تلفظ آسان تر بشود این با را در اول آنها می‌افزایند و آنها را **بیا** و **آرا** **بیار** **بر** **برو** و **برو** و **کن** می‌گویند و این برای آنست که کلمه دراز تر بشود و تلفظ آن آسان تر باشد و اگر بخواهیم اصطلاحی برای آن وضع بکنیم بهتر اینست که بجای بای زینت که هیچ معنی ندارد بای **تطویل** بگوییم، اما این که چرادر موارد مثل بگذار بجای این که با را کسره بدهند ضمه می‌دهند و بگذار می‌گویند نه بگذار برای اینست که حرکت حرف بعد از با را که ضمه باشد بحرف بای اول کلمه داده‌اند و بجای بگذار بگذار گفته‌اند چنانکه بجای برو، بُرو می‌گویند اما این قاعده‌ی کلی نیست و بسته به تلفظ‌های مختلف است چنانکه بعضی‌ها هم بجای **بگذار** و بجای **بُرو** می‌گویند و این گونه تلفظ‌های معمول را نمی‌توان غلط دانست چنانکه گفتم این با در زبان ادبی در اول فعل نهی آمده است و بجای نگذار به‌گذار و بجای مکن بمکن مکرر بیشتر در شعر^۱ و گاهی هم در نثر آمده است و حتی در اول فعل نهی هم آمده است مثل **بنماند و بنگذار** که متأسفانه بعضی غلط می‌نویسند و غلط می‌خوانند و با را پس از نون نفی می‌آورند که درست نیست و بنماند و بنگذار خوانده‌اند و چاپ کرده‌اند و این درست نیست.

پرسش: سؤال دومی که درین نامه هست درباره‌ی يك شعر از گلستان سعدیست

- ۱ - قبلا نیز در اینبار بحث شده لطفاً بصفحات ۱۴۷ و ۱۷۶ مراجعه فرمایید.
- ۲ - هرگز آن دل بنمیرد که توجانش باشی - نیکبخت آنکه تو در هر دو جهانش باشی

که در اواخر گلستان پس ازین دو شعر معروف :

وامش مده آنکه بی نمازست
ور خود دهندش ز فاقه بازست
کو فرض خدا نمی گزارد
از قرض تو نیز غم ندارد
این شعر آمده است :

امروز دو مرده بیش گیرد مرکن
فردا گوید تربی ازین جا بر کن
بعضی این شعر آخر را از زبان محلی شیراز می دانند بفرمایید معنی این شعر چیست ؟

پاسخ : در شعر اول می گوید :

وامش مده آنکه بی نمازست
ور خود دهندش ز فاقه بازست
یعنی بکسی که نماز نمی خواند و مرد متدینی نیست وام مده اگر هم دهانش
از شدت فاقه یعنی فقر و تنگ دستی باز باشد یا بمنتهی درجه تهی دست باشد .
کو فرض خدا نمی گزارد
از قرض تو نیز غم ندارد
یعنی آن مردی که نماز نمی خواند و متدین نیست فرض خدا را که حکم
خدا بیست و برو واجب است که نماز باشد ادا نمی کند و درین صورت از قرض تو غم
ندارد یعنی باک ندارد و کسی که فرض خدا را ادا نمی کند قرض ترا هم نخواهد داد
درین جا سعدی يك صفت از صنایع بدیع را آورده یعنی فرض و قرض که در
میان آنها تنهاف و قاف تغییر می کند و بقیه ی کلمه يك طور نوشته میشود ، و این صفت
را در علم بدیع جناس الخط می گویند که در خط يك طور نوشته می شود و فقط
نقطه ها باهم تفاوت دارند اما کلمه ی گزار درین جا با «ز» است نه با ذال و می گزارد
یعنی ادا می کند شعر آخر گفته است :

امروز دو مرده بیش گیرد مرکن
فردا گوید تربی ازین جا بر کن
این شعر بزبان محلی شیراز نیست و بهمین زبان دری یعنی زبان ادبی خودمانست
مرکن در لغت عرب بمعنی تغار بسیار بزرگ است و کلمه ی بیش را باید پیش

خواند در قدیم زیر پ يك نقطه بیشتر نمی گذاشتند و پیش را بیش می نوشتند و این شعر را باید این طور خواند :

امروز دو مرده پیش دارد مرکن فردا گوید تری ازین جابر کن
یعنی امروز مرکن و تغار بزرگی را دو مرده یعنی باندازهای که دو مرد
برای این کار لازم باشد در پیش خود می گذارد و فردا می گوید بیا يك ترب ازین جا
بکن ، مقصود اینست که امروز کار خیلی دشواری را که آوردن تغار بزرگی است و دو
مرد باید آنرا بردارند می کند و فردا کار بسیار بی زحمت و کوچکی را که کندن ترب
از زمین باشد بشما رجوع می کند .

رئیس جمهوری یا جمهور؟

تلفظ درست کلمات: دژم، دژخیم، راه آهن و محل استعمال سلام و سلامتی

توضیح ایراد ادبی يك شعر

وضع اسم اول در مرکبهای اضافی، تطابق اعداد با معدود آنها و املاي

درست «مسئله» و نظایر آنها

پرسش: استاد، سؤال اول بنده اینست که آیا کلمه‌ی دژخیم درستست یا دژخیم؟

پاسخ: اصل کلمه دژخیم است دیگر کلمات ظیر آنهم مثل دژم بضم اول صحیح

است ولی در لهجهای کنونی دژم و دژم میخوانند.

پرسش: استاد، اجازه فرمایید بپرسم آیا کلمه‌ی مسئله را باید مسأله نوشت

و روی الف همزه گذاشت و جرأت را بهمین شکل نوشت و روی الف آن همزه گذاشت

یا آنکه بهتر است الف همزه را همانطور که در اول و وسط کلمه مینویسند بنویسند

چون در این مورد اختلافست و میخواستم عقیده‌ی استاد را بپرسم؟

پاسخ: در خط عربی ترجیح می‌دهند همانطور که گفتید الف بنویسند و روی

آن همزه بگذارند، اما در فارسی از قدیم همه جا رعایت این اصل را نکرده‌اند و مثلاً

همه مسئله را مثل مسئله نوشته‌اند و همزه را در وسط کلمه جا داده‌اند و کلمه‌ی جرأت

را بهمین نحو نوشته‌اند و روی الف همزه گذاشته‌اند و دلیل آنکه رعایت این اصل را

همه جا نکرده‌اند اینست که در فارسی بیشتر همزه‌های عربی را یا تلفظ میکنند مثل

مایل که مائل نمیگویند و فایده که فائده نمیگویند و بهمین جهت در قدیم معمول

بوده که مثلاً در کلمه‌ی فایده، هم نقطه‌ی یا را در زیر می‌نوشتند و هم همزه را در بالا برای اینکه هم بشود فائده خواند و هم فایده بخوانند.

پرسش: استاد، در بعضی القاب و ترکیبات زبان عربی این اشکال هست کدآ یا باید آخر کلمه‌ی اول را **مضموم** تلفظ کرد یا **مکسور** مثلاً آیا باید **عضدالدوله** گفت یا **عضدالدوله**، ناصرالدین باید گفت یا ناصرالدین؟

پاسخ: در عربی بمقتضای وضع کلمه‌ی اول گاهی آنرا فتحه می‌دهند، گاهی کسره و گاهی ضمه، ولی در فارسی از قییم رعایت این قاعده‌ی نحو عربی را نکرده‌اند و همیشه کلمه‌ی اول را مضموم خوانده‌اند مثل **سيفُ الدوله** و **امین السلطان** و **کمال الدین**. همین‌طور ترکیب‌های عربی را بهمین صورت تلفظ کرده‌اند مثل **ابوالقاسم** و **ابوالحسن**، در ترکیبات دیگر همین اصل را رعایت کرده‌اند مثل **فوق العاده** و **سهل الوصول**.

پرسش: استاد، در ضمن بفرمایید درین دو ترکیب **نظام وظیفه** درستست یا **نظام وظیفه** و **راه آهن** درستست یا **راه آهن**؟

پاسخ: البته باید **نظام وظیفه** و **راه آهن** (بصورت مضاف و مضاف‌الیه فارسی) گفت زیرا که قاعده‌ی اضافه در فارسی اینست که مضاف را کسرده میدهند، مثل کتاب امانتی و خانه‌ی خریداری، برخلاف عربی که این کسره، بمضاف‌الیه تعلق می‌گیرد.

پرسش: استاد، بفرمایید آیا رئیس جمهوری درست است یا رئیس جمهور؟

پاسخ: حتماً رئیس جمهوری زیرا جمهور در عربی بمعنی همه‌ی مردم است و برای حکومتی که همه‌ی مردم در انتخاب آن شرکت می‌کنند باید جمهوری گفت یعنی منسوب به جمهور مردم. وقتی رئیس جمهور بگویند یعنی کسی که بر همه‌ی مردم ریاست می‌کند در صورتی که رئیس جمهوری یعنی رئیس حکومتی که جمهور مردم بآن رأی داده‌اند.

پرسش: استاد، تمنی دارم بفرمایید آیا سلامت درست است یا سلامتی؟

پاسخ: هر چند که کلمه‌ی سلامتی خیلی سرزبانها هست و همه می‌گویند سلامتی

شما چطورست ، اما ترجیح دارد که همان مصدر عربی یعنی سلامت را بکار بریم گویا مقصودشان از سلامتی حالت سالم بودن و حالت سلامت بودن است چنانکه راحتی را هم در مقابل راحت بمعنی حالت راحت بودن استعمال کرده‌اند ، اما حالا این دو کلمه‌ی سلامتی و راحتی چنان جای خود را در زبان فارسی باز کرده‌اند که در حرف زدن نمی‌توان ایراد گرفت مخصوصاً در مورد کلمه‌ی راحتی^۱ که برای پاپوش و کفش که در خانه می‌پوشند تا پا راحت باشد و فارسی درست آن سرپایی است و کسانی که اصرار دارند راحتی یا سرپایی نگویند و کلمه‌ی پانتوفل فرانسه را بکار ببرند راستی باید بآنها ایراد گرفت .

پرسش : آیا این ترکیبات چند نفر معلمان و چند تن وزیران را استاد درست می‌دانند ؟

پاسخ : نه خیر حتماً غلط است زیرا در فارسی همیشه بعد از عدد اسم را مفرد می‌آورند و می‌گویند ده جفت کفش و کسی ده جفت کفشها نمی‌گوید یا می‌گویند چهار سیمب سرخ و کسی چهار سیمبهای سرخ نمی‌گوید ، بهمین جهت باید گفت چند نفر معلم و چند تن وزیر مگر اینکه بخواهیم از میان چند معلم و چند وزیر يك نفر را انتخاب بکنیم در آن مورد باید گفت چند نفر از معلمان و چند تن از وزیران و حتماً حرف از را باید آورد و اگر از را نیارند غلط است .

پرسش : استاد ، اجازه بفرمایید در باره‌ی يك شعر هم سئوالی بکنم و آن این شعر معروفست :

من بی مایه که باشم که خریدار تو باشم
حیف باشد که تو یار من و من یار تو باشم

بنظر میرسد در مصرع دوم برای دو فاعل با دو فعل جداگانه ، يك فعل ذکر کرده‌اند آیا این درستست ؟

پاسخ : البته درست نیست زیرا که در مصرع دوم: حیف باشد که تو یار من و من یار تو باشم ، شاعر می‌بایست دو فعل آورده باشد و گفته باشد: تو یار من باشی و من

یار تو باشم، زیرا که اگر فعل اول را نیاورند و دو فاعل را بیک فعل عطف بکنند نتیجه این میشود که تو یار من باشم و من یار تو باشم هر چند که این تصرفی که من می‌خواهم بکنم شعر را خراب خواهد کرد ولی برای اینکه مطالب روشن تر بشود باید گفت:

من بی مایه که باشم که خریدار تو باشم

حیف باشد تو زمن باشی و من یار تو باشم

لیلی یا لیلا؟

بحث درباره‌ی : گذشته‌ی باده ؛ آمار ، اوباش و مرادف فارسی مترجم

دچار یا دوچار؟

آیا ضمیر مشترك «خود» قابل اتصال با ضمائر دیگر است؟

پرسش : سؤال اول من اینست که این اسم را لیلی باید گفت یا لیلا؟

پاسخ : در عربی با یا می‌نویسند و با الف می‌خوانند مثل عیسی و موسی و مصطفی و مرتضی و مجتبی ، اما در فارسی بیشتر با یا تلفظ می‌کنند، مثلا اسم کتابهایی را که داستان لیلی در آنها آمده همه لیلی و مجنون می‌گویند و حتی شاعران بضرورت وزن ، عیسی را هم عیسی با یا آورده‌اند و در شعر مکرر عیسی مریم آمده که اگر عیسی مریم بخوانیم وزن شعر خراب میشود و همچنین موسی پیغمبر که موسای پیغمبر وزن شعر را خراب می‌کند و بعقیده‌ی من بهتر اینست که در فارسی لیلی گفت نه لیلا و ازین گونه اسامی هست که ما در فارسی حرکت آنها را تغییر داده‌ایم مثل **آسَدُالله** که مردم **آسَدُالله** می‌گویند و **حُسَین** که مردم **حُسَین** تلفظ می‌کنند و **عَدْرَا** که مردم **عَدْرَا** می‌گویند در خیلی از زبانها اسامی خاص را همان طور که در زبان اصلی بوده است تلفظ نمی‌کنند .

پرسش : استاد، اجازه بفرمایید در باره‌ی املا‌ی کلمه‌ی **قفس** سؤالی بکنم در

بعضی از کتابها دیده‌ام آنرا با صاد می‌نویسند در صورتی که معمولا با سین می‌نویسیم

کدام درست است؟^۱

پاسخ : اصل این کلمه عربیست و صادست و اصلاً بمعنی چیز شبکه‌دار و مشبک است، اما در فارسی بیشتر با سین نوشته‌اند و این ضرر ندارد زیرا در خیلی از زبانها مجازست که املاهای کلمه‌ای را تغییر می‌دهند و عربها خودشان این کار را کرده‌اند مثلاً شکر را از فارسی گرفته‌اند و سکر می‌گویند یعنی شین را بسین بدل کرده‌اند یا کوفته‌ی فارسی را کفته می‌گویند و شوربای فارسی را سُربه تلفظ می‌کنند و این گونه تصرفات در همه‌ی زبانها هست و بسته به عادت اهل هر زبان نیست.

پرسش : استاد، آیا کلمه‌ی کشتی بجز همین معنی معمولی و سیلندی حمل و نقل دریایی معنی دیگر هم دارد مثلاً حافظ گفته است «کشتی باده بیاور که مرا بی رخ دوست - گشت هر گوشه‌ی چشم از غم دل دریایی» درین جا «کشتی» چه معنی می‌دهد؟

پاسخ : اتفاقاً در فرهنگها برای کلمه‌ی کشتی سه معنی دیگر هم آورده‌اند و نوشته‌اند **خوان و طبق و کاسه‌ی درویشان و پیاله شراب‌خوری** که بشکل زورق باشد. پیداست بطبعی که بشکل کشتی می‌ساخته‌اند کشتی گفته‌اند و مقصود از کاسه‌ی درویشان هم همان چیز است که حالا **کشکول** می‌گویند و آن هم بشکل کشتی است و درین صورت هر ظرفی که بشکل کشتی بسازند می‌توان بآن کشتی گفت و مقصود از کشتی باده هم همین است.

پرسش : استاد، بفرمایید این کلمه‌ی **اوباش** مفرد است یا جمع و اصلاً عربیست یا فارسی و آیا اوباشها جمع **اوباش** درستست؟

پاسخ : اوباش اصلاً عربیست و **بش** بمعنی مردم از هر جنس مردم فرومایه و در این صورت جمع است و اوباشها گفتن درست نیست، مثل ارباب که جمع رب است و هر چند که گاهی در کتابها اربابان نوشته‌اند و بهتر اینست که جمع نبندیم و این

۱ - در اینمورد قبلاً بطور اختصار بحث شده است لطفاً به صفحه‌ی ۱۴۹ مراجعه فرمایید

را بصورت اسم جمع استعمال کنیم .

پرسش : استاد، آیا کلمه‌ی **آمار** فارسیست و جمع است یا مفرد مثلاً می‌توان **آمارها** گفت ؟

پاسخ : این کلمه فارسیست و در زبان پهلوی هم استعمال شده و در دوره‌ی ساسانی **آمارگر** بکسی که ممیزی املاک را می‌کرد و مبالغ مالیات را معین میکرد میگفتند و حتی این کلمه بشکل اداره هم استعمال شده و از همان ریشه‌ی **شمار** و **شماره** است و در این صورت مفردست و میتوان جمع بست و **آمارها** گفت .

پرسش : استاد، آیا بعقیده‌ی حضرت‌عالی در زبان ادبی می‌توان ضمیر متصل را بکلمه‌ای که ضمیر **مشترک** است چسباند و **خودم** و **خودت** و **خودمان** و **خودتان** و **خودشان** گفت ؟

پاسخ : خیر در زبان ادبی جایز نیست و این منحصر بزبان محاوراتست در زبان ادبی **من خود** و **تو خود** و **او خود** و **ما خود** و **شما خود** و **ایشان خود** گفته‌اند ، بعدها معمول شده است که در تکلم گفته‌اند **خود من**، **خود تو**، **خود او** **خود ما**، **خود شما**، **خود ایشان** و بعد **خودم** و **خودت** و **خودش** و **خودمان** و **خودتان** و **خودشان** تنها در محاوره معمول شده است و در ادبیات سابقه ندارد برای **خود من** و **خودم** و **خود تو** و **خودت** و **خود او** و **خودش** هم در ادبیات **خویشتن** را ترجیح داده‌اند مثلاً گفته‌اند **خویشتن** را **رهاندم** یا **خویشتن** را **رهاندم** یا **خویشتن** را **رهاندم** و حتی در جمع **خویشتن** را **رهاندم** و **خویشتن** را **رهاندم** و **خویشتن** را **رهاندم** نیز گفته‌اند.

پرسش : استاد، سؤال دیگری که من دارم اینست که آیا کلمه‌ی نویسنده را می‌توان در دو مورد استعمال کرد یکی در مورد کسانی که آثار ادبی دارند و دیگر در مورد کسی که نامه‌ای یا لایحه‌ای می‌نویسد ؟

پاسخ : البته اگر می‌شد دو کلمه درین دو مورد استعمال کنیم خیلی بهتر میشد ولی متأسفانه در فارسی نویسنده‌ی لغت عامیست هم برای کسی که مثل سعدی گلستان بنویسد و هم برای کسی که در پیاده رو کنار پست‌خانه از قول بیسوادان نامه بنویسد

و عجاایه چاره جز این نیست که این کلمه را در هر دو مورد بکار ببریم، اخیراً معمول شده است که نگارنده را بجای نویسنده آثار ادبی بکار می‌برند، اما باید متوجه بود که اصل معنی نگاشتن و نگاریدن، نوشتن نیست و معنی حقیقی آن نقاشی کردنست و نگارخانه و نگارستان یعنی جای نقاشی و نگارگر بمعنی نقاش آمده است شاید چون خط هم یکنوع از نقاشیست بتوان نگارنده را بجای نویسنده استعمال کرد، اما چون در فارسی کلمه‌ی دیگری برای نقاشی نداریم بهتر اینست که نگارنده را بهمان معنی نقاش استعمال کنیم.

پرسش: استاد، حالا که این نکته را فرمودید یادم افتاد پرسش برای کلمه‌ی مترجم در فارسی چه داریم؟^۱

پاسخ: فارسی مترجم گزارنده است با زا چون با «ز» بجز ادا کردن و بجا آوردن مثل گزاردن وام و گزاردن نماز دو معنی دیگر دارد؛ یکی تعبیر کردن خواب که تعبیر را گزارش و معبر را گزارنده گفته‌اند و یکی هم ترجمه کردن و نقل کردن از زبانی بزبان دیگر و گزارنده با «ز» بمعنی مترجم هم هست چنانکه فردوسی در شاهنامه در جایی که گفتگو از ترجمه‌ی کلילה و درمنه بتوسط رودکی از زبان پهلوی بزبان دری یعنی زبان ادبی امروز میکند میگوید:

گزارنده را پیش بنشانند همه نامه بر رودکی خواندند

یعنی مترجم را نشانند و نامه‌ای را که بزبان پهلوی بود برای رودکی خواندند.
پرسش: یکی از شنوندگان رادیو ایران پرسیده است آیا **دچار** را با واو باید نوشت و یا بی واو؟

پاسخ: **دوچار** بی واو غلطست و از قدیم همیشه آنرا با واو نوشته‌اند، ریشه‌ی این کلمه معلوم نیست بعضی احتمال میدهند از **دوچار** مخفف چهار ساخته شده باشد ولی این احتمال بسیار ضعیف است، بعضی گفته‌اند **دوچار** یعنی مرد در میان دو و چهار ولی این کلمه معنی مرد و مشکوک ندارد بلکه بمعنی گرفتارست و دلیل ندارد که از دو و چهار ساخته باشند و اگر این طور بود **دو چهار** هم می‌گفتند چه شده است که همیشه **دوچار** گفته‌اند؟

۱ - قبلاً درباره‌ی تلفظ درست این کلمه بحث شده است لطفاً بصفحه‌ی ۱۳۷ مراجعه فرمایید

لولی یعنی چه؟

بحث درباره‌ی : افاک و ذکوره، پیرهنی، هوی، پیوست، هر و س و نو هر و س

آیا نور مهتاب یا ماهتاب صحیح است؟

املا‌ی درست «خرسند»، تأیید و توضیح درباره‌ی «امید» و نظایر این کلمات

پرسش : سؤال کرده‌اند که آیا کلمه‌ی امید را شعرا در شعر هم مشدد و هم

بی تشدید می‌آورند مثلاً شیخ فخرالدین ابراهیم عراقی در یک غزل می‌فرماید :

چه خوش باشد دل امیدواری که امید دل و جانش تو باشی

و در غزل دیگر بدون تشدید فرموده :

ای امید جان عنایت از عراقی و امگیر

چاره‌سازانرا که از تو نیستش یک دم گزیر

کدام صحیح‌تر است؟

پاسخ : اصل کلمه او امید با الف و واو بوده و امید مخفف آنست و چون در اصل

او امید بوده مخفف آن باید امید باشد مثل افتادن که در اصل اوفتادن بوده و بهترین

دلیل که امید تشدید ندارد این است که نفی آن نا امید و نومید است . اما در شعر

جایز است که هر وقت وزن شعر شاعر را مجبور میکند می‌تواند کلمه‌ی بی تشدید را تشدید

بدهد چنانکه رودکی که یکی از بنیان‌گذاران شعر امروز ماست درین شعر «بخز» و

«بجا» را تشدید داده و گفته است :

بدل باغ و بوستان آمد

خز بجای ملحم و خرگاه

و درین شعر دیگر زر را تشدید داده و گفته است :

زُربَر آتش کجا بخواهی پالود جو شد لیکن ز عم نجوشد چندان
ازین گونه تشدیدها در شعر بسیار آورده اند که تنها سبب آن رعایت وزن شعر
بوده است و میتوان گفت که در فارسی ما کلمدای مشدد نداریم مگر در موقع
ضرورت شعری .

پرسش : سؤال دیگر این است که درین مصرع :

(سد محکم قدرت سیلاب را کم می‌کند) مسلم است که کلمدی «سد» باید
مشدد باشد ولی در بعضی اشعار و جملات که تشدید لزومی ندارد بعضی ها تشدید بکار
می برند مثل ابن جمله « در اثر شکسته شدن سد هزاران نفر از بین رفتند » آیا کدام
صحیح است ؟

پاسخ : اصل کلمه‌ی سد در عربی تشدید دارد و بهترین است که همه جامشدد
گفته بشود مثل مد و ضد که همه را باید با تشدید خواند .

پرسش : سؤال آخر این نامه این است که آیا کلمه‌ی تأیید با الفی که روی
آن همزه بگذارند و دو یا بعد از آن بنویسند درست است یا اینکه روی الف همزه
نگذارند و بعد همزه و یا بنویسند و یا اینکه الف بی همزه و دو یا بنویسند کدام
درست است ؟

پاسخ : البته بایدت و الف نوشت و روی الف همزه گذاشت و بعد دو یا و
دال نوشت (تأیید) زیرا که در عربی همین طور مینویسند و اگر همزه را بیا بچسبانند
درست نیست زیرا که در اصل عربی دو یا پشت سر هم قرار دارد و اگر روی الف
همزه بگذارند تأیید (بر وزن ناهید) خوانده میشود در صورتیکه باید تأیید (از باب
تفعیل) تلفظ کرد .

پرسش : استاد ، آیا کلمه‌ی اِنَاث درست است یا اُنَاث و اصولاً بجای این
کلمات سنگین چه کلمات فارسی را باید بکار بریم ؟

پاسخ : اصل کلمه در عربی اِنَاث جمع انثی بمعنی ماده است و درین صورت
اُنَاث درست نیست و در هر صورت چنانکه گفتید اصولاً لزومی ندارد که ما این

کلمات ذکور و اناث را در فارسی بکار ببریم تا در تلفظ آنها در بمانیم ، اگر در مورد انسانست که چرا مرد و زن نگوییم و اگر در مورد حیوانات است میتوان نرو ماده یا نرینه و مادینه گفت و دیگر احتیاجی بذکور و اناث نیست و بهتر است این گونه کلمات زاید را ترك بکنیم .

پرسش : استاد ، بنده سؤال دیگری دارم و آن اینست که در بعضی نامه‌های اداری می‌نویسند پیوست و یا پیوست ، آیا اصولاً درست است و بکدام شکل درست است؟

پاسخ : اصولاً من در بکار بردن این کلمه عیبی نمی‌بینم ، زیرا که پیوست از فعل پیوستن بمعنی ضمیمه کردن است مثل گذشت از گذشتن و پرداخت از پرداختن و گرفت از گرفتن ، اما اینکه بچه صورت بکار ببریم بسته بجای این کلمه در جمله است اگر بخواهیم بگوییم نامه‌ی ضمیمه‌ی این نامه بهتر است بگوییم پیوسته‌ی این نامه اگر بخواهیم بگوییم نامه را ضمیمه کردیم باید بگوییم پیوست کردیم و یا پیوستیم و اگر بخواهیم بگوییم بضمیمه‌ی این نامه فرستادیم باید بگوییم پیوست این نامه فرستادیم و عمل ضمیمه کردن را میتوان پیوست گفت چنانکه عمل پرداختن را پرداخت و عمل گذشتن را گذشت می‌گوییم .

پرسش : استاد ، آیا این ترکیب نور ماهتاب ، یا نور مهتاب که برخی از نویسندگان بکار می‌برند درست است یا خیر و در اشعار ، گاهی هم نور ماه ، یا نور مه آورده‌اند که همان معنی را می‌دهد ، درین زمینه چه می‌فرمایید ؟

پاسخ : البته نور ماهتاب یا نور مهتاب درست نیست و باصطلاح ادبی کلمه‌ی نور درین جا **حشو قبیح** است زیرا که ماهتاب از دو کلمه‌ی ماه و تاب و مهتاب از دو کلمه‌ی مه که مخفف ماه است ساخته شده و تاب از ماده‌ی تابش و تابیدن و تافتن درین جا بمعنی انتشار نورست و دیگر کلمه‌ی نور زائد است اما باید گفت حتی جمعی از شعرای بزرگ هم گاه نور مهتاب را بکار برده‌اند درین مورد یادم افتاد که ازین حشوهای قبیح هست که باید از آنها خودداری کرد . مثلاً بعضی‌ها **سنگ حجر الاسود** می‌گویند و حال آنکه حجر در عربی بهمان معنی سنگ است

و حجر الاسود یعنی سنگ سیاه و وقتی که حجر الاسود می گویند دیگر گفتن سنگ زائد است .

پرسش : لطفاً بفرمایید پیراهن را برخی پیره‌ن باسکون را و برخی پیره‌ن با فتح «را» تلفظ می کنند کدام یک درست است ؟

پاسخ : البته اصل کلمه پیراهن است و مخفف آن باید پیره‌ن *pirahan* باشد اما چون در فارسی دو حرکت یکسان پشت سر هم تلفظ را مشکل می کند برای اینکه را و ها هر دو مفتوح نباشد ترجیح داده‌اند را را ساکن تلفظ بکنند و پیره‌ن *Pirhan* بگویند چنانکه در شعر هم هر جا *priahan* تلفظ بکنند سنگین می شود و وزن شعر را خراب می کند و باید پیره‌ن خواند مثلاً درین شعر معروف حافظ :

زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست

پیره‌ن چاک و غزل خوان و صراحی در دست

که اگر پیره‌ن *Pirahan* بخوانیم شعر سنگین میشود. یاد درین شعر معروف دیگر که همین حال را دارد :

فدای پیره‌ن چاک ماهرویان باد هزار جامه‌ی تقوی و خرقه‌ی پرهیز

پرسش : استاد ، اجازه بفرمایید املا‌ی این کلمه‌ی هوی را بپرسم که بیشتر با هوس ترکیب می کنند و هوی و هوس می گویند آیا باید درین جا هوی را با «یا» نوشت یا با الف ؟

پاسخ : هوای با «یا» کلمه‌ی عربیست بمعنی میل و خواهش در ضمن بمعنی عشق . اصل کلمه با «یا»ست و باید با یا نوشت مخصوصاً برای اینکه با هوای با الف آن چیزی که انسان استنشاق میکند ، اشتباه نشود بهمین جهت با الف نوشتن آن درست نیست مگر در موقع اضافه و نسبت که بقاعده‌ی زبان فارسی باید دنبال آن یک یای اضافه آورد مثل هوای فلان چیز یا فلان کس که باید هوارا با الف نوشت و یک یا بآن اضافه کرد و این اصل در همه‌ی کلمات عربی که یا می نویسند و الف تلفظ می کنند رعایت می شود مثل تمنای فلان چیز یا املا‌ی فلان کلمه یا انشای فلان مطلب حتی در اسامی خاصی مثل موسای پیغمبر و عیسیای روح‌الله و نظایر آنها اما

باید متوجه بود که در کلماتی مثل **هوا خواه** و **هوا دار** و **هوا پرست** که هر چند هوا درین جا بمعنی میل و آرزوست اما از قدیم درین مورد هوی را با یا ننوشته‌اند و با الف نوشته‌اند و باید رعایت این املائی قدیمی کلمه‌ی هوا را درین ترکیبات مخصوص زبان فارسی کرد و من تا کنون درین مورد **هوی** را با یا ندیده‌ام.

پرسش : این کلمه‌ی **لولی** را که در شعر مخصوصاً در شعر حافظ مکرراً آمده چطور باید خواند آیا **لولی** Louli تلفظ کرد یا لولی Lovli و اصل این کلمه چیست و چه معنی دارد؟

پاسخ : لولی کلمه‌ایست که در زبان معمولی حالا **کولی** تلفظ می‌کنند و مراد از آن مردمان چادر نشین بیابان گردست که در بیشتر از کشورهای جهان هستند و در هر کشوری نام مخصوص دارند در ایران از قدیم بآنها هم **لوری** با «زا» می‌گفتند و هم لولی با «لام» این مردم طایفه‌ای بوده‌اند از نژادهای جنوب آسیا که از راه هندوستان با آسیا و اروپا آمده‌اند و در زمان ساسانیان وارد ایران شده‌اند و معروفست که در زمان بهرام گور آمده‌اند و باید این نکته درست باشد و گویا از ایران بکشورهای دیگر و مخصوصاً بافریقا و اروپا رفته باشند ایرانیان تا مدت‌های مدید بآنها لوری و لولی می‌گفته‌اند و چنانکه گفتید حافظ چند بار این کلمه را آورده است يك جا می‌گوید :

فغان کین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب

چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغمارا

و جای دیگر می‌گوید :

صبا زان لولی شنگول سر مست چه داری آگهی ؛ چونست حالش ؟

لوریان یا لولیان در همه جا گذرانشان از زدن و رقصیدن است و حتی در اروپا موسیقی مخصوص دارند ، در ایران در قدیم بایشان **زنگانه** هم می‌گفته‌اند و این کلمه‌ی تسیگان زبانهای اروپایی همان کلمه‌ی زنگانه فارسیست این که حالا در ایران

با آنها کولی می‌گویند بنظر می‌رسد که همان کلمه‌ی لولی را کولی خوانده باشند يك طايفه از آنها را در ایران سوزمانی می‌گویند و این نام يك قبیله از آنباست در اروپا اسامی مختلف دارند در فرانسه با آنها Pohémien می‌گویند یعنی اهل بوهم زیرا که از سر زمین بوهم که در چکوسلواکی امروزیست، بفرانسه رفته‌اند در انگلستان با آنها جیپسی می‌گویند که اصلاً بمعنی مصریست زیرا که از مصر با آنجا رفته‌اند.

پرسش : استاد، این که گاهی کلمه‌ی نو عروس را در نظم و نثر آورده‌اند آیا درست است و چه تفاوتی در میان عروس و نو عروس هست ؟

پاسخ : البته عروس بمعنی زنیست که تازه شوهر کرده باشد اما نو عروس در فارسی بمعنی عروس جوانست و در حقیقت عروسیست که بیش از يك شوهر نکرده باشد و درین مورد تازه عروس هم می‌گویند و بنظر من بزنی که شوهر دوم و سوم می‌کند نو عروس و تازه عروس نمیتوان گفت و همین‌طور بعروسی که سنی ازو گذشته باشد نمی‌توان نو عروس و تازه عروس گفت ، در ضمن عروس در فارسی بمعنی زن پسر کسی هم هست و عروس فلان کس یعنی زن پسر او و عروس دوم معنی دارد، يك معنی آن زنیست که تازه بهمسری کسی درآمده باشد و معنی دیگر آن زن پسر است و کلمه‌ی فارسی اصیل قدیم آن بیوک است و نوبیوک بمعنی نو عروس و تازه بیوک بمعنی تازه عروس هم در فارسی قدیم بسیار آمده است .

پرسش : استاد، آیا این کلمه‌ی خرسند را باید با واو نوشت یا بی واو ؟

پاسخ : حتماً بی‌واو باید نوشت و با واو نوشتن آن درست نیست ، و همین‌طورست کلمه‌ی خشنود که آنرا هم باید بی‌واو نوشت ، بعضی تصور کرده‌اند که این کلمه‌ی خشنود از خوش با واو ساخته شده و این درست نیست و اشتباه می‌کنند و خشنود از ماده‌ی خوش نیست و کلمه‌ی خرم را هم که بعضی‌ها با واو می‌نویسند غلط فاحش است و باید از آن خود داری کرد حتی این کلمه‌ی خورشید را گاهی در کتابهای خطی قدیم بی‌واو نوشته‌اند اما اکثریت با واو نوشته‌اند و می‌نویسند .

شرح چند بیت از :

گلستان سعدی ، دیوان حافظ و خاقانی

بررسی تعداد زوجات ، زوجات ، کبریت ، عوض و وجه تسمیه‌ی :

کوه ، رودخانه ، درخت ، گاو ، گوسفند و کلاغ

پرسش : سؤال امروز درباره‌ی یک شعر از گلستان سعدیست که برخی درست

معنی آنرا نمی‌دانند و آن این است :

یا بتشویش و غصه راضی شو یا جگر بند پیش زاغ بنه

پاسخ : این شعر دویم یک قطعه‌ی دوبیتی است که سعدی گفته است :

کس نیاید بخانه‌ی درویش که خراج زمین و باغ بده

یا بتشویش و غصه راضی شو یا جگر بند پیش زاغ بنه

در بیت اول درویش بمعنی اصلی کلمه یعنی آدم تهی دست و بی چیز ، کس

بخانه‌ی آدم تهی دست نمی‌آید که بگوید خراج یعنی مالیات و عوارض زمین و باغت

را بده زیرا که چنین کسی البته زمین و باغ ندارد . بیت دوم دنباله‌ی همین مطلب

است یعنی باو نمی‌گوید که یا بتشویش و غصه راضی بشو یعنی از آن که چیزی

نداری خراج زمین و باغ بدهی غصه بخور و مشوش بشو یا اینکه جگر بند پیش

زاغ بنه .

جگر بند؛ جگروشش یعنی جگر سفید و دل انسان یا حیوانات است که بمری

و حنجره و حلقوم چسبیده است و با هم در آورده باشند و جگر بند پیش زاغ نهادن

یا گذاشتن بالا ترین سختی‌ها را تحمل کردن است. ظاهراً این مثل ازین جا آمده است که باغبانها برای آنکه محصول میوه‌ی خود را از آفت و صدمه‌ی کلاغ و زاغ نجات بدهند و مانع بشوند که کلاغ و زاغ آنرا از میان ببرند جگر حیوانی را که جگر سفید و سیاه و دل آن باشد در کنار درختان بسر چوب می‌کردند تا کلاغ و زاغ که می‌آیند بخوردن و ربودن آن پردازند و از ربودن و صدمه رساندن بمیوه صرف‌نظر بکنند و درین صورت معنی اصلی جگر بند پیش زاغ نهادن یعنی کار دشوارتری را کردن تا از کاری که آسان‌تر باشد معاف باشند و خرج سنگین کردن برای اینکه مجبور نشوند خرج کمتری بکنند.

پرسش : استاد، اتفاقاً این سؤال هم مربوط یکی از آیات گلستان سعدی است که میفرماید :

ای دل عشاق بدام تو صید مابتو مشغول و توبا عمرو وزید

لطفاً در اینمورد هم توضیح فرماید .

پاسخ : دل عشاق بدام تو صید یعنی گرفتار عشق ، عمرو و زید را در دستور زبان عربی برای نشان دادن حالت فاعل و مفعول می‌آورند و عمرو و زید هر دو اسم مردست . در زبان فارسی عمرو و زید اصطلاح شده است بجای فلان و بهمان ، وقتی که نمی‌خواهند اسم دو نفر را صریحاً ببرند می‌گویند عمرو و زید یعنی این و آن . ما بتو مشغول و توبا عمرو و زید یعنی همه‌ی آرزوی ما دیدن تست و توبا عمرو و زید و این و آن مشغولی و بما توجه نداری .

پرسش : نامه‌ایست از یک دوشیزه‌ی دانش‌آموز کلاس سوم دبیرستان شاهدخت گره‌سار ، سؤال اولش اینست که موجودات طبیعی از قبیل کوه ، رودخانه ، درخت ، گاو ، گوسفند ، کلاغ و نظایر آنها بچه کیفیت نام گذاری شده است آیا این اسماء وجه تسمیه و ریشه‌ای دارند ؟

پاسخ : برخی ازین کلمات از زبانهای خیلی قدیم باقی مانده و بهمین جهت ریشه‌ی آنها فراموش شده و از میان رفته است . گاهی بکلماتی بر می‌خوریم که دیرتر

ساخته شده و ریشه‌ی آنها در زبانهای امروز هست مثلاً در حیوانات کلمه‌ی مادریان پیدا است که از کلمه‌ی ماده در مقابل نر ساخته شده و خر گوش از کلمه‌ی خر که بمعنی بزرگست^۱ و گوش . اما عده‌ی این کلمات نسبت بکلماتی که ریشه‌ی آنها باقی نمانده است و خیلی کم است . برخی ازین کلمات مشترک در میان زبان اوستا و زبان سنسکریت هستند که قدیم‌ترین زبانهای ملل آریایی است که بما رسیده است ولی زبان اوستا و سنسکریت هم از زبان دیگری و ریشه‌ی دیگری بیرون آمده‌اند که بکلی محو و فراموش شده و اثری از آن نیست .

پرسش : سؤال کرده‌اند کبریت چه لغتی است و از چه زبانی گرفته شده است ؟

پاسخ : کبریت کلمه‌ی عربیست و اصلاً بمعنی **گوگرد دست** . چون سر کبریت را از گوگرد درست می‌کنند بآن کبریت گفته‌اند ، اما در افغانستان و تاجیکستان فارسی زبانها همه بآن گوگرد می‌گویند و گوگرد را بهر دو معنی استعمال میکنند .

پرسش : پرسیده‌اند **عَوْض** یا **عِوَض** کدام درستست ؟

پاسخ : اصل این کلمه در عربی **عَوْض** **avz** و **عَوْض** **evaz** است، البته کسانی

که می‌خواهند مقید باشند کلمات عربی را مثل عربها تلفظ بکنند **عَوْض** گفتن را درست نمی‌دانند اما بنای ما برینست که رعایت تلفظ اکثریت مردم ایران را بکنیم و با اصل کلمات کار نداشته باشیم زیرا اگر بخواهیم رعایت اصل را بکنیم باید کلمات ترکی را مثل خود ترکیها و انگلیسی را مثل خود انگلیسیها و فرانسه را مثل خود فرانسویها تلفظ بکنیم و آن وقت ببینید چه زبان مضحکی از آن درمی‌آید .

پرسش : یکی از کارمندان اداری پست و تلگراف و تلفن نویسر کان نوشته‌اند:

مکرر دیده و شنیده شده که اشخاص کلمه‌ی **تعدد زَوَجات** را بعضی **تعدد زَوَجات** و برخی **زَوَجات** تلفظ مینمایند تصادفاً از سه نفر از آقایان قضاة این کلمه را پرسیدم دو نفر گفته‌اند **زَوَجات** و نفر سوم **زَوَجات** تلفظ کرد ، تمنی دارم اصطلاح صحیح این کلمه را بیان فرمایید .

پاسخ : اصل کلمه در عربی **زَوْج** است بمعنی هر چیزی که مانند داشته باشد و در ضمن هم بمعنی شوهر آمده و هم بمعنی زن و حکم همان کلمه‌ی همسرفارسی را دارد که برن و مرد هر دو گفته می‌شود ، در ضمن برای زن **زَوْجَة** هم گفته‌اند که در فارسی **زَوْجِه** شده و این کلمه‌ی زوجه را هم **زَوَّجَات** جمع بستند و هم **زَوَّجَات**، اما در فارسی این شکل دوم استعمال شده و جمع **زَوْجِه** را **زَوَّجَات** باید گفت نه **زَوَّجَات** که نه در فارسی آمده است و نه در عربی .

پرسش : سؤال کرده‌اند بجای لغات **انسان**، **آدم**، **بشر**، که عربیست در فارسی چیست و در اغاب نوشته‌ها و اظهارات کلمه‌ی انسان را باها جمع می‌کنند اگر انسان لغت عربی باشد چطور باها جمع میکنیم ؟ متمنی است درین باره توضیحی بفرمایید .

پاسخ : انسان کلمه‌ی عربیست از ماده‌ی **اِنْس**، و **اِنْس** و انسان هر دو را در فارسی باید مردم گفت و بشر هم عین همین معنی مردم را دارد، ولی آدم اسم عام نیست و اسم خاص اولین کسیست که از نوع مردم در زمین پیدا شده است . لغت نویسان عرب خودشان هم در کلمه‌ی انسان و هم در کلمه‌ی بشر تصریح کرده‌اند که واحد و جمع و مذکر و مؤنث در آن یکسانست یعنی جمع نمی‌توان بست و انسانها یا انسانان و بشرها یا بشران نمی‌توان گفت زیرا که در عربی هم جمع ندارد، اما بالعکس کلمه‌ی مردم که عین همین معنی را دارد و از لفظ مرد ساخته شده جمع دارد و مردمان می‌گویند . درین صورت در موقع جمع حتماً مردمان باید گفت و نه انسانها .

پرسش : نوشته‌اند لطفاً بفرمایید معنی این شعر چیست ؟

آن تلخ وش که صوفی ام‌الخبائثش خواند

اشه‌ی لنا و اهل‌ی من قُبلة العُدارا

پاسخ : بله این نامه را بیادم هست که نویسنده‌ی آن **اهلا** نوشته‌است در صورتی

که می‌بایست با **الف وحای حطی ویا** بنویسد . این شعر از حافظ است . مراد از

ام‌الخبائث شرابست که چون کسی بخورد و مست بکند کارهای زشت می‌کند، صوفیان بآن ام‌الخبائث یعنی مادر زشت کاریها گفته‌اند. ام‌بمعنی مادرست و خبائث جمع خبیثه یعنی نا پاکی و بدکاری، تلخ و ش هم بواسطه‌ی اینست که شراب ته مزه‌ی تلخی دارد. اشتهی لنا و احلی من قبالة العذرا :

اشتهی یعنی گواراتر. لنا یعنی در نظر ما. احلی بمعنی شیرین‌تر. من یعنی از. قبلة، بوسه. عذرا یعنی دوشیزگان. یعنی آن شراب که صوفی مادر پلیدیها میداند نزد ما گواراتر از بوسه‌ی دوشیزگانست.

پرسش : یکی از دبیران دبیرستانهای فیروز آباد دو سؤال کرده‌اند، یکی آنکه نوشته‌اند طرز قرائت و معنی هر يك از کلمات و تفسیر این شعر بالاخص مصرع دوم را بیان فرمایید :

اینست همان درگه کورا ز شهبان بودی دیلم ملک بابل هندو شه تر کستان

پاسخ : این شعر از قصیده‌ی معروف خاقانیست در باره‌ی ایوان کسری، در قدیم که برده فروشی در ایران معمول بوده هم دیلمها یعنی مردم دیلمستان را که قسمت جنوبی کیلان امروز باشد و هم هندوها یعنی مردمان هندوستان را خرید و فروش می‌کردند و مردان آنها غلام و زنانشان کنیز می‌شدند درین جا خاقانی میگوید : این همان بارگاه‌یست که از میان پادشاهان، پادشاه بابل يك غلام دیلمی او، و شاه تر کستان يك غلام هندو و یا هندی او بود.

پرسش : دیگر آنکه نوشته‌اند آیا مرغی بنام جغد الحق وجود دارد و آیا در شعر مشهور خاقانی این کلمه همان‌طور که نوشته شده قرائت می‌شود : یا از نوحه‌ی جغد، الحق ما یمم بدرد سر ؟

پاسخ : مرغی بنام جغد الحق هیچ وقت وجود نداشته و در زبان فارسی چنین کلمه‌ای نیست که کلمه‌ی جغد فارسی را با الف و لام بحق عربی بچسبانند این بدعت را متأخران گذاشتند. مرغی هست شبها که بخواب می‌رود از سوراخی که در نوکش هست نفس می‌کشد و از این سوراخ مثل دهانه‌ی بونگ و شیپور صدایی يك نواخت

و زیر بیرون می آید و مثل اینست که «حق ، حق» می گوید بهمین جهت عوام نام این مرغ را مرغ حق گذاشته اند ، در صورتی که نام آن در زبان فارسی شباویزست و تازه جغد نیست و يك نوع پرندۀ دیگریست که اندک شباهتی بجغد دارد و در این صورت جغدالحق تعبیر بسیار نادرست بیجانده ایست ، قطعاً این شعر خاقانی را این طور باید خواند :

از ناله جغد ، الحق ما بیم بدرد سر از دیده گلابی کن درد سرما بنشان

یعنی الحق از نالۀ جغد که در خرابه هست ما بدرد سر افتاده ایم و درد سر گرفتد ایم . از چشم خودت گلابی بکن یعنی اشگی که زلال و صاف و مانند گلاب باشد از چشم خود بریز و بحسرت گریه کن و درد سرما را بنشان یعنی درد سرما را از میان ببر و علاج کن و شفا بده زیرا که در قدیم معتقد بودند که دواي درد سر گلابست و هر کس سرش درد بگیرد گلاب بو بکند دردش ساکت می شود بعضی هم آنرا **گلاب بکسر** اول و مرکب از گل و آب دانسته اند که روی پیشانی میمالیدند و درد ساکت میشد ولی البتہ این تعبیر نارساست .

«پایان»

فهرست الفبایی پررشتهها

الف:	ص	اراك	۲۲۴
آئینه	۱۴۷	ارباب	۱۸۵
آب	۱۰۴	ارجمند	۸۸ - ۴۸
آبادان	۹۵	اردشیر	۴۷
آبادانی	۶۹	اردی بهشت	۴۷
آبادی	۶۹	ارزشمند	۴۸
آبداده	۴۸	ارسی	۲۵۰
آبدیده	۴۸	ارمین	۵۲
آبریشم	۷۸	آزار	۱۰۴
آبزارمند	۱۶۶	از آن بدیرمغانم . . .	۱۵۵
آب گرم	۱۶۶-۱۶۷	از روی حقیقتی . . .	۱۸۹
آب لمبو	۲۴۴	از کوزه همان . . .	۱۲۶
اتفاقاً	۸۳	از نوحه‌ی جغد	۲۷۴
اجازه	۱۰۷	اساتید	۱۴۱
اجری	۵۵	اسپریس	۴۴
اجنه	۲۴۱	است	۱۴۷-۷۰
احیاناً	۱۷۰	استاد	۳۶-۳۵
اختلافات	۴۶	استاد در برنامه . . .	۱۹۷
آخر	۶۴-۱۰۵	استاندارد	۱۶۳
آخرای خاتم جمشید . . .	۱۷۸	اسرار التوحید	۶۰
آدم	۲۷۴	اسرع اوقات	۲۴۲
اراده	۱۵	اسفالت	۲۲۲
آراستن	۵۲	اسکناس	۲۲۰

۱۹۸ - ۱۶۰	آن شنیدستم	۹۴ - ۹۳	اسماعیل
۴۱	انفعال	۹۹	آسیا
۸۶	آنکه ده با هفت . . .	۴۵	اشعار
۱۱۱	انگشتر - انگشتری	۱۷۳	اصفهان
۲۶۱	اوباش	۸۳	اصلا
۱۵۴	او خوراك خورده . . .	۴۶	اطاق
۴۳	آوردن	۱۶۹	اعلی - اعلا
۴۸	آهك	۱۴۴	افاده
۸۷	آهن (ومس...)	۴۹	آفرین
۵۵	آهنك	۱۶۶	افز ایند
۱۱۵	آهوتك	۲۴۱	افكار
۱۹۴	آیا (کلمات دیگری...)	۷۷	آقا زاده
۱۰۴	ایار	۱۶۶	اکباتان
۲۷۱	ای دل عشاق . . .	۴۵	اکتفا
۴۶	ایرانی	۴۲	اکراد
۱۰۰	ایفاد	۲۱۱	اگر بر فرش مویین . . .
۲۴۸	ایلام	۲۴۸	الام
۱۰۴	ایلول	۹۸	الفبا
۶۲	اینجانبه	۲۱۵	الماس
۱۸۸	این چرخ فلک	۲۶	امثال
۲۷۴	اینست همان در گه . . .	۲۶۲	امار
۹۴	اینك	۲۷	امرداد
۲۲۴	اینك عسلی دوخته . . .	۲۵۴	امروز دومرده . . .
۱۱۸	این کلمه	۲۴	امور
۱۵۹	ایواره	۲۶۴	امید (وقاعده‌ی تشدید)
۱۴۷	آیینه	۲۶۵	اناث
	ب :	۱۱۴	انتر
۲۵۲	باء زینت	۲۷۳	آن تلخوش . . .
۱۷۴ - ۷۲	بابل	۲۴۹	انجام کار
۱۵۸	بادامك	۴۱	انحواس
		۲۷۴	انسان

۵۰	بنده‌ی طلعت آن باش ...	۱۶۰	بادنجان
۱۴۷	بنگر - بنویس	۱۹۸ - ۱۲۸	بار
۴۰	بنی آدم اعضای ...	۱۲۵	بارك الله
۸۱	بوالفضول	۷۳	بازرگانان
۸۱	بوالهوس	۱۰۱	بازگشت بشماره‌ی ...
۲۶	بودجه ...	۱۴۱	بانك
۱۷۰	بوسيله	۶۵	بالاخره
۸۹	بوغ	۱۱	باید - بایست
۸۹	بوق	۱۶۹	باین وسیله
۱۷۶	به	۷۷	بچه - بچه‌ها
۷۱	بهبود	۱۵۰ - ۱۴۹	بحث عمومی
۷۱	بهبودی	۴۵۶	بحث نحوی
۱۱۱	بهترین	۱۴۸	بد
۸۷	بهره‌مند	۱۴۷	برای
۱۶۶	بهرساز	۹۷	بر لب بام بیا ...
۲۵۱	بیگ و بیگم	۱۹۰	برنده
۱۶۶	بهیار	۴۱۵	بر لیان
۷۳	بیست و پنجم	۱۴۷	برو
۱۴۱	بیندیشید	۱۱۵	برو جرد
۱۰۶	بیهوده	۱۲۴	برومند
		۱۶۱	بزاز
	پ :	۱۵۸	بزغاله
		۴۵	بستر
۱۴۱	پادشاه	۱۴۶	بیار - بسی
۱۶۶	پادگان	۲۷۳	بشر
۹۵	پاساژ	۱۶۶	بشقاب
۵۹	پاسخ نامه‌ی ...	۵۵	بشما فکر میکنم
۹۵	پاسیار	۱۹۳	بفرمایید آیا ...
۴۴	(پاکت)	۱۸۶	بلبلی برگ گل‌ی ...
۲۲۳	پاکستان	۸۱	بلفضول
۲۳۱	پاکیزه	۸۱	بلهوس
۱۱۰	پایان	۱۰۰	بنا باراده ...
۱۰۷	پرکیدن	۷۳	بنا گوش
۱۷۳	پروردگار	۱۸۳	بنام خداوند
۱۴۸	پرونده	۱۸۳	بنام خدایی

۴۶	تر زبان	۲۶۷	پرهن
۱۷۹	تر کیمب بند	۷۳	پس این اشتباه...
۱۰۴	تشرین اول	۱۵۸	پسین
۱۰۴	تشرین آخر	۱۶۴	پشقاب
۲۴۳	تصادف	۱۳	پلو
۲۴۳	تصادم	۱۶۳	پلیس
۲۷۳	تعدد زوجات	۲۰۳	پناباد
۶۰	تفسیر ابو الفتح	۱۲۷	پنج ریال - پنجزار
۶۰	تفسیر میبلی	۱۲۵	پوران
۶۹	تقویم	۲۱۰	پوشیده فلك بدست...
۱۴۴	تکبر	۱۶۳	پول
۱۲۶	تکیه	۱۵۱	پهلوی
۱۲۷	تلسکوپ	۸۹	پیدایش
۱۲۷	تلفن	۵۲	پیراستن
۱۲۷ - ۳۳	تلگراف	۵۲	پیرایه
۱۲۸	تلویزیون	۲۴	پیشنهاد
۶۶	تماشاچی	۱۵۷	پیشوا
۲۲۹	تمبر	۱۶۷	پیوست (و پیوست)
۱۰۴	تموز		ت :
۸۵	توان نمود زهر چیز...	۶۷	تابستانه
۲۳۰	تو با خلق نیکی کن...	۱۳	تابلو
۱۵۵	توران زمین	۶۱	(تاریخ ادبیات)
۱۵۸	توله	۶۱	(تاریخ معجم)
۴۰	تهران	۶۱	(تاریخ و صاف)
۲۲	تهی	۲۰۷	تازیانه
۹۵	تیمچه	۲۶۵	تأیید
	ج :	۴۸	تجر به اندوخته و ...
۴۷	جامه	۱۴۴	تراز کنگره‌ی عرش ...
۱۷۸	جان و روان	۹۵	ترانزیت
۱۵۶	جبر	۱۳۶	تراورس
۱۵۶	جبین	۴۶	ترجمان
		۱۲۳	ترجمه
		۶۰	ترجمه تفسیر طبری
		۱۷۹	ترجیع بند

۱۸۲	حدیث مدعیان	۴۸	جشن
۱۰۴	حزیران	۲۷۴	جغدالحق
۱۷۰ - ۴۴	حسب	۱۵۶	جعرافیا
۱۷۳	حظیره	۱۳	جلو
۵۷	حمام کردن	۲۲۱	جلیتقه
۲۳۷	حمای محرقه	۱۱۳	جنت که رضای ...
۱۲۸	حمل بر بیسوادی ...	۹۱	جواب
۱۸۸	حوزه	۱۷۵	جور
۱۸۸	حوضه	۱۶۹	جولان
		۲۴۹	جوی موئیان
	خ:		
	خاربار		چ:
۱۴۸	خاج	۱۵۸	چاره
۲۴۹	خالصه	۲۱۶	چاقوی راجز
۱۹	خاموش	۲۴۱	چشم
۲۴۱	خامه	۱۰۲	چشم بگشا که ...
۳۷	خان	۱۵۸	چغاله
۲۵۱	خانم	۱۳	چلو
۲۵۱	خانم زاده	۲۱۶	چلووار
۷۷	خانم محترمه	۲۳۸	چلیپا
۱۲۰	خانه‌های	۱۴۸	چمدان
۲۱۴	خانه‌ی شما	۹	چنانکه و چنانچه
۲۱۲	ختا	۲۵۸	چند نفر معلمان و ...
۷۴	ختاپی	۱۱۲	چنین
۷۴	خدا بنده	۲۰۷	چوشب عقد خورشید ...
۱۹۹	خداوند	۱۴۰	چون زرویش مصطفی ...
۲۴۰	خداوندگار	۱۱۲	چه عجب که این ...
۱۷۳	خدمت بندگان عالی	۶۶	چی
۱۷۲	خر بنده		ح:
۱۹۹	خرسند		حاضرین
۲۷۰	خرمن	۵۲ - ۴۱	(حدائق السحر)
۱۳۶	خشکبار	۶۱	
۱۹۸			

۸۸	دریغ	۱۱۰	خلبان
۲۵۶	دژم	۲۲۰	خمودگی
۲۵۶	دژخیمه	۸۴	خواب
۱۶۲	دستور	۱۵۷	خواجه
۶۱	(دستورنامه)	۱۵۷	خواجو
۵۲	دعوت	۱۳۸	خوار
۱۰۳	دف	۱۳۸ - ۱۳۶	خوار بار
۴۴	دفعتین	۸۴	خواهر
۱۰۵	دکلمه	۶۷	خودپسندانه
۱۳۴	دل ز باغ سخنت . . .	۲۶۲	خودت - خودم و . . .
۱۳۶	دلی دیرم چو مرغ	۵۸	خورد
۱۴	دنیا	۲۴۸	خوزستان
۲۶۳	دوچار	۸۴	خویش
۲۴۱	دوشیزه	۲۰۳	خیابان
۷۷	دویست	۲۴۹	خیز تا خاطر . . .
۶۸	ده		د :
۱۷۱ - ۱۱۸	دهان		
۴۱ - ۲۱	دهقان	۱۰۳	داریه
۱۷۱ - ۱۱۸	دهن	۱۰۹	دانشرا
۱۶۴	دیپلمه	۱۰۹	دانشکده
۸۳	دین	۱۰۹	دانشگاه
۶۸	دیه	۲۷ (و ۴۱)	داوطلبانه
	ذ :	۱۰۳	دایره
		۱۱۹	دبیر
۶۵	ذرع	۲۶۳	دچار
۴۸	ذکر	۱۴۹	دخانیات
	ر :	۱۵۶	درب
		۱۹۰	در جهان توچنان . . .
۲۱۶	راجز	۲۷۲	درخت
۱۷۵	راحت و راحتی	۷۰	در روی فلان موضوع . . .
۱۲۵	رادیوساز	۲۲۱	درشکه
۲۵۷	راه آهن	۱۹۰	درنده
۲۵۷	رئیس جمهور . جمهوری	۶۱	دره نادری
۲۱۷	رپی		

		۲۳۵	رجا
	س :	۱۱۰	رطل زنان . . .
۱۶۱	ساربان	۱۶۹	رعایت
۱۶۱	ساز	۱۰۱	رفاهیت
۱۶۴	سازمان	۱۴۸	رفوزه
۱۶۱	ساعت	۱۴۹	رنود
۱۷۲	سایه‌ی خورشید	۱۷۸	روان
۲۲۶	سپور	۴۷۲	رودخانه
۲۸	ستایش	۱۵۴	روز
۲۸	ستوده	۱۵۶	روشن
۱۵۹	سخن	۲۰۶	روشنفکر
۲۶۵	سد	۶۷	روشنفکرانه
۱۹۸	سربار	۷۰	روی این مطلب . . .
۱۴۴	سرکش مشو که چون . . .	۵۶	روی شما حساب میکنم
۵۱	سرواد	۵۵	روی شما فکر میکنم
۱۴۴	سفارت	۱۸۴	رهی
۲۴۳	سفارش		ز :
۱۴۴	سفته		زرع
۱۳۵	سقط	۶۵	زعیم
۱۳۹ - ۷۸	سك اصحاب كهف	۱۲۲	زمانه
۲۵۷	سلامت - سلامتی	۱۵۴	زمستانه
۱۵۹ - ۱۴۶	سنبیل	۶۷	زمین‌پیما
۱۶	سوختن	۱۹۴	زناشویی
۶۰	سیاستنامه	۱۷۰	زنبور
۱۱۰	سیرالعباد	۸۹	زوار
۷۷	سعید	۷۴	زیر - زیرین
۱۶۳	سیناراما	۱۴۳	زین‌الخبار
	ش :	۶۰	ژ :
۷۲	شالده	۷۶	ژاله
۷۲	شالوده	۱۵۴	ژاماناک
۱۰۸	شامل	۷۶	ژان
۵۱	شاهد آن نیست . . .	۷۶	ژرژ
۱۰۴	شباط	۱۹۵	ژیلا

	ط:	۱۱۲	شبخوش
		۱۶	شتر بان
۵۹	طبق دستور	۱۲۳	شجاعت
۵۹	طبق ماده	۲۱۱	شروان ز تو ...
۲۹	طپیدن	۴۷	شصت
۷۲	طراز	۵۱	شعر
۹۹	طرد اللباب	۱۲۱ - ۶۶	شکارچی
۲۰۴	طرود	۱۲۱	شکارچیره
۲۹	طوفان	۲۴۸	شکوفه
۸۴	طهران	۱۰۷	شاپ
۱۰۰	طی	۱۱۸	شمال
	ظ:	۱۴۱	شمع را باید ...
۹۷	ظنین	۱۰۹	شمول
	ع:	۲۰	شمیران
۱۴۴	عاقفی	۲۵	شورا
۱۴۱	عاریه	۲۳۵	شیراز
۱۳۹ - ۷۹	عاقبت گرگزاده ...	۱۷۲	شیرسگی ...
۲۳۹	عبادتگاه یهود	۱۰۷	شیرین
۱۴۳	عبور وسائط نقلیه	۱۹	شیرینی
۱۱	عدم حضور		ص:
۱۸۲	عدو که منطق ...		صابون
۱۵	عرا به	۲۳۵	صاحب دلانه
۲۴۶	عرفان	۶۷	صاحبقران
۱۳۵	عشق	۲۰۱	صبح بخیر
۵۸	عطف بنامه‌ی ...	۱۱۲	صحرا
۱۱۸	عقب	۱۴	صندوق
۱۱۷	عقلانی	۸۹	صوب
۱۱۷	عقلانی	۱۴۵	ض:
۱۴۳	عقل اول راند ...		ضخم
۸۷	علاقه‌مند	۹۴	ضخیم
۱۲۸	عمارت	۹۴	
۱۱۱	عمرو		
۱۱۴	عنتر		

ق :			
۶۰	قابوسنامه	۶۹	عمران
۶۷	قاضی	۱۶۸	عنوان
۴۲	قاطر	۲۷۲	عوض
۱۹۱	قاعده‌ی تشدید	۹۴-۹۳	عیسی
۲۴۱	قاموس	۲۴۸	عیلام
۲۰۱	قران	۹۲	عینک
۶۷	قضات		غ :
۳۲	قطر		غفلتن
۲۶۰ - ۱۴۹	قفص - قفس	۴۴	غلتیدن
۱۵۴	قم	۲۹	غوج
۲۳۶	قنديل	۸۹	غوطه
۸۹	قوچ	۲۹	ف :
	ك :		فارغ التحصیلان
۱۳۳	کاپ	۵۲	فانوس خیال
۶۵	کافر	۱۸۸	فراموش
۲۰۵	کاندید	۲۳۱	فرح
۲۰۶	کاندیداتور	۴۲	فرسخ - فرسنگ
۲۰۶	کاندیداتوری	۱۳۸	فروهر
۱۰۴	کانون آخر	۴۳	فربا
۱۰۴	کانون اول	۱۹۲ - ۶۸	فضاپیما
۲۲۱	کالسکه	۱۹۳	فضای گمبهان
۱۳۴	کبرا	۱۳۰	فقدان
۲۷۳	کبریت	۱۲	فکر بلبل . . .
۱۴۸	کت	۹	فلاحت
۱۷۴	کتاب قطوری	۱۱۱	فلامک
۴۷	کتک	۲۱۵	فندول
۲۳۳	کدبانو	۲۱۶	فوراً
۲۳۴	کدخدا	۸۳	فوق‌الاشاره
۱۴۶	کزین	۳۷-۳۸	فوق‌الذکر
۱۴۶	کش	۳۷	فولاد آبدیده
۲۶۱ - ۷۱	کشتی	۳۸	فهرس
۲۶۱	کشتی باده	۱۴۸	فیس
۱۴	کشتی شکستگانیم . . .	۱۴۴	
۱۳	کشو		

۱۵۶	گلشن	۲۷۲	کلاغ
۱۱۶	گمان	۲۴	کلمات
۲۴۰	گوارش	۱۱۸	کلمه
۲۴۰	گواه	۲۲۱	کلیسا
۲۷۰	گوسفند	۹۳	کلیه
۲۴۴	گویند سنک لعل شود . . .	۱۶۳	کمد
۲۰	گیلان	۴۷	کمک
۱۴۱ - ۴۲	گیرهان	۱۶۸	کمون
	: ل	۱۴۰	کمسیون
		۶۳	کمین - کمینه
۸۲	لازم	۱۰۱	کنف
۲۲۳	لبنان	۱۴۰	کنفرانس
۸۲	لزوم	۱۴۰	کنگره
۱۵۸	له	۱۵۸	کوچک
۸۲	لوازم - لوازمات	۷۷	کوچه
۲۰	لواسان	۷۷	کوچه‌ها
۲۶۸	لوئی	۱۵۸	کودک
۲۲۳	لهرستان	۱۹۷ - ۱۹۲ - ۶۸	کوشا
۱۶۴	لیسانسیه	۴۷	کومک
۲۶۰	لیلا	۲۷۲	کوه
۲۶۰	لیلی	۶۸	که
	: م	۶۸	کی
		۶۰	کیه‌های سعادت
۱۷ - ۱۶ - ۱۵ . . .	ماجر اکم کن و . . .	۱۴۱ - ۴۲	گیرهان
۹۴	ماضی ابعده		: گ
۱۸۹	مالعبه‌تکانیم		گاو
۱۴۹	مالیات	۲۷۲	گرام - گرامی
۱۸۷	ماه سرد	۱۴۲	گراوور
۱۶۹	مبادی آداب	۱۶۳	گرفتم آنکه . . .
۲۶۳ - ۱۳۷	مترجم	۲۱۸	گزاردن
۱۰۵	متعلق	۴۵	گذاردن
۱۸۰	متواری	۴۵	گملایه
۳۷	مترهم	۹۲	گلخن
۱۵۴	مثبت	۱۵۶	گلستان سعدی
		۶۰	

۱۷۰	معنی - معنا	۸۳	مثلاً
۶۴	مفاصا	۱۷۸	مجارستان
۲۱۶	مکتب	۸۳	مجدداً
۱۱۹	مکتب استاد	۱۶۳	مجله
۱۴۲	مکفی	۲۲۹	محترماً
۱۶۲	ملاحان	۸۹	محدور
۱۳۳	ملك	۲۳۷	محمشور
۱۴۹	ممهپور	۸۹	محتظور
۲۵۸	من بیمار که باشم . . .	۲۲۲	مداد
۳۱	منحوس	۱۱۹	مدبر
۲۲۲	موبلمان	۵۲	مدعوین
۳۱	موحش	۵۲	مدعوان
۹۴-۹۴	موسی	۸۳	مذهب
۲۳۱	موش	۹۱	مرا در نظامیه . . .
۱۶۱	موشك	۲۰	مر با
۱۵۵	مهر	۶۱	(مر زبان نامه)
۱۷۷	مهرستی	۱۳۸	مرکبات
۱۷۸	می	۱۱۲	مزاج
۳۵	میدان	۱۰۰	مزبور
۱۰۸	می شینه	۲۵۶ - ۷۸	مسأله
۱۰۸	میخواهد	۱۰	مستی مکن که . . .
۱۰۸	میخواهه	۴۱	مستمعین
۱۰۸	می نشیند	۲۴۷	مستمند
۱۱۴	میهن	۲۳۹	مسجد
	ن:	۱۴۳	مسخره
		۱۶۵	مسلمان
۷۲	ناامید	۱۱۹	مسیب
۱۵۸	نارمك	۲۵۶	مسئله (مسئله)
۱۵۷	ناشتا	۴۹	مشروطه
۴۱	ناظرین	۲۳۱-۲۳۲	مشك
۲۸-۲۷	نامبرده در بالا . .	۹۴-۹۳	مصطفی
۲۲۷	نامحروم	۹۷	مظنون
۴۹	ناموس	۲۴۷	معتهد

۱۸	نهار	۳۷	نامه
۲۸	نیازگان	۲۱۳	نامه‌ای
۱۰۴	نیسان	۲۱۲	نامه‌ی رسیده
	و :	۲۴	نامه‌ها . . .
		۱۵۷	نازوا
۸۰	واگیر	۱۸	ناهار
۸۰	واگیردار	۱۰۹	نبید - نبید
۲۵۴	وامش مده	۲۲	نخست
۱۶۸	وجدان	۱۱۷- ۷۵	نخلبندم ولی
۱۵۲	ورد	۲۲۲ - ۲۲۴	نردبان
۳۵	وزیر	۸۹	نرمش
۱۴۳	وسائط	۳۴	نشانه نهداند . . .
۱۷۰	وسيله	۱۱۶	نشودشاهد زیبارو . . .
۱۰۱	وضعیت	۵۷	نظر من
۱۵۴	وغوغ ساهاب	۴۹	نقرین
۱۰۶	وقتشان را صرف . . .	۵۷	نقطه نظر
۷۶	ویژه	۳۳	(نمره)
	ه :	۷۴	نمسه
		۲۸	نمونه
۱۱۸	هان ای دل عبرت بین ..	۱۰۸	نمیشود - همیشه
۱۷۵	هان ای دل عبرت بین ..	۵۶	نمی فهمم
۱۴۹	هدیه	۱۳۲- ۱۳	نو
۶۹	هزینه	۲۵۲	نورسته
۱۳۷	هست	۲۶۶	ماهتاب
۱۹۴	هفته نامه	۲۶۶	نور مهتاب
۱۸۱	هله	۱۱۶	نوشتجات
۶۸	همایون	۱۹	نوشته
۱۶۸	همدان	۱۱۶	نوشته‌ها
۱۰۷	همشیره	۲۵۷	نظام وظیفه
۱۵۸	همواره	۲۶۹	نوعروس
۱۷۷	همی	۷۴	نومید
۱۶۳	هندسه	۲۶۱	نویسنده
		۱۳۲	نوین

فهرست الفبایی		۲۸۸	
۸۴	یار مردان خدا باش . . .	۱۷۸	هنگری
۶۴	یازده الی نوزده	۱۸۱	هوله
۲۱۴ - ۱۹۷	یای نسبت	۱۴۳	هوله (حواله)
۹۴	یحیی	۴۶۷	هوی
۷۴	یکصد	۱۴۴	هجده
۱۷۴	یک کتاب قطور	۱۱۶	هیربد
۱۷۴	یک کتاب قطوری		ی :
۲۴۶	یکی برسید از آن . . .	۲۷۱	یاب تشویش و غصه . . .
۷۴	یئگی دنیا	۴۸	یا کرده شده
۷۴	ینی	۱۴۱	یادگار
۲۱۸	یونان - یونانستان	۱۴۴	یاران حدیث . . .

تنظیم و اداره‌ی امور فنی از : دکتر حکیمیان